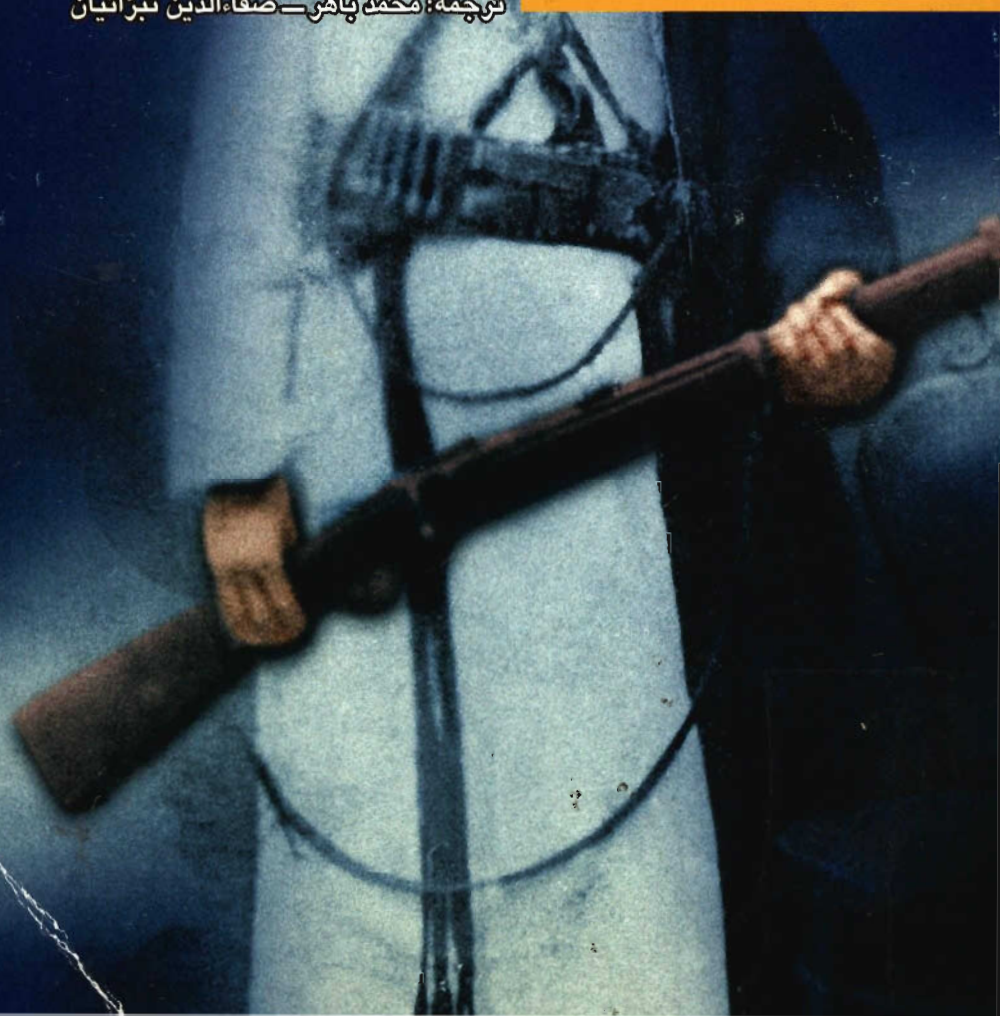


نقش علمای شیعه در رویارویی با استعمار

۱۹۰۰ - ۱۹۲۰ م / ۱۲۷۹ - ۱۲۹۹ ش

سالم الحسینی

ترجمه: محمد باقر - صفاء الدین تبرانیان





بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي
أَنْزَلَ هَذِهِ السُّورَةَ
وَجَعَلَ فِيهَا آيَاتٍ
بَيِّنَاتٍ لِقَوْمٍ
يَعْلَمُونَ

١

٢

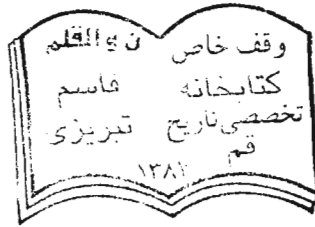
٣

غرب‌شناسی، غرب‌گرایی و غرب‌ستیزی ایرانیان (۲)



مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ



نقش علمای شیعه در رویارویی با استعمار

۱۹۰۰ - ۱۹۲۰ م / ۱۲۷۹ - ۱۲۹۹ هـ

سليم الحسنى

ترجمه: محمد باهر — صفاء الدين تبرائيا

این اثر ترجمه‌ای است از:
دور علماء الشيعة في مواجهة الاستعمار ۱۹۰۰ - ۱۹۲۰
سليم الحسنى. بيروت، الغدير للدراسات و النشر، ۱۹۹۵.



مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران
بنیاد مستضعفان و جانبازان

**نقش علمای شیعه در
رویارویی با استعمار**

۱۹۰۰ - ۱۹۲۰ م / ۱۲۷۹ - ۱۲۹۹ هـ

نویسنده: سلیم الحسنى

ترجمه: محمد باهر - صفاءالدين تبرائیان

حروفچینی: هادیان

آماده‌سازی، طراحی و چاپ:

مؤسسه فرهنگی، پژوهشی چاپ و نشر نظر

۸۸۴۳۲۹۴ - ۸۸۲۸۹۰۳

طراحی یونیفورم و طرح روی جلد: حسین فیلی‌زاده

لیتوگرافی: معارف

چاپ اول: بهار ۱۳۷۸

قیمت: ۱۲۰۰ تومان

تعداد: ۲۰۰۰ نسخه

تهران: خیابان ولی‌عصر، شهید فیاضی (فرشته)،

نیش چناران، شماره ۱۲۸

صندوق پستی: ۱۹۳۹۵/۱۹۷۵، تلفن: ۸-۲۶۴۰۳۷

شابک/۱-۰۹-۶۳۵۷-۹۶۴

ISBN/0964-6357-09-1

فهرست مطالب

- مقدمه مترجمان ۷-۱۲
یادداشت مؤلف بر ترجمه فارسی ۱۳-۱۴
پیشگفتار ۱۵-۱۸

● فصل نخست

- طرح شیعه در جنبش قانون‌خواهی (مشروطیت) ۱۹
موضع شیعیان در برابر قانون اساسی ۳۰-۳۸
لغو نظام مشروطیت ۳۸-۴۳
اعلام جهاد ۴۳-۴۷
محاصره انقلاب ۴۷-۵۰

● فصل دوم

- موضعگیری شیعه در برابر فعالیتهای استعمارگران ۵۱
موضع شیعیان در برابر استعمار ایتالیا ۵۶-۶۸
موضعگیری شیعیان در برابر استعمار روسیه ۶۸-۷۸

● فصل سوم

- فعالیتهای مسلحانه شیعیان در جنگ جهانی دوم ۷۹
موضعگیری علمای شیعه در برابر اشغالگری انگلیسیها ۸۵-۸۷
اعلام جهاد ۸۷-۹۷
جایگاه جهاد در روند جنگ ۹۷-۱۰۷

● فصل چهارم

- قیام نجف (۱۹۱۸)؛ نگرشی نو به موضعگیریهای سیدمحمدکاظم یزدی ۱۰۹
موضع سیدکاظم یزدی در برابر قیام نجف ۱۱۶-۱۲۰

۱. سیدمحمدکاظم یزدی و رهبران نجف ۱۴۳-۱۲۰
۲. سیدمحمدکاظم یزدی و جمعیت نهضت اسلامی ۱۵۰-۱۴۳
۳. عملیات حاج نجم بقال ۱۵۴-۱۵۰
۴. سیدمحمدکاظم یزدی و بحران سعدحاج راضی ۱۵۸-۱۵۵
۵. مواضع سیدمحمدکاظم یزدی در دوران قیام ۱۸۴-۱۵۸
- چکیده مواضع سیدمحمدکاظم یزدی در برابر قیام ۱۸۷-۱۸۴
- سیدمحمدکاظم یزدی در اسناد تاریخی ۱۹۰-۱۸۷
- سیدمحمدکاظم یزدی در منابع انگلیسی ۲۰۷-۱۹۰
- سیدمحمدکاظم یزدی در نوشته‌های جدید ۲۰۸-۲۰۷
- رویدادهای مشروطیت ۲۱۱-۲۰۸
- رخدادهای ایران و طرابلس ۲۱۳-۲۱۱
- وقایع دوران اشغالگری انگلیس ۲۱۸-۲۱۴
- جریان قیام نجف ۲۲۶-۲۱۸

● فصل پنجم

- جنبش استقلال طلبانه شیعه از صلح طلبی تا مبارزه جویی
- ۲۲۷
- همه پرسى در نجف اشرف ۲۳۵-۲۳۱
- همه پرسى در کربلا ۲۳۸-۲۳۵
- همه پرسى در کاظمین ۲۳۹-۲۳۸
- همه پرسى در بغداد ۲۴۱-۲۳۹
- فعالیت شیعیان به منظور انقلاب ۲۴۹-۲۴۱
- اسناد و تصاویر ۲۷۳-۲۵۱ □
- فهرست اعلام ۲۹۲-۲۷۵ □

مقدمه مترجمان

شیعه به مثابه یک جریان احیاگر نظام ارزشی اسلام از پگاه بعثت حضرت محمد(ص) تا حال حاضر، در درازای تاریخ مطرح بوده است. کارکردهای اجتماعی و سیاسی شیعیان غالباً منبعت از موضعگیریهای ائمه اطهار علیهم السلام و نقش تعیین‌کننده آنان در راهبری جامعه بوده است، و این در حالی است که شیعیان همواره مورد تعرض بوده‌اند و از سوی حاکمیت جور تلاش فراوان به منظور سلب پایگاه مردمی راهبران آنان در جامعه به عمل آمده است.

عملیات ترور و تسویه حسابها، توسل به زور و خشونت، دستگیری، زندان و شکنجه، هرگز موجب نشد تا ائمه شیعه از ایفای نقش حساس خود در جامعه غفلت کنند. این نقش هدایتی، در فراگرد تاریخ، متناسب با اوضاع اجتماعی و تحلیل ائمه از آن، برای حفظ و اعتلای مکتب و کیان اسلام، آغاز می‌شد.

در پی غیبت دوازدهمین امام شیعیان، حضرت مهدی (عج) به سال ۳۲۹ هـ، موقعیت خاصی پدید آمد. در دوره غیبت، راویان حدیث و فقها عهده‌دار تشریح و تبیین احکام اسلام و پاسخگویی به پرسشهای شیعیان

شدند؛ پس از آن نیز مرجعیت شیعه تکوین یافت و پیوند مستحکمی میان مرجعیت و مردم برقرار گردید. این رهبری دینی هم دارای مشروعیت بود و هم مقبولیت؛ زیرا که مراجع، نواب پیشوایان معصوم شیعه بودند و مردم نیز آنان را ملجأ و پناهگاه خود به شمار می‌آوردند. شیعیان به علمای خود از منظر راهبران روشنگر احکام شرعی می‌نگرند که حجت خدا در زمین و فریادرس آنان به گاه نصرت خواهی هستند. وارستگی و پارسایی علمای شیعه موجب فزونی احترام و علاقه مردم به آنان است. از دلایل عمده بقای کیان شیعه، پیوندهای مردمی علما با مردم است.

با پیدایی و تطور شکل نوین استعمار در اواخر سده نوزدهم، طرح و برنامه‌ریزی به منظور استثمار فزون‌تر ملل، به ویژه کشورهای اسلامی، مطمح توجه غارتگران قرار گرفت. از همین زمان است که ما شاهد ایفای نقش ویژه و هوشمندانه علما به منظور رویارویی با تحریکات، دسیسه‌ها و توطئه‌های استعمارگران می‌شویم. مطالعه و بررسی چگونگی افزایش قدرت و نفوذ اجتماعی روحانیان شیعه در جریان نهضت‌ها و جنبشهای معاصر منطقه بین‌النهرین و خاورمیانه، حایز اهمیت است. تاکنون درباره نقش سیاسی علما، در خلال سده نوزدهم و اوایل قرن کنونی، پژوهشهایی انجام گرفته است. بررسی دیدگاهها و موضعگیریهای علمای شیعه و نقش آنان در برابر استعمار در مقطع زمانی دو دهه، از ۱۹۰۰ تا ۱۹۲۰ م/ ۱۲۷۹ تا ۱۲۹۹ ش، در دو گستره ایران و عراق، موضوع بحث اثر حاضر است.

کتاب دارای مقدمه و پنج فصل است. فصل اول، به طرح شیعه در نهضت قانون‌خواهی، رویداد انقلاب مشروطیت ایران و تدوین قانون اساسی، اختلاف دیدگاه علما و تقابل آنان با محمدعلی شاه اختصاص دارد.

فصل دوم، موضعگیری شیعه در برابر فعالیتهای استعمارگرایانه نورا مورد بررسی قرار داده است. در این بخش به واکنش جهانی تشیع در

خصوص حضور نظامی استعمار ایتالیا در لیبی و صدور احکام جهاد از سوی علمای عتبات عالیات، همچنین اعلام جهاد در ارتباط با هجوم قوای روس به ایران اشاره شده است.

فصل سوم، به جنبش مسلحانه شیعیان در خلال جنگ جهانی اول و اعلان حکم جهاد از سوی علمای شیعه در برابر یورش انگلیسیها به عراق اختصاص دارد. در این مبحث، تصویر مکاتبات بزرگان عشایر بین‌النهرین و منطقه فرات مرکزی با آیت‌الله سید محمدکاظم طباطبایی یزدی، با بهره‌وری از مجموعه دستنوشته‌های آیت‌الله یزدی که نزد سید عبدالعزیز طباطبایی از نوادگان آیت‌الله یزدی که در قم می‌زیست نگاهداری می‌شود، آورده شده است. یادآور می‌شود که آیت‌الله سید عبدالعزیز طباطبایی به سال ۱۳۷۴ ش در قم روی در نقاب خاک کشید.*

* سید عبدالعزیز طباطبایی در ۲۱ جمادی‌الآخر ۱۳۴۸ هـ ق در نجف متولد شد. تحصیلات خود را در نجف نزد استادان سرشناسی دنبال کرد. ادبیات را نزد سید هاشم حسینی طهرانی، منطق را نزد سید جلیل بن سید عبدالحی طباطبایی یزدی، شرح منظومه را نزد سید عبدالاعلی سبزواری، اسفار را نزد شیخ صدرا بادکوبه‌ای، شرح لمعه را نزد میرزا حسن نبوی و شیخ ذبیح‌الله قوچانی، قوانین را نزد سیدعلی فانی اصفهانی، سطوح عالی را نزد شیخ عبدالحسین رشتی و شیخ مجتبی لنگرانی، فراگرفت. وی از محضر علامه میرزا محمدعلی اردوبادی نیز بهره برد. در مرحله خارج فقه و اصول، فقه را در محضر سید عبدالهادی شیرازی، و مراتب دیگری از فقه و همچنین اصول و تفسیر را در محضر سید ابوالقاسم خوئی فراگرفت. وی همچنین از محضر شیخ آقابزرگ تهرانی و علامه امینی بهره برد و با این دو بزرگوار همکاری را آغاز کرد.

آیت‌الله سید عبدالعزیز طباطبایی در ۱۳۹۶ هـ ق از نجف رهسپار ایران شد و در شهر قم اقامت گزید. وی در قم همکاریهایی را با مراکز علمی و از جمله مؤسسه آل‌البیت (ع) آغاز کرد. استاد در پی ابتلا به بیماری قلبی در هفتم رمضان ۱۴۱۶ هـ ق دار فانی را وداع گفت و در صحن حضرت معصومه (س) به خاک سپرده شد. وی را

فصل چهارم، در این قسمت نگاهی نو به موضعگیریهای آیت‌الله سید محمدکاظم یزدی افکنده شده است. در این بخش واقعه قیام نجف به سال ۱۹۱۸ م/ ۱۳۳۶ ق علیه انگلیس و نقش آیت‌الله یزدی در آن مورد بررسی قرار گرفته. به زعم پژوهشگران تاریخ سیاسی معاصر عراق، این قیام مقدمه انقلاب استقلال این کشور به سال ۱۹۲۰ م/ ۱۲۹۹ ش را موجب شد و به رهایی این گستره اسلامی از زیر یوغ استعمار آشکار انگلیس انجامید. در همین بخش به شبهاتی که از سوی برخی تاریخنگاران درباره همکاری آیت‌الله یزدی با انگلیسیها در جریان قیام عنوان شده است با تکیه بر اسناد و مدارک پاسخ داده شده و بی‌پایگی این ادعاها به اثبات رسیده است.

فصل پنجم، رویکرد صلحجویانه و استقلال‌طلبانه شیعیان طی سالهای ۱۹۱۸ تا ۱۹۲۰ م به رهبری روحانیان که منجر به مبارزه جویی و تکاپوی حاصله منتهی به انقلاب استقلال عراق گردید، بررسی شده است. موضوع انجام همه‌پرسی در شهرهای نجف، کربلا، کاظمین و بغداد نیز مطمح تحقیق واقع شده است.

نویسنده کتاب در پژوهش خود از مراجعه به منابع فارسی غفلت نورزیده و این مراجعه در جای‌جای اثر وی مشهود است. از جمله مأخذ او کتابهایی است مانند: تشیع و مشروطیت در ایران و نقش ایرانیان مقیم عراق: عبدالهادی حایری؛ مقدمات مشروطیت: هاشم محیط مافی؛ تاریخ سیاسی معاصر ایران: جلال‌الدین مدنی؛ تاریخ مشروطیت ایران: احمد کسروی؛ مرگی در نور، زندگانی آخوند خراسانی؛ عبدالحسین مجید کفایی؛ نهضت روحانیون ایران: علی دوانی؛ سیاحت شرق: آقا نجفی

→ می‌توان از برجسته‌ترین نسخه‌شناسان کتابهای اسلامی - شیعی به شمار آورد. به منظور آگاهی بیشتر بنگرید به: سیدعبدالعزیز طباطبایی. الغدیر فی التراث الاسلامی. دارالمورخ العربی، بیروت، ۱۹۹۳ م، صص ۲۳۳-۲۴۴.

قوچانی؛ مجموعه‌ای از رسائل، اعلامیه‌ها، مکتوبات شیخ شهید فضل‌الله نوری؛ محمد ترکمان؛ تاریخ انقلاب مشروطیت ایران؛ مهدی ملک‌زاده؛ تاریخ استقرار مشروطیت در ایران؛ حسن معاصر و... که موجبات غنای این اثر را فراهم آورده است.

مؤلف اثر، سلیم‌الحسنی، پژوهشگر جوانی که به سال ۱۹۵۸م در بغداد متولد شد و هم‌اکنون در تهران اقامت دارد. وی مدیرعامل «مؤسسه تحقیقات و اطلاع‌رسانی اسلامی» است؛ همچنین سردبیر مجله «الفکرالجديد» است که به صورت فصلنامه در لندن منتشر می‌شود. از آقای حسنی تاکنون کتابهایی در حوزه مباحث دینی، تاریخی و سیاسی منتشر شده که برخی از آنها به فارسی برگردانده شده است.

بدون تردید مهم‌ترین بخش کتاب حاضر، بررسی رویداد قیام نجف به سال ۱۹۱۸م/۱۳۳۶ق/۱۲۹۷ش و نگاه نوینی است که با تکیه بر اسناد و مدارک باز یافته از بیت سیدعبدالعزیز طباطبایی یزدی، به موضع‌گیریهای آیت‌الله سیدمحمدکاظم یزدی، افکنده شده است که البته روشنگر بسیاری از ابهامات و زوایای تاریک این دوره حساس تاریخی - سیاسی خواهد بود.

تمامی عکسهایی که در آخر کتاب آورده شده است متعلق به مرکز اسناد مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران و یا برگرفته از کتاب عراق در آینه عکسها* است که توسط مترجمان شناسایی شده است. همچنین تهیه فهرست اعلام نیز توسط اینجانبان انجام گرفت. هر آنچه در پی نوشت با علامت * آمده است، افزوده مترجمان است که امیدواریم سودمند محققان افتد.

دربارۀ مجموعه اسناد آیت‌الله‌العظمی سیدمحمدکاظم طباطبایی یزدی، بیان این نکته ضروری است که نظر به اختلاف املائی کلمات در

مکاتیب گوناگون و عدم وجود سجع مهر، بی شک نامه‌ها توسط محرری به منظور ضبط در تاریخ و بهره‌وری از آن بازنویسی شده است. حداقل این که علاقه‌مندان و شاگردان و اقرباء ایشان به منظور بهره‌مندی از دیدگاه و مواضع مرحوم یزدی نسخه‌ای را سیاه کرده نزد خود نگهداری می‌کردند. این نکته‌ای است که از منظر مؤلف اثر و فرزندان آیت‌الله سیدعبدالعزیز طباطبایی یزدی پوشیده مانده بود فرصت را مغتنم شمرده از راهنمایی حجت‌الاسلام رسول جعفریان در این خصوص تشکر می‌نماید.

در پایان این نوشتار شایسته است از همه دست‌اندرکاران چاپ‌سپاری و انتشار این اثر سپاسگزاری شود.

صفاءالدین تبرائیان - محمد باهر

یادداشت مؤلف بر ترجمه فارسی

تاریخ کهن و معاصر شیعه، اهتمام پژوهشگران مسلمان و غیرمسلمان را به خود جلب کرده است؛ چراکه شیعه از خاستگاه تاریخی غنی و ارزشهای والایی برخوردار است که دیگران کمتر نصیبی از آن برده‌اند. این نکته را می‌توان از دیرباز در جنبشهای هدفمند عقیدتی و اندیشمندانه ائمه اهل بیت (ع)، و هم‌اکنون در مواضع مهم مراجع و علمای شیعه در برابر بسیاری از رخدادها در حوزه‌های گوناگون اسلامی احساس کرد.

تکاپو و کارکرد شیعه در صحنه‌های سیاسی و اجتماعی بیم و نگرانی مستکبران را برانگیخته است، زیرا آنان از پایگاه استوار و نیرومند شیعه اطمینان یافته و نیک می‌دانند که این کانون پرجوش و خروش از توان بالقوه در آفرینندگی جهت‌گیریهای اصولی و بسیج مردمی و رویارویی با توطئه‌های دشمنان بهره‌مند است؛ و مآلاً قادر است در چالش حوادث و وقایع، موفق به خلق رویدادهای مهم و فراموش نشدنی شود.

کند و کاو محققانه در تاریخ معاصر شیعه - به ویژه در ایران و عراق - می‌تواند تصویری گویا از آنچه بیان شد ارائه دهد. همچنین قادر است موضع‌گیریهای شیعه را در سمت‌دهی امور سیاسی و اجتماعی و روشنگری و بیداری امت در برهه‌های حساس تاریخ را هویدا سازد. برخوردار شیعه از چنین ویژگیهایی، واکنش‌های متفاوت مراکز

مطالعاتی ضدشیعه در منطقه و غرب را برانگیخته است؛ و چه بسا پژوهشهایی که به همین منظور در انگلستان صورت گرفته، در زمره تحقیقاتی است که برای مخدوش کردن رویدادهای تاریخ معاصر شیعه و کم‌رنگ جلوه دادن قدرت و نفوذ مراجع و علمای آنان در جامعه، به شمار آید.

نگارنده در این اثر سعی کرده‌ام مواضع شیعه را در برابر وقایع سیاسی نوین در کشورهای اسلامی به گونه‌ای عام، و در رویارویی با دسیسه‌های استعمار به طور خاص، مورد تحقیق و بررسی قرار دهم. همچنین به بررسی آراء مغرضانه علیه علمای شیعه پرداخته، به تفصیل درباره آیت‌الله سیدمحمدکاظم یزدی که به شدت مورد هجوم قلم به دستان غرب قرار گرفته و حتی دیدگاههای آنان به پژوهش و نوشتار مسلمانان نیز راه یافته، سخن بگویم.

مایلم به این موضوع اشاره کنم که قرائت وقایع تاریخی - سیاسی از نگاه نگارنده در این کتاب نه تنها به مثابه پایان یافتن این بحث نیست بلکه بستر مهیا و زمینه مساعدی به منظور تدوین پژوهش گسترده‌ای درباره حرکت شیعه به شمار می‌آید، تا نقش آن را در حیات اجتماعی، سیاسی و فرهنگی کشورهای اسلامی بازگویم.

از خداوند متعال توفیق در این راه را مسئلت دارم و امیدوارم این تلاش علمی، خالصانه مورد پذیرش درگاهش قرار گیرد. فرصت را مغتنم شمرده از اولیای مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران آقایان محمدحسین طارمی و سیدصادق خرازی که نسبت به انتشار ترجمه فارسی این اثر اهتمام ورزیدند؛ همچنین از آقایان محمد باهر و صفاءالدین تبرائیان که ترجمه این پژوهش زحمت‌افزای آنان بود، سپاسگزاری می‌نماید.

سلیم الحسنی

۱۲ جمادی‌الثانی ۱۴۱۹هـ/ ۱۱ مهر ۱۳۷۷ش

پیشگفتار

اگرچه در طول تاریخ، شیعیان با دشواریهای زیادی روبرو بوده‌اند، ولی این مسئله هیچ گاه نتوانست از تأثیرگذاری جریان تشیع بر جنبشهای سیاسی و اجتماعی جلوگیری کند. از این رو، شیعیان بر محیط پیرامون خود تأثیر فراوانی بر جای گذاشتند، به گونه‌ای که موضع آنان (رهبرهای دینی و پایگاههای مردمی) در زندگی سیاسی و اجتماعی مردم، یک قدرت اساسی را به وجود آورد. شیعه پدیده‌ای تاریخی است که در دوره‌های گوناگون گذشته از زمان پیامبر اسلام (ص) تا به امروز نقش داشته است و با وجود اقدامات خشونت‌آمیز دستگاههای حاکم برای محدود کردن شیعیان و دور نگاه داشتن آنان از پایگاههای مردمیشان، و با وجود اعمال خشونت‌آمیز و حتی ضرب و شتمی که در دوران حکومت امویان و عباسیان، بیشتر امامان شیعه با آن روبرو بودند، اما جریان تشیع هیچ گاه اصالت اسلامی خود را - که برخاسته از مواضع و رهبرهای امامان اهل بیت (ع) است - از دست نداده است.

این گونه اعمال خشونت‌آمیز نه تنها امامان را از امت جدا نکرد، بلکه نتوانست از تأثیرگذاری آنان بر امت جلوگیری کند. امامان، با توجه به شرایط، نقشهای گوناگون و متعددی داشته‌اند، تا از رهگذر نتایج نهایی آنها، موضع یکپارچه‌ای در حفظ اصالت اسلامی و هدایت امت به سوی

خط مشی صحیحی که رسول خدا (ص) آن را ترسیم کرده، شکل گیرد. اگر امامان در پرورش چهره‌های علمی شایسته نمی‌کوشیدند، مکتب اهل‌بیت، پس از غیبت حضرت مهدی (عج) در سال ۳۲۹ هـ از گام برداشتن در مسیر اصلی خود، بازمی‌ماند. زیرا پس از این جریان بود که آشکار گردید این پرورش‌یافتگان مکتب امامان شیعه می‌توانند خلأ رهبری را در دوران غیبت پرکنند و در چارچوب خط مشی فراگیری که آثار و نشانه‌های آن را در زندگی اسلامی، و به ویژه در زندگی شیعی، به ثبت رسانده‌اند، به تکمیل نقش این امامان پردازند.

بدین ترتیب، مرجعیت شیعه به عنوان عنصری شرعی و هدایت‌گر، بر بام هرم تشیع ایستاد و به گونه‌ای از تأیید و پیروی عموم شیعیان برخوردار گردید که در هیچ یک از فرقه‌های اسلامی دیگر نظیر آن را نمی‌یابیم. ارتباط محکم میان مراجع شیعه و توده‌های مردم، پشتوانه عظیمی را برای تشیع به وجود آورد؛ به گونه‌ای که در بیشتر اوقات باعث به موفقیت رسیدن تصمیم‌گیریهای مرجعیت و تبدیل آن به موضعی ثابت گردید، موضعی که از ویژگیهای آن ثبات، پایداری و استحکام است. این موضع از طریق رابطه میان مرجع و امت شکل می‌گیرد و این رابطه، رابطه‌ای است که شیعیان با توجه به اعتقاداتشان نه می‌توانند از آن سربچی کنند و نه از چارچوب آن خارج شوند و نه از دستورات و مقررات دینی آن سر باز زنند.

در حقیقت باید گفت که این رابطه دستاوردهای متقابلی را برای مرجع و امت به همراه داشته است. زیرا از یک سو پیروی شیعیان از مواضع مرجعیت این امکان را برای مرجع فراهم می‌کرد که در صورت لزوم در برابر حوادث و جریانهایی که در سطوح مختلف، در صحنه اسلامی روی می‌داد، موضع شرعی و تاریخی اتخاذ نماید و از سوی دیگر نیز این موضع‌گیری مرجع، می‌توانست اهداف و خواسته‌های امت و شیعیان را برآورده سازد.

و اینچنین شیعه توانست در شرایط سخت و حساسی که امت اسلام در آن به سر می‌برد، در بیشتر اوقات، تصمیم قاطعی اتخاذ کند و با قاطعیت اقدامی تاریخی صورت دهد. از این رو شیعیان، خود سازندگان اصلی حوادث و رویدادها بودند و در برابر نیروهای مخالف اسلام، از پیشگامان جنبش تاریخی به شمار می‌رفتند.

این ویژگی شیعیان، مخالفان اسلام را به فکر تضعیف رابطه میان مرجعیت و امت انداخت. این مخالفان در صدد برآمدند تا با ایجاد مانع میان مرجعیت و امت، مرجعیت را در چارچوب خاص خود محدود کنند و شیعیان را به دوری گزیدن از این محدوده وادارند. این عده تا نیمه سده جاری توانستند در برخی از جوامع شیعی به موفقیت‌های مهم و قابل توجهی دست یابند، به گونه‌ای که آثار و پیامدهای آن را می‌توان بر پیکر شیعه مشاهده کرد.

این حمله در پی شکستهای پی‌درپی استعمارگران، در اواخر سده نوزدهم - که حدود چهار دهه به طول انجامید - آغاز شد. در این حمله، استعمارگران، کشورهای اسلامی را هدف قرار دادند. زیرا دستگاههای استعماری توانستند بسیاری از نهادهای دینی و سیاسی را به سمت خود جلب نمایند، اما از جلب همکاری حتی یک مرجع شیعی هم ناامید گشتند. مراجع شیعه نه تنها دست همکاری استعمارگران را نفرستادند، بلکه از همان آغاز موضع اصولی خود را مشخص کردند. این موضع عبارت بود از: وجوب رویارویی با استعمارگران و جلوگیری از دخالت آنان در کشورهای اسلامی و نیز خودداری از پذیرش هر گزینه‌ای که استقلال کشورهای اسلامی را به خطر اندازد.

محور بحث در این کتاب سالهای حساسی از دوران چنگ‌اندازی استعمارگران بر کشورهای اسلامی، در دو دهه نخست سده بیستم، است. این پژوهش به خاطر آن است که موضع شیعیان را در برابر استعمارگران مورد بررسی و ارزیابی قرار دهیم؛ موضعی که در رویارویی و عملکرد

تاریخی، از شیوه‌های گوناگونی بهره گرفته اما با وجود این، تنها یک هدف را دنبال می‌کند و آن رویارویی با حمله استعمارگران و تلاش برای تحقق استقلال سرزمینهای اسلامی است. مراجع و علمای شیعه در روند این حوادث بیشترین تأثیر را داشته‌اند و در طول تاریخ معاصر امت اسلامی، دوران تاریخی مهمی را آفریده‌اند.

سلیم الحسینی

۲۱ صفر ۱۴۱۵ هـ / ۳۱ ژوئیه ۱۹۹۴ م

فصل نخست

طرح شیعه

در جنبش قانون خواهی

(مشروطیت)

جنبش مشروطیت که در اوایل سده بیستم در ایران پدیدار شد به دنبال یک گرایش سیاسی متأثر از واقعیت‌های سیاسی اروپا به وجود نیامد، بلکه برای محدود کردن حضور غربیها در کشورهای اسلامی و ضرورت مبارزه با نفوذ بیگانگان در سرزمینهای مسلمانان صورت پذیرفت. منافع سیاسی و اقتصادی نقش مهمی را در زندگی ایرانیان ایفا می‌کرد و این مسئله از سیاست‌های ناصرالدین شاه در دوران حکومت خود، در نیمه دوم سده نوزدهم، ناشی می‌شد و حال آنکه شرایط عمومی ایران از هم پاشیده و وحشتناک بود. زیرا وی باعث شد اوضاع عمومی ایران به شدت دستخوش نابسامانی گردد.

این رخدادها علمای شیعه را بر آن داشت تا تمام کوشش خود را برای نجات ملت ایران از آثار سیاست حاکمیت استبدادی و حفظ استقلال کشور مسلمان، به کار گیرند. بذل توجه علمای شیعه در این ارتباط گام‌های نخستینی بود که پس از آن طرح نظام قانونی در قالب حکومت آشکار گردید.

در ابتدا، این امر طرحی برای پی‌ریزی یک نظام نبود و صرفاً به برقراری عدالت اجتماعی در مملکت تأکید داشت. در اواخر حکومت ناصرالدین شاه، سید محمد طباطبایی، یکی از شاگردان میرزا محمد حسن

شیرازی، از عراق به ایران آمد.^۱ وی فعالیت‌های خود را با بیان سخنانی درباره ضرورت تشکیل مجلس شورای ملی به منظور برقراری عدالت در کشور، آغاز کرد.

در ماه مه ۱۸۹۶ م / ۱۳۱۳ هـ ناصرالدین‌شاه با شلیک گلوله توسط یکی از هواداران سیدجمال‌الدین افغانی کشته شد و پسرش مظفرالدین شاه زمام امور را برعهده گرفت. این موضوع باعث شد که آشفتگی‌های گذشته در دوران مظفرالدین‌شاه، بزرگ جلوه نماید.

اوضاع نابسامان ایران، باعث نگرانی علمای شیعه در تهران و نجف اشرف شد و به همین خاطر در صدد برآمدند تا تمام توان خود را به منظور جلوگیری از ادامه این اوضاع، به کار بندند. آنها در سال ۱۹۰۲ م نامه‌های بسیاری برای شاه ایران فرستادند و در آن خواستار از بین بردن فساد فراگیر اداری در کشور و تشکیل مجلس نمایندگان ملت شدند.^۲ شاه این پیشنهاد را پذیرفت، ولی صدراعظم از پذیرش آن سر باز زد؛ زیرا معتقد بود چنین اقداماتی می‌تواند حاکمیت قاجار را تهدید کند. از این رو با پذیرش چنین اموری از سوی شاه مخالفت می‌کرد و بر این باور بود که پاسخ مثبت از سوی شاه به این خواسته‌ها، به مفهوم پایان حکومت خاندان قاجار در ایران خواهد بود.^۳

اعتراض‌های علما به نظام ادامه یافت. شیخ فضل‌الله نوری و سیدعبدالله بهبهانی که از عالمان بزرگ تهران بودند، با سیدمحمد طباطبایی که در تکاپوی تشکیل مجلس نمایندگان ملت بود، ملاقات کردند. این سه نفر در به وجود آوردن رویدادهای مربوط به مشروطیت، نقش به‌سزایی داشتند.

۱. آغازبزرگ الطهرانی. هدیه‌الرازی الی الامام‌المجدد الشیرازی. ص ۱۵۳.

۲. عبدالهادی حائری. تشیع و مشروطیت در ایران و نقش ایرانیان مقیم عراق. ص ۱۰۳.

۳. هاشم محیط‌مافی. مقدمات مشروطیت. ص ۷۲.

جنبش مشروطیت عملاً در شب ۱۳ نوامبر ۱۹۰۵ م/رمضان ۱۳۲۳ هـ آغاز شد. در آن هنگام علمای یادشده تصمیم گرفتند با بست نشستن در مرقد حضرت عبدالعظیم در شهرری در جنوب تهران، به اقدامات ضد مردمی حکومت اعتراض کنند. بدین منظور حدود هزار نفر به آنان پیوستند و این اجتماع به مدت یک ماه ادامه یافت. در این مدت اجتماع‌کنندگان قطعنامه‌ای صادر و اعلام کردند که تنها با مفاد این قطعنامه می‌توان به این تحصن پایان داد. از مهمترین درخواستهایی که در این قطعنامه مطرح گردید می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱. اجرای احکام اسلامی در سراسر کشور.

۲. تأسیس دیوان عدالت اداری در تمامی شهرهای کشور.

۳. برکناری حاکم تهران.^۱

مظفراالدین شاه حکمی مبنی بر پذیرش این قطعنامه صادر کرد اما صدراعظم دستور شاه را اجرا نکرد و از برقراری هرگونه تماس با شخص شاه جلوگیری کرد تا وی از امور خارج از کاخ بی اطلاع بماند. وی افزون بر این با بهره‌وری از زور در صدد برآمد تا مخالفان اسلامی را از میان ببرد و آنان را از صحنه دور سازد.

علما در برابر اعمال خشونت‌آمیز حکومت، سر تسلیم فرود نیاوردند و با حضور در مساجد درباره اقدامات زورمدارانه حاکمیت سخن می‌گفتند و ملت را برای پیشبرد این نهضت اوج‌گرفته به حرکت وامی‌داشتند. در نتیجه، تظاهرات مردمی بسیاری به راه افتاد و درگیریهای سختی میان تظاهرکنندگان و مأموران دولتی به وجود آمد، به گونه‌ای که صدها تن از مردم در این درگیریها از سوی نیروهای پلیس به خاک و خون غلتیدند.

در پی این خونریزی‌ها علما تصمیم گرفتند تحصن بزرگتری را برپا

۱. حسن شبر. تاریخ العراق السياسي المعاصر. ج ۲، ص ۶۸.

دارند. از این رو در ۱۷ ژوئیه ۱۹۰۶ م / ۲۴ جمادی الاولی ۱۳۲۴ هـ همراه حدود هزار نفر به شهر مقدس قم مهاجرت کردند. ناگفته نماند که شیخ فضل‌الله نوری نیز در میان این علما حضور داشت.^۱

در مدتی که علما در قم دست به تحصن زده بودند، سفارت انگلیس فرصت را مناسب دید که فعالیت خود را از سر گیرد و از همین روی به بهانه حفظ جان تظاهرکنندگان در برابر تهاجم نیروهای دولتی، آنان را در ساختمان سفارت پناه داد و بدین ترتیب شمار کسانی که در سفارت انگلیس دست به تحصن زدند به بیست هزار نفر رسید.^۲ شایان توجه است که سفارت انگلیس پیش از آغاز این رویدادها، پیشبینی‌های لازم را کرده بود و برای اقامت این تعداد از مردم، امکانات لازم را فراهم کرده بود.^۳ در این تحصن، همسر سفیر انگلیس سخنرانی کرد و بر ضرورت آزادیخواهی، برابری و زندگی قانونمند تأکید کرد.^۴

به دنبال اوج‌گیری مخالفتها، در ۱۵ اوت ۱۹۰۶ م / ۲۴ جمادی الثانی ۱۳۲۴ هـ مظفرالدین‌شاه با تدوین قانون اساسی کشور موافقت کرد. پس از آن علما به تهران بازگشتند و انتخابات مجلس شورا در ۱۲ سپتامبر ۱۹۰۶ م / ۲۳ رجب ۱۳۲۴ هـ برگزار شد و در ۳۰ دسامبر ۱۹۰۶ نظام مشروطه اعلام گردید.

به رغم آنکه اعلام نظام مشروطه پیروزی قابل توجهی برای علما در رویارویی با استبداد حکومت به شمار می‌آمد، اما این پیروزی نتوانست به عنوان موضعی ثابت و همیشگی در حیات سیاسی ایران پا بگیرد. دستگاههای استعمارگر برای تأثیرگذاری بر روند تداوم این جریان اصیل

۱. جلال‌الدین مدنی. تاریخ سیاسی معاصر ایران. ج ۱، ص ۵۶.

۲. همان، ص ۵۷.

۳. حسن شبر. تاریخ العراق السياسي المعاصر. ج ۲، ص ۷۱.

۴. علی الخاقانی. شعراء القرى. ج ۱۰، ص ۸۵.

اسلامی، تمام تلاش خود را به کار بستند. آنها - به ویژه انگلستان - توانستند عناصر لائیک را برای کسب کرسی نمایندگی مجلس ترغیب کنند، تا بدین وسیله بر محتوای قانون اساسی تأثیر گذارند و آن را از شریعت اسلامی منحرف نمایند. عناصر لائیک و غرب‌زده توانستند این خواسته استعمارگران را تحقق بخشند، زیرا بیشتر مفاد قانون اساسی، ترجمه‌ای از قانون اساسی بلژیک است که به سال ۱۸۳۰ م بر اساس اندیشه‌های دموکراتیک رایج اروپا نوشته شده است.^۱

شیخ فضل‌الله نوری در جریان تشکیل مجلس برای تدوین قانون اساسی و متمم آن نقش فعالی داشت تا جایی که توانست با تصویب یک ماده مبنی بر نظارت پنج تن از فقهای هر عصری بر مصوبات مجلس قدمی به منظور اسلامی کردن قوانین مجلس بردارد.^۲

تمامی تلاشهای شیخ فضل‌الله نوری با اعتراض شدید غرب‌زدگان روبرو شد. اوضاع آشفته و نگران‌کننده بود. وی با ارسال نامه‌ای برای فرزندش در نجف اشرف، ضمن بازگویی درد و رنجهایی که در جریان تدوین قانون اساسی تحمل کرده، از او می‌خواهد درباره دیدگاه‌هایش با کسی جز شیخ محمدکاظم خراسانی سخن نگوید:

حضرات فاسدالعقیده از فرقه جدید^۳ و از دهری و طبیعی و ... وقت را مغتنم دانسته در مقام تخریب اسلام و کندن ریشه‌اش برآمده‌اند... هیچ روزنامه‌ای نیست مگر آنکه تیری به سوی اسلام و علما افکنده است... این قدرها هم از زیان من نقل قول نکن. شما را به حفظ اسلام سفارش می‌کنم. این اوقات مشغول تدوین نظامنامه اساسی، در اینجا امر ختم خواهد بود. چند

۱. علی الوردی. لمحات اجتماعیه من تاریخ العراق الحدیث. ج ۳، ص ۱۱۲.

۲. حسن شبر. تاریخ العراق السیاسی المعاصر. ج ۲، ص ۷۴.

۳. شاید منظور وی از فرقه جدید، فراماسونری باشد.

روزاست مجلس فوق‌العاده منعقد، داعی هم می‌روم برای اصلاح و خدا کند متخرجین مقصد خود را از پیش نبرند...^۱ این کلمات را غیر از حجت‌الاسلام آخوند به احدی اظهار مکن... قطعاً افسوس که نمی‌شود گفت چه رسد به نوشتن.^۲

پس از تصویب قانون اساسی، در ۴ ژانویه ۱۹۰۷ م / ۱۹ ذی‌قعدة ۱۳۲۴ هـ، مظفرالدین‌شاه درگذشت و فرزندش محمدعلی‌شاه به سلطنت رسید. و متمایل به روسها بود و از همین روی انگلیس احساس نگرانی می‌کرد، چون دریافت که نفوذش در این کشور به خاطر گرایش شاه جدید به دولت روسیه، در آینده‌ای نزدیک کاهش خواهد یافت. افزون بر این نیز احساس کرد که وی می‌خواهد مجلس را منحل کند و قوانین آن را از میان بردارد. این موضوع نیز از نفوذ انگلیس در ایران می‌کاست؛ زیرا هواداران آن توانسته بودند در سایه حکومت قانون وارد مجلس شوند.

سرانجام مشروطه نقطه تفاهمی میان بریتانیا و روسیه ایجاد کرد. انگلیسیها سعی کردند شاه را با مشروطه آشتی دهند، چون مطمئن شده بودند که شاه خط پایان برای مشروطه را ترسیم و نسبت به انحلال مجلس اقدام خواهد کرد.

تمایل شاه به روسها آشکار بود و روسها با نظام مشروطه مخالفت می‌کردند. این امر باعث شد آخوند خراسانی نامه مفصلی برای محمدعلی‌شاه بفرستد. وی در این نامه که به اندرزهای ده‌گانه سرشناس گردید، شاه را تشویق کرد که سیاستی مستقل در پیش گیرد و از مشروطه دفاع کند. این سفارشهای ده‌گانه عبارتند از:

۱. بر شما سزاوار است که تمام سعی و تلاش خود را به منظور حفظ شریعت مطهره و برقراری قوانین اسلامی به کار بندید و در

۱. منظور وی جماعت غریزه است.

۲. احمد کسروی. تاریخ مشروطه ایران. ج ۱، ص ۲۹۳ - ۲۹۴.

عین حال، معلمی دینی برگزینید که از او معارف اسلامی لازم برای مقام سلطنت را فراگیرید. افزون بر این، بر شما واجب است که عبادت‌های عملی خود را آن‌گونه که شایسته است به جا آورید؛ چراکه انجام واجبات الهی، باعث دوام قدرت و حاکمیت شما بر زیردستان می‌شود.

۲. از استادان و معلمان دنیاپرست و کج‌اندیش پرهیز کنید، چه همنشینی با چنین افرادی باعث جذب اخلاق زشت و عاداتی ناپسند می‌شود، همان‌گونه که آهن‌ربا، آهن را جذب می‌کند.

۳. تمام سعی و کوشش خود را در پیشبرد جایگاه میهن و ساماندهی امور مملکت و پرورش صحیح ملت و تشویق آنان به فراگیری پیشه‌ها و مشاغل گوناگون و ترویج ریسندگی و بافندگی، به منظور تهیه پوشاک در داخل، به کار بندید. چراکه اگر این‌گونه رفتار کنید دولتمردان و تمامی افراد ملت از شما پیروی خواهند کرد.

شکی نیست که مملکت از وابستگی خارجی در زمینه منسوجات رهایی خواهد یافت. این‌کار را میکادو در ژاپن نیز انجام داد. وی دریافت که کشورش تنها از این راه می‌تواند به پیشرفت دست یابد. از این رو در این راه گام نهاد و به موفقیت چشمگیری دست یافت. بنابراین اگر در آغاز سلطنت خود و در اوج جوانی، این راه و روش کارساز را بیمایید، مملکت راه پیشرفت را طی خواهد کرد و سایه فقر و نیاز از سر ملت کنار خواهد رفت و دیری نمی‌پاید که پرچم تلاشهای شکرآمیز در آسمان پیروزی به اهتزاز درخواهد آمد و به استقلال واقعی دست خواهید یافت. در این صورت در سازندگی کشورمان سهیم و سربلند و سرافراز خواهیم بود. ان‌شاءالله.

۴. سعی و همت خود را در گسترش علوم و صنایع جدید به کار بندید، زیرا به وسیله آن ملتها به اوج پیشرفت رسیده‌اند. آنچه مسلم است اینکه ایرانیان نسبت به سایر ملتها از استعداد و

توانایی بیشتری برخوردارند و در پیشاپیش ملت‌های جهان قرار گرفته‌اند. عقب‌ماندگی کنونی، نتیجه بی‌توجهی پیشینیان به این امور و علاقه به صنایع بیگانگان نبوده که باعث شود این بیماری جسم و جان یکایک افراد این مملکت را فراگیرد. پس در حال حاضر احیای ایران بر این محور استوار می‌باشد.

۵. پرهیزید و بسیار برحذر باشید از دخالت بیگانگان و ریشه‌های فتنه‌انگیز آنها را از بیخ و بن برکنید، چه آنکه وجود آنها مصیبت‌های زیادی را در تمام مسائل به ارمغان می‌آورد. بنابراین ضمن حفظ کامل دوستی، اعتماد کردن به آنان را جز برای جلب نظر پادشاهان و بزرگان‌شان، روا نمی‌دانم. این بار سنگینی که بر دوش دولت است چیزی جز نتیجه دخالت آنها نمی‌باشد و بر ایرانیان وطن‌دوست لازم است که مردان باکفایتی را برای اداره سلطنت برگزینند.

۶. برای گسترش عدالت و برابری از هیچ کوششی دریغ نوزید. عدالت و برابری به این است که شخص پادشاه و ضعیف‌ترین افراد جامعه، از حق و حقوق یکسان برخوردار باشند و دستورات و احکام شرعی در مورد همگان، بدون استثنا به اجرا درآید. اگر پادشاه در اجرای این امر ثابت‌قدم باشد و به این وظیفه شرعی عمل کند، تمام مخالفان و سرکشان به زانو درخواهند آمد و در این صورت پایه و اساس عدالت به طور واقعی، و نه در حرف، محکم و استوار خواهد شد.

۷. به آحاد ملت محبت و مهربانی کنید و دل‌های آنان را به سوی خود جلب کنید تا همت‌های بارور و محبت شما در دل‌هایشان استوار گردد.

۸. باید تاریخ نام‌آوران و پادشاهان گذشته را مطالعه کرد و از راه‌هایی که آنان برای گسترش علوم دینی و مدنی پیموده‌اند، آگاهی حاصل نمود و دریافت که آنان چگونه توانستند پایه‌های استقلال امت خود را محکم کنند و صفحات تاریخ را با کارهای

خود بیارایند و در نتیجه زیانزد خاص و عام شوند و به شهرت دست یابند.

۹. با مراجعه به تاریخ گذشته ایران درمی‌یابیم که پادشاهان گذشته، چه آنان که پیش از اسلام و یا آنها که پس از اسلام بودند، همه و همه، در لذتهای دنیوی غرق بوده و عمر خود را در خوشگذرانی و لهو و لعب سپری کرده‌اند و دولتمردان آنان نیز به پیروی از ایشان پرداخته‌اند و این جز ناتوانی مملکت، خواری ملت، حیف و میل داراییها و به هم خوردن اوضاع، چیزی به ارمغان نیاورده است. اما آنان که از شهوتهای نفسانی به دور بوده و تمام تلاش خود را برای آموزش و پرورش ملت، و گسترش دانشها و معارف و سازماندهی ارتش به کار بسته‌اند، ره صدساله را یک‌شبه پیموده‌اند و با موفقیت بر تمام پادشاهان پیشی گرفته‌اند. از خداوند منان می‌خواهم که شما را از پیمودن راه نخست باز دارد که کژراهه است و صدالبته که شما راه دوم را برمی‌گزینید و آن را مورد توجه قرار می‌دهید و در آینده‌ای نزدیک از ره‌آورد مثبت آن بهره‌مند خواهید شد. ان‌شاءالله.

۱۰. مقام دانش را نیکو و دانشمندان وارسته و فقیهان شایسته را گرامی بدارید؛ زیرا اگر خدای ناخواسته اندک کوتاهی در حق این مقام بلندمرتبه انجام گیرد، دولت از دست خواهد رفت و ما نیز با خطرات فراوانی روبه‌رو می‌شویم و آنگاه انگشت پشیمانی گزیدن سودمند نیست.

والسلام^۱

محمد علی شاه در ظاهر به اندر زمانه آخوند خراسانی احترام نهاد و حتی گفته می‌شود که آن را بر دیوار اتاقش آویخت. اما در حقیقت، راه دیگری را به ویژه در مورد آنچه به قانون اساسی مربوط می‌شد، در پیش گرفت.

۱. عبدالحسین مجید کفایی. مرگی در نور، زندگانی آخوند خراسانی. صص ۱۷۶-۱۷۸.

موضع شیعیان در برابر قانون اساسی

پس از تصویب قانون اساسی، علمای شیعه با یکدیگر اختلاف نظر پیدا کردند و به دو گروه تقسیم شدند: گروه نخست را آخوند خراسانی، میرزا حسین میرزا خلیل و شیخ محمد حسین نائینی رهبری می‌کردند. رهبری گروه دوم را شیخ فضل‌الله نوری به عهده داشت و سید کاظم یزدی از او حمایت می‌کرد. این گروه به «استبداد طلبان» در برابر «مشروطه خواهان» شناخته شدند. البته این نامگذاری با وجود آنکه در منابع تاریخی فراوان به چشم می‌خورد اما نامگذاری دقیقی نیست، زیرا این گروه با نظام مشروطیت مخالف نبودند بلکه با چگونگی اجرای آن مخالفت داشتند. این موضوع از برخی اسناد تاریخی، که پس از این خواهیم آورد، آشکار می‌شود.

کانون عمده اختلاف نظر در موضعگیری برابر قانون اساسی بود. گروه آخوند خراسانی بر این باور بود که قانون اساسی، عدالتی را تحقق خواهد بخشید که ملت ایران از آن محروم بوده‌اند. به زعم اینان، اگر همواره هیئتی از فقیهان بر لوائح و مصوبات نظارت داشته باشند، به هیچ روی قانون اساسی با دستورات اسلام در تعارض قرار نخواهد گرفت.* اما گروه شیخ فضل‌الله نوری بر این باور بود که قانون اساسی، ساخته و پرداخته غرب‌گرایان است و آنان موفق شدند جنبش مشروطیت را از مسیر اسلامی آن منحرف کنند؛ از این رو شیخ فضل‌الله به مشروطه مشروعه فرامی‌خواند و این موضوع آشفتگی دین‌گريزان را موجب آمد و باعث شد تا آنان به شدت شیخ را مورد حمله قرار دهند و اقدامات فراوانی را علیه او به کار بندند.^۱ البته یادآوری این نکته ضروری است که

* پیشنهاد نظارت فقها بر مصوبات مجلس از سوی شیخ فضل‌الله نوری مطرح شد و ایشان مخالفتی با قانون اساسی که به تصویب علما رسیده باشد، نداشت. (م)

۱. علی دوانی. نهضت روحانیون ایران. ج ۱، ص ۱۲۲.

آن هنگام فراماسونها در دامن زدن به این اختلافات و پیدایی این تنشها نقش به‌سزایی را عهده‌دار بودند.

با توجه به جایگاه نجف در زندگی شیعیان، این اختلافها به آنجا کشیده شد و جمعی از علما به جانبداری از سید محمدکاظم یزدی و گروهی نیز به حمایت از آخوند خراسانی برخاستند. نکته جالب توجه آن‌که عربها از سید یزدی و ایرانیان از آخوند خراسانی پشتیبانی می‌کردند و این باعث شده بود که میان این دو گروه رقابت شدید پدید آید تا جایی که به یکدیگر اتهام می‌زدند و حساسیتهای بیش از حد از خود نشان می‌دادند.

پیش از پیروزی جنبش مشروطیت در ترکیه هواخواهان سید یزدی نیرومندتر بودند و هزاران نفر پشت سر او نماز می‌گزاردند. این در حالی است که شمار کسانی که پشت سر آخوند خراسانی نماز می‌گزاردند از سی نفر تجاوز نمی‌کرد.^۱

عشایر عراقی مشروطه‌خواهان را در تنگنا قرار می‌دادند، چرا که آنان مخالف سید محمدکاظم یزدی به شمار می‌آمدند. گفته می‌شود طلاب علوم دینی به خاطر ترس از مخالفان مشروطه، نتوانستند به مدت یک سال از نجف برای زیارت کربلا و کوفه خارج شوند.^۲

این جریان، پس از پیدایی جنبش مشروطیت در دولت عثمانی به سال ۱۹۰۸ م شکل دیگری به خود گرفت،^۳ و سید محمدکاظم یزدی از سوی دولت اتحاد و ترقی در تنگنا قرار گرفت و به تبعید از عراق تهدید شد. افزون بر این، برخی از مشروطه‌خواهان در صدد برآمدند تا از راه فرستادن تلگراف به استانبول و نسبت دادن تهمتهای ناروا به سید،

۱. عبدالحسین مجیدکفایی. مرگی در نور، زندگانی آخوند خراسانی. ص ۲۱۳.

۲. آغانجفی قوچانی. سیاحت شرقی. ص ۴۶۱.

۳. علی الخاقانی. شعراء الغری. ج ۱۰، ص ۸۷.

سیمای اجتماعی او را مخدوش کنند تا شاید حکومت عثمانی وی را به سختی مجازات کند.^۱

یکی از سران ترک در صدد برآمد تا بر موضعگیری سید محمدکاظم یزدی تأثیر بگذارد. از این رو به دیدار او در نجف رفت و از وی خواست تا به منظور تأیید جنبش مشروطیت اظهارنظر کند. سید در پاسخ اظهار داشت: شعارهایی که شما سر می‌دهید، شعارهای غربی است و کسانی که از آزادی دم می‌زنند، هدفی جز از میان برداشتن اسلام، از راه نهادهای زندگی غربی، ندارند.^۲

دیدگاه سید محمدکاظم درباره مشروطیت برخاسته از عملکرد برخی از مشروطه‌خواهان بود. وی دریافت که آنان با سر دادن این شعار، در پی رسیدن به چه هدفی هستند. از منظر سید، موضع واقعی مشروطه‌خواهان مخالفت با اسلام و تعطیل احکام و دستورات الهی در جامعه بود. وی بارها این مطلب را در منزل شیخ الشریعه اصفهانی عنوان کرده بود.^۳

کج‌اندیشان از این اختلافها بهره‌برداری کردند و توانستند اقدامات خطرناکی را به انجام رسانند. آنها در آن هنگام در صدد ترور سید یزدی، آخوند خراسانی و شیخ نوری برآمدند.^۴ این موضوع از جنبه تاریخی اهمیت فراوانی دارد و پدیده‌ای خطرناک به شمار می‌آید، به ویژه که در آن برهه فراماسونها و سایر گروههای مخالف اسلام به شکل قابل ملاحظه‌ای، فعالیت خود را گسترش داده بودند.

۱. گفت‌وگو با سید عبدالعزیز طباطبایی، در تاریخ ۱۲ رمضان ۱۴۱۴ / ۵ / ۲۳ فوریه ۱۹۹۴ م؛ سید عبدالعزیز طباطبایی از نوادگان سید محمدکاظم یزدی و از پژوهشگران معاصر شیعه است.

۲. همان.

۳. همان.

۴. حسن شبر. تاریخ العراق السياسي المعاصر. ج ۲، ص ۸۳.

شیخ محمد حرزالدین می‌گوید که روز ۷ شوال ۱۳۲۶ هـ / ۲ نوامبر ۱۹۰۸ م در مسجد سهله کوفه نشسته بودم، گروهی از ایرانیان برای استفتا نزد میرزاحسین میرزاخلیل آمدند و از او سؤال کردند که آیا کشتن کسانی که با خدا و رسولش به محاربه برخاسته و روی زمین فساد می‌کنند، جایز است، یا نه؟ میرزاحسین و همچنین آخوند خراسانی و شیخ عبدالله مازندرانی در پاسخ کتباً اعلام کردند: آری. شیخ حرزالدین می‌افزاید که من دانستم منظور آنان از این استفتا، هدف قرار دادن علمایی است که با مشروطه مخالفند؛ از این رو به صورت محرمانه، میرزاحسین را از این امر آگاه ساختم و او به دنبال آنان فرستاد اما موفق به یافتن آنها نشدند. این مسئله موجب شد که میرزاحسین دست‌نوشته‌ای بنویسد و در آن از فتوای خود عدول کند. میرزاحسین سه روز پس از این اتفاق، درگذشت.^۱ از این‌گونه استفتاها در ایران به منظور رویارویی با مخالفان مشروطه، به ویژه شیخ فضل‌الله نوری که در برابر کج‌رویهای نظام مشروطه ایستادگی می‌کرد، استفاده می‌شد. وی در جمادی‌الاولی ۱۳۲۵ هـ در حرم حضرت عبدالعظیم تحصن کرد و این تحصن تا ۸ شعبان همان سال (۱۶ اوت ۱۹۰۷ م) ادامه یافت. تحصن شیخ، بر روند رویدادها بسیار تأثیر گذاشت، چرا که او با تمام توان به رویارویی با کج‌رویها برخاست و در این راه توانست به برخی هدفهای خود دست یابد. از جمله آن‌که مجلس متعهد شد که ایران کشوری اسلامی باشد، احکام اسلام تغییرناپذیر بماند و مشروطه با شریعت اسلامی، منافاتی نداشته باشد.^۲

شیخ‌نوری در مدت اقامت خود - در حضرت عبدالعظیم - در شهرری، نشریه‌ای محلی منتشر کرد و در آن متن تلگرافهایی که از سوی سید یزدی،

۱. محمد حرزالدین. معارف الرجال فی تراجم العلماء و الأدباء. ج ۱، ص ۲۷۸.

۲. محمد ترکمان (گردآورنده). مجموعه‌ای از رسائل، اعلامیه‌ها، مکتوبات و روزنامه شیخ شهید فضل‌الله نوری. ج ۱، ص ۱۵.

شیخ خراسانی و دیگر علما صادر شده بود به چاپ رساند و موضع آنان را دربارهٔ قانون اساسی و مجلس تبیین کرد.^۱ این تلگرافها مدارک تاریخی بسیار حائز اهمیتی هستند که عیناً آنها را در اینجا ذکر می‌کنیم:

صورت تلگراف حضرت حجت الاسلام والمسلمین کهنی المله والدین آقای آخوند ملا محمد کاظم خراسانی و آقای آقا شیخ عبدالله مازندرانی مدالله ظللهما که مقارن مهاجرت داعی از خطهٔ عراق عرب به امضاء آن دو بزرگوار رسید و فی الوقت نزد جناب اجل رئیس مجلس فرستاده شد و بعد هرچه مطالبه و مراقبه کردیم نه جوابی ازین تلگراف عرضه داشتند و نه در مجلس موضوع مذاکره قرار دادند کان لم یکن شیئاً مذکوراً.

از نجف اشرف، توسط جناب حجت الاسلام نوری دامت برکاته، مجلس محترم شورای ملی شید الله تعالی ارکانه مادهٔ شریفهٔ ابدیه^۲ که به موجب اخبار واصله در نظامنامهٔ اساسی درج و قانونیت مواد سیاسیه و نحوها من الشرعیات را به موافقت با شریعت مطهره منوط نموده‌اند از اهم مواد لازمه و حافظ اسلامیت این اساس است و چون زنادقه عصر به گمان فاسد حریت این موقع را برای نشر زندقه و الحاد مغتنم و این اساس قویم را بدنام نموده لازم است مادهٔ ابدیه دیگر در دفع این زنادقه و اجراء احکام الهیه عز اسمہ بر آنها و عدم شیوع منکرات درج شود تا به عون الله تعالی نتیجه مقصوده بر مجلس محترم مترتب و فرق ضاله مأیوس و اشکالی متولد نشود، ان شاء الله تعالی.

الاحقر الجانی محمد کاظم خراسانی الاحقر عبدالله مازندرانی
در هفتم جمادی الاولی [۱۳۲۵]

۱. قرار بود نام رسمی مجلس، مجلس شورای اسلامی باشد، اما دین‌گریزان توانستند این نام را به مجلس شورای ملی تغییر دهند.
۲. منظور از این شرط، نظارت هیئتی از فقیهان زمان بر لویح مجلس است.

این دو حجت الاسلام، اطال الله تعالی ایام افاضاتهما چنین تصور فرموده اند که فصل دائر بر نظارت و مراقبت هیئت نوعیه از عدول مجتهدین در هر عصر به همان نهج مطبوع در صفحه مخصوصه که ملاحظه فرموده اند قبول مجلس و درج نظامنامه شده است. لهذا تلگرافاً بذل شفقت و تحسین فرموده اند و محض مزید اهتمام در جلوگیری از منحرفین از جاده مستقیمه الی یوم القیمه افزودن فصلی دیگر خواسته اند که الحق شرط عاقبت اندیشی و مال بینی را به جای آورده درجه تغیظ و تفتن خودشان را درخور هزار گونه تمجید و تشکر قرار داده اند، لازم است عموم مسلمانان عین عبارت تلگراف آن بزرگواران را قرائت کنند و مقام غمخواری و پاسداری ایشان از شرع نبوی (ص) و حفظ اسلامیت مجلس شوری که منشأ مهاجرت داعی و این هیئت مقدسه است مستحضر شوند اگرچه صورت تلگراف مطابق تاریخ و امضاء تلگرافخانه محفوظ است ولی از حسن اتفاق رغماً لمن ینکره امروز که دهم شهر جمادی الثانیه است عین صورت مزبوره در صفحه که مطرز به خط حجتین آیتین و مشرف به عین خاتم شریف ایشان است به توسط پست مقرر واصل شد. هرکس بخواهد زیارت می تواند نمود و عکس او هم منتشر خواهد شد.

در زاویه مقدسه حضرت عبدالعظیم به طبع رسید.

حررها الداعی فضل الله نوری^۱

شیخ نوری در نشریه محلی خود، بیانیۀ دیگری را به چاپ رساند و در آن چنین اظهار داشت که سید کاظم یزدی به هیچ روی با مشروطیت مخالف نیست و این مطلب از تلگرافی که سید یزدی برای یکی از علمای دین در ایران فرستاده، دانسته می شود. در این بیانیۀ آمده است:

۱. محمد ترکمان (گردآورنده). مجموعه ای از رسائل، اعلامیه ها، مکتوبات و روزنامه

شیخ شهید فضل الله نوری. ج ۱، صص ۲۳۷ - ۲۳۸.

سواد تلگراف حضرت مستطاب حجت الاسلام والمسلمین آیت الله فی العالمین آقای آقاسید محمد کاظم طباطبایی دامت برکاته العالیه که به جناب مستطاب ثقة الاسلام والمسلمین کهنه العلماء المجتهدین آقای آخوند آملی دام ظلّه العالی مخابره فرموده اند.

از نجف اشرف نمره ۵۷۵

جناب ثقة الاسلام آملی دامت برکاته

از تجری مبتدعین و اشاعه کفریات ملحدین که نتیجه حریت موهومه قرار مسلوب تلگراف مزید تشویش به عون الله متمنیات ایشان شدنی نیست. البته دفع کفریات و حفظ عقیده و اجراء قوانین محکمه قرآنیه و شریعت ابدیه محمدیه اهم فرائض ربانیین علماء با ملاحظه جهات موجبات صلاح و صیانت دین و دماء مسلمین منظور اطلاع داده بذل مجهود شود. محمد کاظم طباطبایی

۲۳ جمادی الاولی [۱۳۲۵ هـ]

برادران دینی ما در این تلگرافهای نجف اشرف که پی در پی به طبع رسانیده و منتشر ساخته ایم تأمل و تفکر بکنند و در سخنان این بزرگان اسلام که محل تقلید کافه انام هستند دقت و تعمق بنمایند تا دو مطلب مهم بر همه معلوم و مکشوف بشود. یکی آنکه از سلسله جلیله رؤساء ملت احدی منکر مجلس شورای اسلامی نیست و دیگر آنکه تمام اهتمام حجج اسلام در جلوگیری مرتدین و دشمنان دین است چه پیروان میرزا علی محمد شیرازی معروف به باب و چه جماعت هواپرست طبیعی مذهب فرنگی مآب، چرا که بالحق و العیان می بینم و می بینید که در ظرف این یک سال که اهالی ایران حق تشکیل مجلس شوری از دربار دولت تحصیل کرده اند، این مردم لامذهب چه شوق و شغفی دارند و چه شور و شغفی می اندازند.

به لطایف‌الحیل که تشریح و تفضیح نمی‌کنیم خود را در متن و حاشیه مجلس ورود داده با هزار امیدواری به مساعدت مجلس با خیالات خبیثه خودشان مشغول کارند و می‌گویند مجلس را ما برپا کردیم و شب و روز به تقنین در مابین رؤساء ملت و شق عصای امت می‌گذرانند... الحمدلله که لامذهب‌های روزگار به من دشنام می‌دهند و بایبهای معلوم‌الحال با من دشمنی می‌کنند. پناه می‌برم به خدای تعالی از این‌که این سنخ مردم مرید من باشند و از حزب و محارم من محسوب شوند و به زبان و قلم اینها اکمل ادیان را تنقیض بکنم و در اتم شرایع طعن و طنز بزنم. باری این فرّوق فاسدهٔ مفسده همه بدانند که هیچ حیل و هیچ مکر برای آنها سود نخواهد بخشید و هیچ کس بساط شریعت مقدسهٔ محمدیه نمی‌تواند برچیند. ای بسا آرزو که خاک شده.

مجلس، دارالشورای کبرای اسلامی است و به مساعی مشکورهٔ حجج اسلام و نواب عامهٔ امام (ع) قائم شده و برای خدمت و معاونت به دربار دولت شیعهٔ اثنی‌عشری و حفظ حقوق و پیروان مذهب جعفری تأسیس گردیده است ممکن نیست که آثار پارلمنت پاریس و انگلیس بر آن مترتب گردد و قانون آزادی عقاید^۱ و اقلام و تغییر شرایع و احکام از آن گرفت و بر افتتاح خمارخانه‌ها و اشاعهٔ فواحش و کشف مخدرات و اباحه منکرات نایل گردید. هیئات تضرب بالحديد البارد.

در زاویهٔ مقدسهٔ حضرت عبدالعظیم (ع) به طبع رسید.

حرر عن الأحقر فضل الله نوری^۲

در همان روزها بود که اعلامیهٔ دیگری از سوی شیخ فضل‌الله نوری

۱. منظور از آزادی اندیشه، چیزی است که روزنامه‌ها با سوء استفاده از آن، مطالبی را علیه اسلام به چاپ می‌رسانند.

۲. محمد ترکمان. مجموعه‌ای از رسائل، اعلامیه‌ها، مکتوبات و روزنامهٔ شیخ شهید فضل‌الله نوری. ج ۱، صص ۲۴۰ - ۲۴۲.

برای علمای دین در شهرهای ایران، منتشر شد. وی در این اعلامیه به شدت به محمدعلی شاه و وزیران حمله کرد و از اوضاع بوجود آمده که دین‌گريزان می‌کوشیدند فعالیت‌های اسلامی را محدود کنند، انتقاد نمود. در این اعلامیه آمده است:

آزادی خواهان مردم ما را با سخنانی فریبنده که نامش عدالت و رایزنی است، می‌فریبند و آنان را به سوی دین‌ستیزی هدایت می‌کنند. شما نیک می‌دانید که اسلام کاملترین شریعتها و ادیان الهی است که به خاطر عدالت و رایزنی خود، در جهان گسترش یافته است. پس چرا باید ما از قوانین حقوقی پاریس و قوانین مجلس انگلیس پیروی کنیم؟ اگر به کنه آن پی بردید درخواهید یافت که اسلام، با تمام وجود، در برابر چنین فتنه بزرگی می‌ایستد.

و اما در مورد حکومت، نکته شگفت‌انگیزی که ناگزیر باید بدان توجه کرد، این است که شخص اول مملکت، یعنی جناب شاه، این گروه را تأیید می‌کند. افزون بر این نیز عموهای آن جناب، در این راه، مبالغه‌نگفتی پرداخت کرده‌اند و از آنان حمایت کرده‌اند... نمی‌دانیم آیا شاه، که حامی اسلام است، از این امور غافل است، یا اینکه خود را به غفلت زده؟ شاید این مسائل به خاطر فتنه‌انگیزیهای وزیران خائن و توطئه‌چینیهای کشورهای همسایه و مکر و حیلۀ روزنامه‌های عوام‌فریب باشد... این مسائل بر وجدان بیدار آن جناب، تأثیر گذارده و باعث شد که به تغییر شریعت اسلام تن در دهد...^۱

لغو نظام مشروطیت

محمدعلی شاه، از همان آغاز سلطنت، تمام سعی خود را برای از میان

۱. مهدی ملک‌زاده. تاریخ انقلاب مشروطیت ایران. ج ۳، صص ۸۹ - ۹۱.

برداشتن نظام مشروطه و انحلال مجلس به کار بست. علمای شیعه نجف اشرف به رهبری شیخ خراسانی بر این باور بودند که انحلال مجلس، ضربه محکمی به ملت ایران که روزگار دراز و سختی را در استبداد سپری کرده وارد می‌کند. از این رو، بر ضرورت حفظ شکل قانونی دولت تأکید کردند و با هرگونه اقدامی به منظور انحلال مجلس مخالفت نمودند. علمای شیعه دریافتند که محمدعلی شاه قصد دارد از اختلاف میان آنان بهره‌برداری کند تا بتواند طرح دیکتاتوری خود را عملی کند؛ طرحی که بدون تردید نفوذ استعمارگران را در میدان بیشتر و در درجه نخست این امکان را برای روسیه فراهم می‌کرد که نفوذ خود را در این کشور، گسترش دهد.

با توجه به این برداشت، علمای شیعه از جناح شیخ خراسانی، بر ضرورت حمایت از مجلس، از راه پایبندی به قوانین آن، تأکید کردند. جمعیتی از علمای ایران با فرستادن نامه‌ای به علمای نجف، نظر آنان را درباره قوانین مجلس جویا شدند. متن این نامه به شرح زیر است:

خدمت حضرات مجتهدان، حافظان حکمت الهی بدون شک، شما از تشکیل مجلس شورای ملی آگاهید و خوب می‌دانید که این مجلس برای حفظ قوانین برخاسته از دستورات امامان شیعه و به منظور برچیدن بساط بی‌عدالتی و استبداد و گسترش عدالت در سراسر کشور و برافرازی پرچم ایران، پایه‌گذاری شده است. اما متأسفانه عده‌ای از خودخواهان فسادانگیز، دروغهایی بدان نسبت داده‌اند تا آن را منحل کنند. از این رو، منتظر فتوای شما در خصوص تکلیف مسلمانان هستیم.

شیخ خراسانی در پاسخ به این نامه نوشت:

نظر علمای اعلام، چنین است:

همان‌گونه که یادآور شدید قوانین مجلس، محترم و پذیرش

اجرای آن بر همه مسلمانان واجب است. از این رو بار دیگر می‌گوییم: مخالفت با مجلس به منزله مخالفت با دستورات اسلام است و همه مسلمانان باید با هرگونه توطئه‌ای علیه مجلس رویارویی کنند.^۱

آخوند خراسانی، نامه‌ای نیز برای مردم تبریز فرستاد و نظر خود را در مورد مجلس اعلام کرد و توطئه‌های دولت را مبنی بر بازگرداندن دیکتاتوری، آشکار ساخت و خواستار پاکسازی منحرفان از دستگاههای دولتی شد. وی در این نامه نوشت:

تلگراف شکایت‌آمیز شما درباره خائنان و دشمنان آزادی به دستمان رسید و این خبر ما را بسیار ناراحت کرد. ما اطمینان داریم که این افراد برای کارهای خود از شاه اجازه نمی‌گیرند؛ زیرا ملت، امروز یکپارچه و یک‌صدا خواهان گشایش مجلس است. این مجلس باعث می‌شود که استبداد و عاداتهای زشت و ناپسند از میان برود و قانون در کشور گسترش یابد. افزون بر این، این مجلس مورد تأیید مذهب جعفری و حافظ اخبار امامان است. کوتاه سخن آنکه مسلمانان باید از قوانین جدید پیروی کنند و شاه نیز باید در دور کردن خائنان و دشمنان مجلس، تلاش نماید؛ چه آنکه این اقدام از وظایف اصلی اوست.^۲

شاه به تحریک روسها سعی داشت تا به نظام مشروطیت خاتمه دهد. در نیمه نخست سال ۱۹۰۸ م وی اقدامات خود را علیه مشروطه گسترش داد. در ماه ژوئن ۱۹۰۸ م لیاخوف، سرهنگ روسی، را به عنوان فرمانده ارتش منصوب و پس از آن، حکومت نظامی اعلام کرد. شاه در پی این

۱. عبدالرحیم محمدعلی. المصلح المجاهد الشیخ محمدکاظم الخراسانی. صص ۸۴-۸۵

اقدام، در ۲۳ ژوئن / ۲۳ جمادی‌الاولی ۱۳۲۶ هـ، در یک اقدام وحشیانه، توسط نیروهای ارتش روسیه به فرماندهی لیاخوف، مجلس را به توپ بست.^۱

پس از حمله روسها به مجلس، دستگیری مشروطه‌خواهان آغاز شد. و سید محمد طباطبایی و سید عبدالله بهبهانی بازداشت و پس از شکنجه جسمی، از تهران تبعید شدند. با سایر مشروطه‌خواهان نیز چنین برخوردهایی صورت گرفت و بدین ترتیب مجلس تعطیل شد و محمدعلی‌شاه توانست بار دیگر حکومت استبدادی خود را بر ایران تحمیل کند.^۲

این رخداد، خشم علمای نجف اشرف را برانگیخت. آنان دریافتند که با حمایت یک دولت استعمارگر، خواست ملت ایران نادیده گرفته شده و کودتایی علیه این ملت ترتیب داده شده است. از این رو، از سلطان عبدالحمید دوم خواستند که به نفع ملت ایران وارد میدان شود و محمدعلی‌شاه را زیر فشار قرار دهد.^۳ اما با توجه به تأثیر منفی سلطان عبدالحمید بر نظام مشروطه‌کشورش، این تلاش، به نتیجه چندانی نرسید.

چنین می‌نماید که شاه از قدرت روسها دراز میان برداشتن مشروطه و توانایی آنان در رویارویی با هرگونه واکنش احتمالی، اطمینان حاصل کرده بود. این امر شاه را تشویق می‌کرد که نظام مشروطه را بطور رسمی از میان بردارد. از این رو، در اکتبر ۱۹۰۸ م بیانیه‌ای صادر و در آن نظر نظام خود را در مورد قانون اساسی اعلام کرد. در این بیانیه آمده است:

من اگرچه قول داده بودم که مجلس در ۱۴ نوامبر ۱۹۰۸ گشوده

۱. حسن شبر. تاریخ العراق السياسي المعاصر. ج ۲، ص ۸۹.

۲. علی دوانی. نهضت روحانیون ایران. ص ۱۷۳.

۳. حسن معاصر. تاریخ استقرار مشروطیت در ایران. صص ۸۱۱ - ۸۱۲.

شود، اما اکثر اعضای آن، اصرار می‌ورزند که از این مطلب صرف‌نظر کنم. از این رو تصمیم گرفتم خواسته مردم را جامه عمل بپوشانم، زیرا گشایش مجلس و بی‌احترامی به اسلام، به یک معناست.^۱

تصمیم محمدعلی شاه روشن بود. وی مایل نبود نظام مشروطه بار دیگر به ایران بازگردد. این یعنی نادیده گرفتن و از میان بردن تکاپوی علمای دین به منظور برپایی نظام مشروطیت و تحقق استقلال واقعی کشوری که سالیان درازی به خواست و اراده کشورهای استعمارگر گردن نهاده بود. به همین دلیل، علمای شیعه نجف اشرف از خود واکنش شدیدی نشان دادند. شیخ محمدکاظم خراسانی، نامه شدیداللحنی برای شاه نوشت و او را به خاطر اقداماتش برای براندازی نظام مشروطیت، نکوهش کرد و از برخی اقدامات محرمانه او پرده برداشت. در این نامه آمده است:

ای روی‌گردان از دین و ای گمراهی که نمی‌توان او را شاه خواند. پدر مرحومت برای از میان برداشتن ظلم و ستم و رفتارهای غیرقانونی در حق این ملت، که سده‌های زیادی را در تاریکی و ظلمت به سر برده‌اند، قانون اساسی را وضع کرد؛ چه آنکه مشروطه به هیچ روی مخالفتی با دین ندارد. ما در انتظار آن بودیم که درخت مشروطه به بار نشیند و برای ملت ستم‌دیده ایران، سعادت و خوشبختی به ارمغان آورد و چون تو بر تخت سلطنت نشستی امید داشتیم که آن را حفظ کنی و بر همین اساس بود که تو را به عنوان ولی عهد در دوران مشروطه، به رسمیت شناختیم. اما از آن روزی که بر تخت شاهی تکیه زدی، تمام وعده‌ها و سوگندها را زیر پا گذاشتی و با ترفندهای گوناگون به مخالفت با مشروطه برخاستی. اکنون ما به اشتباه

۱. حسن شبر. تاریخ العراق السياسي المعاصر. ج ۲، ص ۹۲.

خود در مورد تو پی برده‌ایم. تو سعی کردی در مخالفت با مجلس، ما را بازیچه خود قرار دهی و با یک قانون اساسی دروغین و ساخته دست خود، بفریبی؛ قانونی که به زیان مردم بود و تو می‌خواستی ما آن را تأیید کنیم و از همین روی بود که یکی از دست‌نشانندگان خود را نزد ما فرستادی تا وجدانهای ما را با پول و طلا خریداری نمایی، اما بی‌خبر از آنکه سعادت و خوشبختی ملت بسیار گران‌بایتر از پول و طلای توست...^۱

اعلام جهاد

از نظر علمای شیعه، تصمیم محمدعلی‌شاه در مورد لغو نظام مشروطه، تنها بازگشت به دیکتاتوری نبود، بلکه نقشه‌ای استعماری به شمار می‌آمد که هدف از آن تحمیل خواست و اراده بیگانگان بر یک کشور اسلامی بود؛ به ویژه آن‌که این اقدام با حمایت نظامی روسیه که از دیرباز منافع استعماری زیادی در ایران داشته، صورت می‌پذیرفت. با توجه به این دیدگاه، علمای شیعه تصمیم گرفتند با شاه رودررو شوند و نقشه استعمارگران را نقش بر آب کنند. از این رو، آخوند خراسانی، میرزا حسین خلیلی و شیخ عبدالله مازندرانی، فتوای زیر را علیه حکومت شاه ایران صادر کردند:

ما دستور خدا را برای عموم ملت ایران اعلام می‌کنیم.... امروز، تلاش برای از میان برداشتن این خونریز ستمکار، و دفاع از جان و ناموس مسلمانان از مهمترین واجبات است و پرداختن مالیات به مسؤلان مملکت، از بزرگترین گناهان به شمار می‌رود. تلاش به منظور تقویت مشروطیت و حمایت از آن، به مثابه جهاد در راه امام زمان - ارواحنا فداه - است و کمترین مخالفت و بی‌توجهی و سهل‌انگاری در این امر، به معنای خیانت به

۱. حسن الأسدی. ثورة النجف علی الانکلیز. صص ۷۰ - ۷۲.

ساحت مقدس آن حضرت و ستیز با اوست. ما و همه مسلمانان از چنین چیزی به خدا پناه می‌بریم.^۱

شاه در صدد برآمد تا با تحولات احتمالی رویارویی کند. به همین منظور در آغاز سال ۱۹۰۹ م از ارتش روسیه خواست که وارد خاک ایران شود. او چنین می‌انگاشت که حضور روسها در ایران، می‌تواند اقدام علمای شیعه را خنثی نماید. از نگاه او دخالت این نیروها برای تثبیت حکومتش امری ضروری بود و او حتی حاضر بود در صورت لزوم آذربایجان را هم به روسها بدهد.^۲ شاه به خوبی می‌دانست که علمای شیعه تا چه اندازه نسبت به نهادهای استعماری حساسیت نشان می‌دهند و نمی‌توانند حضور نظامی بیگانگان را در کشور مسلمانان تحمل کنند. اقدام شاه خشم تمامی علما را برانگیخت. حتی آنان که طرفدار مشروطیت نبودند، همچون سید محمدکاظم یزدی، از این اقدام شاه به خشم آمدند و ورود نیروهای روسی را به ایران، محکوم کردند و آن را اشغال نظامی خواندند. این امر نگرانی دولت روس را دوچندان کرد. از این رو سفیر انگلیس در بغداد نامه‌ای نوشت که در آن آمده است:

مسیو ماشرکوف، کارمند روسیه، به من خبر داد که ملامحمدکاظم خراسانی در باکو از نفوذ زیادی برخوردار است؛ به گونه‌ای که باعث شده این شهر به بزرگترین مرکز فعالیتها و تبلیغات انقلابی او تبدیل شود.

وی می‌افزاید:

بانفوذترین شخصیت روحانی در خارج از باکو و در میان

۱. حسن شبر. تاریخ العراق السياسي المعاصر. ج ۲، صص ۹۰ - ۹۱.

۲. عبدالهادی حائری. تشیع و مشروطیت در ایران. ص ۱۱۲.

مسلمانان قفقاز سید محمدکاظم یزدی است. به همین خاطر است که او می‌گوید: به نظر من باید مسئله مهمی را مورد توجه قرار دهیم و آن اینکه سید یزدی از صحنه سیاسی دور نشده است. زیرا او هم اینک در صدد است که از نفوذ خود علیه روسها استفاده کند. سید محمدکاظم یزدی در آنجا، بسیار مورد احترام است... و بر همین اساس چنانچه احساس کند دخالت در امور سیاسی واجب است، امکان برانگیختن شورشهایی در قفقاز و ایجاد مشکلاتی برای دولت روسیه وجود خواهد داشت.^۱

به دنبال افزایش توجه علمای شیعه نسبت به ورود نیروهای روسیه به ایران و احتمال صدور جهاد علیه حضور نظامی بیگانه، دولتهای استعماری روسیه و انگلیس به شدت احساس خطر کردند و تصمیم گرفتند از راه زیر فشار قرار دادن شاه برای بازگرداندن نظام مشروطیت، از رویارویی با علمای شیعه پرهیز کنند.

در ۲۲ آوریل ۱۹۰۹ م / ۱ ربیع‌الثانی ۱۳۲۷ هـ، سفیر روسیه و انگلیس در نشست با شاه، بیانیه مشترک خود را مطرح کردند و از او خواستند که بار دیگر حکومت مشروطه را در ایران برقرار نماید. آنها به شاه قول دادند که اگر این خواسته را عملی سازد، کمکهای مالی فراوانی به حکومتش ارائه دهند.^۲

برخورد روسیه و انگلیس، نشانگر آن است که آنان تا چه اندازه از علمای شیعه بیمناک بودند. با وجودی که روسیه با نظام مشروطه مخالف بود و از شاه برای از میان برداشتن این نظام حمایت می‌کرد، اما ارزیابی این کشور در مورد به خطر افتادن منافع خود در آینده، باعث شد که نظام مشروطه را در ایران بپذیرد. از سوی دیگر انگلیس نیز - که همواره برای

۱. همان، ص ۱۱۶.

۲. همان، ص ۱۱۴.

کاهش نفوذ روسیه در ایران تلاش می‌کرد - با توجه به منافع سیاسی خود و ترس از تحولات آینده در آن زمان، با روسیه هم صدا شد، تا از این راه امکان رویارویی با علمای شیعه و جلوگیری از حرکت‌های جهادی آنان فراهم آید. در امتداد تلاش‌های فراوان و به منظور جلب رضایت علمای شیعه، محمدعلی‌شاه اعلام کرد که در آینده‌ای نزدیک نظام مشروطه دوباره برپا خواهد شد. وی تلگراف‌هایی برای علمای عراق فرستاد و بازگشت مشروطیت به ایران را اعلام کرد. اما علما در موضعگیری پیشین خود، مبنی بر ضرورت رویارویی با شاه و بیرون راندن نیروهای روسی از خاک ایران پایدار ماندند. به زعم علما حضور نیروی بیگانه با استقلال کشور اسلامی مغایرت دارد و چنانچه از کشور خارج نشوند، مسلمانان باید به زور متوسل شوند و آنان را از خاک خود بیرون رانند.

سختگیریهای مراجع شیعه، نگرانی روسیه و انگلیس را برانگیخت. این دو کشور در صدد برآمدند تا با مشروطه‌خواهان در ایران و همچنین علمای عراق تماس بگیرند و آنان را به برقراری دوباره مشروطیت در این کشور راضی نمایند. سفیران دو کشور روس و انگلیس بیانیه‌ای برای علما صادر و در آن به بازگشت نظام مشروطه تأکید کردند و از علما خواستند که در این خصوص با شاه همکاری نمایند. اما علمای شیعه دست از محکوم کردن روسیه در ایران برنداشتند.^۱ زیرا ضرورت بیرون راندن نیروهای روسیه، چیزی نبود که بتوان بر سر آن چانه زد و یا از آن عقب نشست، همچنانکه سرنگونی شاه از نظر آنان هدف دیگری بود که می‌بایست تحقق یابد.

علمای نجف اشرف علیه روسیه فتوای جهاد صادر و اعلام کردند که در رأس شماری از مجاهدان پس از گذر از کاظمین به سوی ایران حرکت

خواهند کرد. سیدکاظم یزدی از جمله علمایی بود که آنان را همراهی می‌کرد.^۱ آخوند خراسانی نیز عشایر عراق را به شرکت در این حرکت فراخواند و هزاران نفر از رزمندگان عشایر، به او پاسخ مثبت دادند.^۲ در کاظمین زمینه بسیار مناسبی برای جهاد فراهم شده بود. در بیرون این شهر چادرهای بسیاری برپا شده بود و عشایر عراقی به همراه ده هزار رزمنده به طرف منطقه حرکت کردند تا از علمای دین و گردانهای رزمندگانی که از نجف آمده بودند، استقبال کنند.^۳

پیش از رسیدن علما و مجاهدان به کاظمین، خبر رسید که نیروهای روسیه از خاک ایران عقب‌نشینی کردند و محمدعلی‌شاه نیز در ژوئیه ۱۹۰۹ م سرنگون شد و پسر دوازده ساله‌اش، احمدشاه، به جای او به عنوان پادشاه ایران بر تخت نشست.

محاصره انقلاب

این پیشرفت سریع که در ظاهر، پیروزی جنبش جهادی و مشروطه‌خواهان بر حکومت محمدعلی‌شاه و نیروهای روسیه را نشان می‌داد، در حقیقت یکی از دسیسه‌های استعماری علیه حرکت انقلابی اسلامی به شمار می‌رفت. از این رو، روسها و انگلیسیها دریافتند که منافعشان در ایران به پایان خواهد رسید؛ زیرا در جلوگیری از اعلام جهاد از سوی علما شکست خورده و مطمئن شده بودند که علمای دین، بر پایه اسلام صحیح، حکومتی قانون‌مدار برپا خواهند کرد. در نتیجه حضور آنها

۱. آغانجفی قوچانی. سیاحت شرق. ص ۴۶۸. در این خصوص باید موضع سید محمدکاظم یزدی را یادآور شویم. به همین دلیل در فصل سوم، آن‌گاه که درباره او سخن می‌گوییم، به این موضوع خواهیم پرداخت.

۲. عبدالحسین مجیدکفایی. مرگی در نور، زندگانی آخوند خراسانی. صص ۱۸۴-۱۸۵.

۳. حسن شبر. تاریخ العراق السياسي المعاصر. ج ۲، ص ۹۸.

در کشور نیز به پایان خواهد رسید.

نشانه‌های پیروزی علمای دین در این فراخوانی به جهاد عملاً روشن و آشکار بود. زیرا عشایر عراقی و شهرهای شیعه‌نشین عراق به این فتوا پاسخ مثبت دادند و گردانهای بزرگی از مجاهدان تشکیل دادند. افزون بر این نیز شهرهای ایران، به ویژه اصفهان و گیلان، علیه شاه و به حمایت از مشروطه، دست به قیام زدند و به سوی تهران حرکت کردند.

اینها همه نشان می‌داد که محمدعلی شاه نمی‌تواند تاج و تخت خود را حفظ کند و چنانچه این انقلاب ادامه یابد و پای علمای شیعه به ایران برسد، دیگر جایی برای روسیه و ایران باقی نخواهد ماند. به همین دلیل، این دو کشور استعمارگر با یکدیگر همصدا شدند تا این جنبش ملی را به کمک عناصر وابسته به خود از بیخ و بن برکنند. آنها افزون بر این، تصمیم گرفتند کاری به کار محمدعلی شاه نداشته باشند و تنها او را متقاعد کنند که در برابر انقلاب چاره‌ای جز تسلیم شدن ندارد و باید از مقاومت دست بردارد. علی‌قلی خان، ملقب به سردار اسعد بختیاری، یکی از اعضای خانواده خان بختیاری از فتودالهای بانفوذ جنوب ایران بود. او توانست به کمک انگلیس حاکم اصفهان شود. وی روابط عمیقی با انگلیس داشت و از منافع بازرگانی مشترک با این کشور برخوردار بود. اما روسها یکی از دست‌نشانندگان خود به نام محمدولی خان تنکابنی (سپهدار اعظم)، که از فتودالهای معروف تنکابن بود را بر انقلابیان منطقه گیلان تحمیل کردند. وی پیش از این، از مخالفان جدی مشروطیت به شمار می‌رفت و توانست از نفوذ خود برای رسیدن به رهبری انقلابیان بهره گیرد.^۱ ناگفته نماند که نیروهای اصفهان و گیلان توانستند در ۱۶ ژوئیه ۱۹۰۹ م / ۲۷ جمادی‌الثانی ۱۳۲۷ هـ اوضاع سیاسی را برهم زنند.

در ۱۷ ژوئیه ۱۹۰۹ م / ۲۸ جمادی‌الثانی ۱۳۲۷ هـ محمدعلی شاه به

۱. عبدالهادی حائری. تشیع و مشروطیت در ایران. صص ۱۱۹ - ۱۲۰.

سفارت روسیه پناه برد و یک روز بعد احمدشاه رسماً بر تخت سلطنت نشست و پس از آن سردار اسعد بختیاری به سمت وزیر کشور و سپهدار اعظم تنکابنی به سمت وزیر دفاع منصوب شدند.^۱

افزون بر این، افراد دیگری از دین‌گريزان، اداره امور کشور را به دست گرفتند و بدین ترتیب انقلاب را در محاصره خود درآوردند و از همان آغاز در صدد برآمدند که محتوای اسلامی این انقلاب را از میان ببرند.

دولت جدید، کار دستگیری شخصیت‌های اسلامی و ضداستبدادی را آغاز کرد. در این میان شیخ فضل‌الله نوری دستگیر و در یک محاکمه فرمایشی به اعدام محکوم شد. حکم اعدام شیخ از سوی رئیس پلیس که مردی ارمنی بود، صادر شد و علاوه بر او، ابراهیم زنجانی که از فراماسونهای برجسته ایران بود، به عنوان دادستان در این جریان دخالت داشت.^۲ حکم اعدام در مورد شیخ فضل‌الله در روز ۲۱ ژوئیه ۱۹۰۹ م / ۱۳ رجب ۱۳۲۷ هـ در تهران و در میدان توپخانه به اجرا درآمد. و این‌گونه دولت جدید توانست از دست نخستین شخصیت اسلامی در مبارزه با انحراف قانون اساسی از مسیر اصلی خود، رهایی یابد.

اعدام شیخ فضل‌الله ضربه سختی به مراجع تشیع، حتی آنان که از لحاظ عقیده با وی مخالف بودند، وارد کرد. این رویداد چهره واقعی نظام را افشا کرد و مشخص گردید که این مشروطه، چیزی که آنها می‌خواستند نیست. از این رو، علما از آن دست برداشتند. گفته می‌شود شیخ محمدحسین نائینی کتابی با نام «تنبيه الأمة و تنزيه الملة» در دفاع از مشروطیت نوشته و سر و صدایی برپا کرده بود. اما پس از این جریان تصمیم گرفت نسخه‌های

۱. محمد ترکمان. مجموعه‌ای از رسائل، اعلامیه‌ها، مکتوبات و روزنامه شیخ شهید

فضل‌الله نوری. ج ۱، ص ۱۸.

۲. همان، ص ۱۹.

۳. علی دوانی. نهضت روحانیون ایران. ج ۱، ص ۱۶۰.

موجود آن را جمع‌آوری نماید و از فروش آن جلوگیری کند. دولت جدید به دستگیری و پیگرد شخصیت‌هایی پرداخت که از همکاری با مشروطه جدید خودداری می‌کردند. سیدعبدالله بهبهانی نیز که خود یکی از رهبران برجسته مشروطه‌خواه بود، به دلیل آنکه موضع خود را در برابر مشروطه تغییر داد، در یکی از شبهای ماه شعبان ۱۳۲۸ هـ/ ۱۹۱۰ م^۱ در خانه‌اش به قتل رسید.*

همان‌گونه که وقایع گذشته ثابت کرد، عقب‌نشینی روحانیت شیعه نجف از مشروطیت بسیار موقت و گذرا بود. آنها در انتظار فراهم آمدن فرصت مناسبی بودند تا به اصلاح روند نهضت مشروطیت بپردازند. از جمله آنکه در جریان حمله روسیه به ایران در سال ۱۹۱۱ م شیخ محمدکاظم خراسانی و سایر علما تصمیم گرفتند فرمان جهاد دهند و در پیشاپیش گردان مجاهدان برای ستیز با نیروهای روسی و آزادسازی ایران از سلطه استعمارگران این کشور، و از میان بردن انحرافهایی که در مشروطه بوجود آمده بود، راهی ایران شوند؛ اما وی یک روز پیش از حرکت دار فانی را وداع گفت و این تصمیم جامه عمل نپوشید. به یاری خدا در فصلهای بعدی کتاب به این موضوع خواهیم پرداخت.

۱. عقیقی بخشایشی. یک‌صد سال مبارزه روحانیت مرفقی. ص ۱۰۳.
 * قتل آیت‌الله سیدعبدالله بهبهانی در ۸ رجب ۱۳۲۸ هـ ق توسط یک تیم سه نفره ترور به سرکردگی حسین لله، یکی از اعضای مؤثر «کمیته مجازات» و از آدمکشان بی‌رحم و قهار آن انجام شد. بنابه اظهار سیدمحمد بهبهانی، فرزند سیدعبدالله بهبهانی، یکی از نفرات تیم ترور، شخصی هندی بوده است. نک: تاریخ معاصر ایران (کتاب اول)، خاطرات محمدرضا آشتیانی‌زاده، تهران، ۱۳۶۸، مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی. (م)

فصل دوم

موضوعگیری شیعه

در برابر

فعالیت‌های استعمارگران

(۱۳۲۹ - ۱۳۳۰ هـ / ۱۹۱۱ - ۱۹۱۲ م)

سده نوزدهم آشکارا نشانگر آن بود که دولت عثمانی دیگر قادر به ادامه حیات خود نیست، چرا که آشفتگیهای داخلی، پایه‌های اصلی آن را از میان برد و دیگر رمقی برای رویارویی و ایستادگی در برابر تهدیدهای کشورهای اروپایی به عنوان یک دولت را نداشت. به رغم آنکه کشورهای اروپایی در منافع سیاسی با هم اختلافهایی داشتند، اما در خصوص دشمنی با این کشور پهناور اسلامی، که شمار زیادی از مسیحیان را نیز در خود جای داده بود، اتفاق نظر داشتند. همین عامل در نزدیکی دیدگاههای کشورهای اروپایی از اهمیت خاصی برخوردار بود، به گونه‌ای که آنها را وامی‌داشت تا در صدد یافتن راهکارهایی به منظور تجزیه مناطق عثمانی برآیند و این کار را بر اساس اصل پیوستگی تمدنها و چیرگی بر جهان اسلام با روشهای منحصر به فرد ولی تکراری صورت می‌دادند.

البته منافع پیچیده استعماری و مقررات خشک آن، اختلافهای شدیدی را در زمانهای گوناگون موجب شد؛ به گونه‌ای که برخی از کشورهای اروپایی به پشتیبانی از عثمانیها برخاستند تا مبادا سودی عاید یکی از طرفین اروپایی شود و دیگری بی‌نصیب ماند. از این رو، موازنه دقیقی که میان کشورهای اروپایی حاکم بود، برهم خورد. برای نمونه انگلیسیها فعالیت قابل توجهی را برای ایجاد مانع بر سر راه ادامه حضور

فرانسویها در مصر، در اواخر سده هجدهم انجام دادند. آنان به انگیزه رقابت یک حمله سریع دریایی علیه ناوگان فرانسه که در آبهای مصر رفت و آمد داشت، ترتیب دادند و دولت عثمانی را به ادامه دفاع تشویق کردند و در این خصوص کمک فراوانی به این دولت نمودند؛ به گونه‌ای که فرانسویان به طور کامل ناگزیر به ترک مصر شدند.^۱

در سال ۱۸۳۰ م به هنگام اشغال الجزایر از سوی فرانسه نیز چیزی نمانده بود که این تجربه تکرار شود؛ زیرا انگلستان به اقدام فرانسه اعتراض کرد و این گونه موضع گرفت که به مسئله اشغال الجزایر به عنوان یک اقدام موقت می‌نگرد و تا سال ۱۸۳۷ م، یعنی زمانی که تا حدود زیادی به خواسته‌هایش رسید، آن را به رسمیت نشناخت.^۲

به گاه جنگ میان روسیه و دولت عثمانی در سال ۱۸۵۳ م، روسیه به پیروزی بزرگی بر عثمانیها چشم دوخته بود. یک سال بعد انگلیس و فرانسه به جانبداری از دولت عثمانی وارد کارزار شدند و سه سال پس از آغاز جنگ، بر روسیه پیروز شدند، ولی این نبرد برای آنها بسیار گران آمد، به گونه‌ای که بسیاری از بریتانیاییها و فرانسویها با پشیمانی از خود می‌پرسیدند: فایده این جنگ چه بود؟^۳

تمایل غربیها به پشتیبانی از دولت عثمانی در این گونه مواقع، نه تنها در محافل سیاسی اروپا منحصر نمی‌شد، بلکه این موضوع به عنوان یک اصل سیاسی حاکم در آن دوران مطرح بود. همچنین تا زمانی که درباره آینده کشور عثمانی اتفاق نظر نهایی به دست نیامده بود، ادامه داشت. در این هنگام میان محمدعلی پاشا، فرماندار مصر و سلطان عثمانی اختلاف نظر شدیدی پیش آمد. محمدعلی پاشا به سال ۱۸۳۲ م اعلام جنگ کرد و

۱. ساطع الحصری. البلاد العربیة و الدولة العثمانیة. ص ۱۵۱.

۲. لويس دوللو. التاريخ الدبلوماسی. ص ۲۱.

۳. علی الوردی. لمحات اجتماعية من تاريخ العراق الحديث. ج ۲، ص ۶۲.

سپاهیان محمدعلی، شام را به اشغال خود درآوردند و پس از آن، پیشروی خود به سمت شمال را ادامه دادند و به نزدیکی استانبول رسیدند. این پیشروی نظامی توجه کشورهای اروپایی را به خود جلب کرد و باعث شد که این کشورها اقدامات سیاسی گسترده‌ای را به منظور میانجیگری به انجام رسانند. این اقدامات در نهایت امضای توافقنامه صلح میان طرفین را ارمغان آورد.

کشورهای اروپایی گمان بردند که سپاهیان مصر وارد استانبول خواهند شد و پس از آن پادشاهی به محمدعلی پاشا منتقل می‌شود و بدین ترتیب نقشه‌های استعماری آنان در تجزیه دولت عثمانی به پایان می‌رسد. این مطلب آشکارا از سوی وزیر امور خارجه بریتانیا مطرح شد. وی در همین ارتباط می‌نویسد:

هدف واقعی محمدعلی پاشا برپایی یک مملکت عربی است که دربرگیرنده تمام کشورهای عربی و ملت عرب‌زبان باشد. این موضوع در اصل ضرر و زانی ندارد. اما تجزیه ترکیه را به دنبال خواهد داشت، و این چیزی است که ما به هیچ روی بدان رضایت نمی‌دهیم.^۱

کشورهای غربی دریافتند که راه خروج از تنگنای رقابت شدید با یکدیگر امضای توافقنامه‌هایی است که از راه آن بتوانند از سوی استعمارگران، دولت عثمانی را درهم کوبند. از این رو در مورد این اقدام استعماری، در اجلاس برلین - که در ۲۰ ژوئیه ۱۸۷۸ م / ۲۰ رجب ۱۲۹۵ هـ کار خود را پایان داد - توافق لازم به دست آمد. در این اجلاس، کشورهای عربی توافقنامه‌ای را امضا کردند که در آن بر نابودی و فروپاشی دولت عثمانی و اجرای اصل ملیتها، تأکید شده بود.

۱. جورج انطونیوس. یقظة العرب. ص ۹۳.

کشورهای استعمارگر، اجرای مصوبات اجلاس را آغاز کردند. در نتیجه روسیه بر مناطق مهمی از قفقاز و شرق آناتولی دست پیدا کرد و نفوذ خود را بر بخشی از بلغارستان که به سه بخش تجزیه شده بود، گسترش داد، و اتریش، بوسنی و هرزگوین را اشغال کرد. بریتانیا نیز بر جزیره قبرس، و فرانسه به سال ۱۸۸۱ م بر تونس چیره شدند. اما ایتالیا به این اجلاس اعتراض کرد، چرا که از تجزیه امپراتوری عثمانی چیزی نصیب آن نشد.^۱ این پیشرفت سریع در طرح و نقشه استعمارگران، راه حلی موقت برای تکه تکه کردن جهان اسلام تا حد ممکن به شمار می رفت. این اقدامات در سایه توافقنامه های آنی استعمارگران برای حفظ توازن منافع میان خود صورت می پذیرفت. اجلاس برلین در واقع اعلام جنگ فرهنگی علیه اسلام و کشورهای مسلمان بود. زیرا کشورهای اروپایی، سرزمینهای اسلامی را بخشی از طرح بزرگ سیاسی خود برای نیل به منافع مورد نظر در گستره وسیعی از جهان می دانستند.

موضع شیعیان در برابر استعمار ایتالیا

اقدامات عملی اجلاس برلین نتوانست رضایت کامل استعمارگران را به همراه آورد. از این رو به خاطر افزایش عملیات سرکوب در کشورهای اسلامی، اختلافهای زیادی میان آنها به وجود آمد.

ایتالیا که از اجلاس برلین ناخشنود بود، خود را آماده کرد تا بخشی از سرزمینهای عثمانی را از آن خود کند. از این رو در ۲۹ سپتامبر ۱۹۱۱ م / ۱۸ شوال ۱۳۲۹ هـ به منظور چیرگی بر غرب طرابلس و بنغازی علیه دولت عثمانی اعلام جنگ کرد.^۲

۱. لوئیس دوللو. تاریخ الدپلوماسی. صص ۲۹ - ۴۰.

۲. عباس العزاوی. تاریخ العراق بین احتلالین. ج ۸، ص ۲۱۹.

ایتالیا از راه دستیابی به یک سلسله توافقنامه‌هایی با کشورهای استعمارگر مبنی بر خودداری از رقابت با این کشور، زمینه مناسب را برای طرح اشتغال خود فراهم کرد. این کشور در فوریه سال ۱۸۸۷ م توافقنامه محرمانه‌ای با بریتانیا امضاء کرد. در این توافقنامه آمده است:

ایتالیا تمام کارهای بریتانیا را در مصر مورد تأیید قرار خواهد داد و متقابلاً بریتانیا از هرگونه اقدامی که از سوی ایتالیا در سواحل شمال آفریقا، به ویژه در طرابلس غربی و بنغازی، حمایت خواهد کرد؛ و این در صورتی است که کشور سومی بر بخشی از این سواحل دست یابد. افزون بر این، در هر حال هر یک از طرفین، از دیگری در مورد مسائل مربوط به دریای مدیترانه حمایت خواهد کرد.

ایتالیا، علاوه بر این، در دسامبر ۱۹۰۰ م توافقنامه محرمانه دیگری را با فرانسه منعقد نمود که بر اساس آن فرانسه از رقابت با ایتالیا در طرابلس غربی و بنغازی خودداری می‌کرد. در این توافقنامه چنین آمده بود:

ایتالیا حق تقدم فرانسه را در مراکش به رسمیت می‌شناسد و در مقابل نیز فرانسه حق تقدم ایتالیا را در بنغازی و طرابلس می‌پذیرد. بنابراین، چنانچه فرانسه در صدد دستیابی به منافع جدیدی در مراکش برآید، ایتالیا نیز این حق را دارد که در بنغازی و طرابلس به اقداماتی که می‌خواهد دست زند.^۱

در پی انعقاد توافقنامه میان فرانسه و بریتانیا در سال ۱۹۰۴ م که به موجب آن بریتانیا در طرابلس غربی، ایتالیا را به رسمیت شناخت و این منطقه را سهم این کشور از غنیمتهای آفریقا دانست - ایتالیا تماسهای

۱. ساطع الحصری. البلاد العربية و الدولة العثمانية. صص ۱۷۵ - ۱۷۶.

فزونی با بریتانیا برقرار کرد.^۱
در اکتبر ۱۹۰۹ م، ایتالیا توافقنامه محرمانه‌ای را با روسیه منعقد کرد که در آن آمده بود:

طرفین برای حل معضلات بالکان بر اساس اصل ملیتها تلاش می‌کنند... روسیه متعهد می‌شود که منافع ایتالیا در طرابلس را مطمح نظر قرار دهد و در مقابل نیز ایتالیا متعهد می‌گردد منافع روسیه را در تنگه‌ها مورد توجه قرار دهد.^۲

هنگامی که مجموعه اقدامات و تحرکات دیپلماتیک ایتالیا کامل شد و توافقنامه‌های لازم با کشورهای استعمارگر منعقد گردید، این کشور به منظور اشغال سرزمینهای لیبی دست به کار شد و نیروهای نظامی خود را در طرابلس و بنغازی پیاده کرد.

لیبی از نظر سیستم اداری با مصر، تونس و الجزایر متفاوت بود. این کشورها دارای سیستم خودگردان و ارتش ویژه بودند و در چارچوب دولت عثمانی، حکومتی خودمختار داشتند. اما لیبی به صورت مستقیم از حکومت مرکزی در استانبول پیروی می‌کرد. از این رو دولت عثمانی در برخورد با اشغال این کشور، آن را جنگی مستقیم علیه ایالت‌های خود دانست. حال آن‌که چنین مسئله‌ای در مورد مصر، تونس و الجزایر وجود نداشت.

بر این اساس، عملیات اشغالگرانه ایتالیا نوعی تجاوز مستقیم به تمامیت ارضی دولت به شمار می‌رفت و واکنشهای شدیدی را درون قلمرو عثمانی به همراه آورد.

شیعیان نیز در پاسخ به این جریان، فعالانه وارد میدان شدند. چرا که

۱. توفیق برو. العرب و الترك فی العهد الدستوری العثماني. ص ۲۷۸.

۲. ساطع الحصری. البلاد العربیة و الدولة العثمانیة. صص ۱۷۵ - ۱۷۶.

هنوز دولت فرمان جهاد صادر نکرده بود که علمای شیعه فتوای خود را در مورد وجوب جهاد و جنگ با استعمارگران ایتالیایی، صادر کردند. شیعیان در کنار اهل سنت، کمیته‌ای را به منظور دفاع از طرابلس غربی و جمع‌آوری کمکهای مردمی تشکیل دادند. در پی آن، شیخ مبدرفرعون رئیس قبیله آل‌فتمه، به رغم آن‌که در بازداشت به سر می‌برد، مبلغ پانصد لیره اهدا کرد و با این‌کار آمادگی خود را برای شرکت در جهاد اعلام کرد و دولت عثمانی به منظور قدردانی از موضعگیری شیخ، وی را آزاد ساخت.^۱

مردم کربلا یک گردهمایی عمومی در حرم مطهر امام حسین (ع) برپا کردند. در این اجتماع سخنرانیهای پرشوری ایراد شد و پس از آن به جمع‌آوری کمکهای مردمی مبادرت ورزیدند. در ۱۲ اکتبر ۱۹۱۱ م / ۱۸ شوال ۱۳۲۹ هـ حدود دوهزار نفر از مردم شهر، تظاهراتی را برپا کردند.^۲ شهرهای نجف و سامرا نیز شاهد تظاهرات مردمی عظیمی بود و در آنها سخنرانیهای پرشور برگزار شد و خطیبان، مردم را به کنار نهادن اختلافهای فرقه‌ای و وحدت و یکپارچگی فراخواندند.^۳

شعرای شیعه نسبت به تجاوزگری ایتالیا بی‌تفاوت نبودند و علمای شیعه قصیده‌های سیاسی بسیاری را به نظم درآوردند که بیانگر ابعاد تجاوز استعمارگران و وظایف مسلمانان در برابر طرحهای آنان بود. از جمله این علما و شعرای شیعه می‌توان از شیخ محمدباقر شبیبی، شیخ علی شرقی و شیخ محمدحسین کاشف‌الغطاء نام برد.^۴ از سوی هیئت

۱. علی الوردی. لمحات اجتماعية من تاريخ العراق الحديث. ج ۳، ص ۱۸۸.

۲. حسن شبر. تاريخ العراق السياسي المعاصر. ج ۲، ص ۱۱۱.

۳. وميض جمال عمر نظمی. شیعة العراق و قضية القومية العربية. المستقبل العربي (مجله)، اوت - اکتبر ۱۹۸۲.

۴. در این مورد بنگرید به: علی الخاقانی. شعراء الفری. ج ۱، ص ۴۳۰؛ ج ۷، ص ۳۴؛ ج

علمیه نجف، سیدمسلم زوین و عزیزبک، فرماندار نجف به لیبی اعزام شدند تا آنها امکان شرکت در جهاد را بررسی کنند.^۱

اشغال طرابلس از سوی ایتالیا همزمان با یورش روسیه به ایران بود. این امر رویارویی علمای شیعه با سیاستهای استعمارگران را موجب شد؛ سیاستهایی که اجرای آنها به یک موج نظامی خطرناک و خطرآفرین برای سرزمینهای اسلامی تبدیل شده بود.

از این رو، جمعی از علما از جمله شیخ محمدکاظم خراسانی، شیخ عبدالله مازندرانی، شیخ الشریعه اصفهانی، شیخ علی رفیش، سیدمحمد سعید حبوبی، سیدمصطفی کاشانی، شیخ حسن صاحب جواهر و دیگران فتوای زیر را صادر کردند:

از علمای نجف به همه مسلمانان و تمام کسانی که دین محمد (ص)، ما و آنها را به هم پیوند می‌دهد. درود بر شما حامیان توحید و مدافعان دین و حافظان کیان اسلام.

بر شما پوشیده نیست که جهاد و بیرون راندن کافران از کشورهای اسلامی، از مواردی است که مسلمانان در مورد آن اتفاق نظر دارند و واجب بودن آن از نظر دین، بدیهی و انکارناپذیر است. خداوند متعال در قرآن مجید می‌فرماید: «انفروا خفافاً و ثقلاً و جاهدوا بأموالکم و انفسکم فی سبیل الله»^{*} هم‌اینک سپاهیان ایتالیا به طرابلس غربی که از بزرگترین و مهمترین سرزمینهای اسلامی است یورش برده، خانه‌ها را ویران کرده و مردان و زنان و کودکان را به قتل رسانده‌اند. شما را چه شده که دعوت اسلام را اجابت نمی‌کنید و فریاد مسلمانان را

→ ۸، ص ۱۷۹. همچنین: ابراهیم الوائلی. الشعرالعراقی و حرب طرابلس.

۱. حسن شبر. تاریخ العراق السیاسی المعاصر. ج ۲، ص ۱۱۲.

* سبکبار و مجهز بیرون شوید و در راه خدا با مال و جان جهاد کنید. قرآن کریم. توبه

پاسخ نمی‌دهید؟ آیا نشسته‌اید تا دشمن به خانه خدا و حرم پیامبر (ص) و امامان (ع) حمله کند و دین اسلام و دولت عثمانی را از شرق تا غرب برچیند و شما مسلمانان خوارتر از قوم سبا گردید.

پس، شما را به توحید و حفظ رسالت پیامبر و احکام دین و قواعد شرع، سفارش می‌کنیم. بشتابید به سوی جهاد در راه خدا، و با یکدیگر متحد گردید و از تفرقه دوری جویند و وحدت کلمه و بخشش مال را پیشه خود سازید و هوشیارانه گام بردارید «و اعدوا لهم ما استطعتم من قوه و من رباط الخیل ترهبون به عدو الله و عدوكم»^{*}، تا اینکه فرصت دفاع را به خاطر غفلت و سهل‌انگاری از دست ندهید و از جهاد عقب نمانید. پس آنان که از امر خدا سر باز می‌زنند، بدانند که بلایی بر سرشان می‌آید و یا به عذابی دردناک گرفتار خواهند آمد.^۱

از سوی سیدکاکاظم یزدی فتوایی مبنی بر وجوب دفاع از طرابلس غربی و مبارزه با اشغالگران ایتالیایی و رویارویی با اقدامات تجاوزکارانه استعمارگران در سرزمینهای اسلامی، صادر شد.

علمای شیعه بر آن شدند تا از راه بیان دیدگاههای خود در مطبوعات دولت عثمانی، بیداری و هوشیاری سیاسی را در سطح گسترده‌ای از امت اسلامی گسترش دهند. این طرح تبلیغی در آن روزگار از اهمیت سیاسی خاصی برخوردار بود؛ چرا که دولت توجهی به شیعیان نداشت و پیروی از سیاست فرقه‌گرایانه باعث شده بود که شیعیان در ساختار حکومت از نقش واقعی خود دور شوند. از این رو علمای شیعه در صدد برآمدند تا

* و شما (مؤمنان) به منظور مبارزه با آنان خود را مهیا کنید و تا آن اندازه که توان دارید آذوقه و آلات جنگی و اسبان سواری به منظور تهدید دشمنان خدا و دشمنان خود فراهم آورید. قرآن کریم. انفال، ۶۰. (م)

۱. عبدالرحیم محمدعلی. المصلح المجاهد الشیخ محمدکاکاظم الخراسانی. صص

مواضع اسلامی خود را به طور واقعی بیان کنند تا از این رهگذر تمامی مسلمانان، در رویارویی با اقدامات استعمارگران - که همه مسلمانان را صرف نظر از گرایشهای مذهبی آنان هدف قرار داده بود - به کمک دولت بشتابند. در این امتداد، آخوند خراسانی، سیداسماعیل صدر، شیخ عبدالله مازندرانی، شیخ محمدحسین مازندرانی و شیخ الشریعه اصفهانی، تلگراف زیر را برای روزنامه‌های ترکیه در استانبول، فرستادند:

سالمات اندیشه و طرح چیرگی ایتالیا و روسیه بر طرابلس و ایران و به بردگی گرفتن ملتهای مسلمان و خوار کردن آنان، آشکار شده است و این دو کشور گامهایی به منظور فتح سرزمینهای مقدس اسلامی برداشته‌اند.

ما می‌گوییم: اکنون نیت این دو کشور برای همگان هویدا شده است. چنانچه کرامت و حاکمیت ملی ایران از میان برود و استقلالش دستخوش نابودی گردد و خدای ناخواسته ملتش خوار و ذلیل شود، ضربه محکمی به جهان اسلام وارد خواهد شد و در این میان اگر مسلمانان به دین مبین خود چنگ زنند، هرچند که این دو دولت پلید سعی کنند سرزمینهای اسلامی را تکه تکه نمایند، قادر نخواهند بود به خواسته خود نایل آیند و سرانجام ناگزیر خواهند شد ناکام و شکست خورده عقب‌نشینی کنند.

و ما به عنوان علمای اسلام، ضرورت آزادسازی ایران را مورد تأکید قرار داده و از شما می‌خواهیم با انتشار فتوای ما - در مورد ضرورت و وجوب دفاع - در مطبوعات خود، آن را به مسلمانان سراسر جهان اعلام کنید. ما به شما اعلام می‌کنیم آماده‌ایم تا آخرین قطره خون خود را فدای اسلام و میهن اسلامی کنیم.^۱

۱. عبدالله فیاض. الثورة العراقية الكبرى سنة ۱۹۲۰. صص ۲۷ - ۲۸. این تلگراف در

افزون بر این، آخوند خراسانی، شیخ عبدالله مازندرانی، سید اسماعیل صدر و شیخ محمدحسین مازندرانی در ۱۷ ذی حجه ۱۳۲۹ هـ تلگرافی برای محمد رشاد، سلطان عثمانی فرستادند و در آن وی را به ایستادگی در برابر نقشه‌های استعماری و دست برداشتن از سیاست سازشکارانه فراخواندند. این تلگراف گویای موضع نیرومند علمای شیعه در رویارویی با استعمار و میزان مشارکت آنها در حل معضلات جهان اسلام است؛ چراکه آنان ابعاد این طرح استعماری را به دقت بازشناساندند، به گونه‌ای که حتی از سلطان عثمانی به خاطر بی‌توجهی به خطراتی که جهان اسلام را تهدید می‌کرد، خرده گرفتند. متن تلگراف از این قرار است:

محضر مقام مقدس پادشاه مسلمانان سلطان محمد پنجم،
خداوند پادشاهی‌اش را جاودان نماید.
بسم الله الرحمن الرحيم

بیم و وحشت بر جهان اسلام سایه افکنده، چون سرزمینهای اسلامی از هر سو مورد حمله قرار گرفته است. ما به عنوان رؤسای مذهب جعفری - که هشتاد میلیون نفر از مسلمانان در ایران و هند و دیگر مناطق از آن پیروی می‌کنند - به اتفاق نظر رسیدیم و برای دفاع از اسلام، به واجب بودن جهاد حکم دادیم. ما بر این باوریم که همه مسلمانان باید به منظور حفظ دین محمد (ص) از جان خود بگذرند و این کار واجب عینی است. ما به عرض بارگاه ملوکانه و دارنده امانتهای مقدس و خدمتگزار حرمین شریفین و خلیفه اسلام می‌رسانیم و از او می‌خواهیم که در دادن پرچم پیامبر (ص) به دست مسلمانانی که گروه گروه از سراسر دنیا برای دفاع از سرزمینشان سرازیر خواهند شد، دریغ نورزد؛ چه آنکه جانبداری از سیاست اروپا سپری شده و تقاضا داریم متناسب با احکام الهی و جایگاه خلافت،

فرمان شایسته‌ای صادر فرمایید.^۱

علمای شیعه در این دوران به افزایش بیداری سیاسی و تعمیق آن در اندیشه ملت توجه بسیاری کردند و این بدان خاطر بود که مردم از اهمیت اوضاع سیاسی پیرامون خود و گستردگی تهدیدهای استعمارگران آگاهی یابند.

در این ارتباط، شیخ حسین علی آل‌بدر قطیفی کتابچه‌ای با عنوان «فراخوان یکتاپرستان به حمایت از دین» به سال ۱۳۲۹ هـ / ۱۹۱۱ م در نجف منتشر کرد. قطیفی در این کتابچه از فعالیتهای گسترده استعمارگران در لیبی و ایران سخن گفته و به برنامه‌های سیاست استعماری که در چارچوب آن کشورهای اروپایی بر هند، سند، اندلس، تونس، مصر، بحرین و عمان و سایر کشورهای اسلامی چیره شدند، اشاره می‌کند. شیخ قطیفی مسلمانان را متوجه این موضوع کرد که طرحهای استعمارگران نه تنها خاتمه نیافته، بلکه دیگر مناطق اسلامی را نیز مورد هدف قرار خواهد داد.^۲

شیخ‌الشریعه (فتح‌الله) اصفهانی نیز کتابچه‌ای به زبان فارسی منتشر کرد و در آن مسلمانان را به دوری از اختلاف و نفاق و نیز به اتحاد و همبستگی برای حفظ استقلال کشور و رویارویی با فعالیتهای استعمارگرانی که طرابلس غربی و ایران و دیگر کشورهای اسلامی را هدف قرار داده‌اند، فراخواند.^۳ وی همچنین بیانیه‌ای دربرگیرنده ده نکته تحلیلی درباره تجاوز استعمارگران منتشر کرد و در آن راههای نفوذ به کشورهای اسلامی را برشمرد و اینکه آنان چگونه با به دست گرفتن

۱. همان، صص ۲۸ - ۲۹. این تلگراف در روزنامه «النجف الأشرف»، شماره ۳۰ منتشر شد.

۲. همان، صص ۲۶ - ۲۷.

۳. همان، ص ۲۶.

شریان اقتصادی این قبیل کشورها موفق شدند مسلمانان را به کالاهای خارجی نیازمند کنند و اندک اندک ثروتهای مسلمانان را به کشورهای خود منتقل نمایند. شیخ الشریعه در این نکات ده‌گانه درباره شیوه‌های استعمارگران در تهاجم فرهنگی به کشورهای مسلمان و زیر تأثیر قرار دادن امت اسلامی از راه فعالیت فرهنگی مغرضانه، سخن گفت. همچنین شیخ الشریعه در این بیانیه، مسلمانان را به وحدت و ضرورت رویارویی با توطئه‌های استعماری که هدف آن تسلط بر جهان اسلام است، فراخواند.^۱

علمای شیعه در گسترش دامنه رویارویی با استعمار غرب، تکاپوی بسیاری به عمل آوردند. آنان در صحن مطهر کاظمین مبادرت به برگزاری گردهمایی کردند تا مردم را علیه تجاوزهای نظامی استعمارگران در لیبی و ایران، بسیج نمایند. کمیته برگزارکننده این اجلاس، بیانیه‌های زیادی را برای بسیاری از شخصیتها و گروههای اسلامی فرستاد و از آنان خواست تا مردم را برای رویارویی با توسعه‌طلبی‌های استعمارگران بیدار کنند و در راه حفظ سرزمینهای اسلامی تمام تلاش خود را به کار بندند. در اعلامیه‌ای که از سوی میرزا محمد تقی شیرازی، شیخ الشریعه اصفهانی، سید اسماعیل صدر، شیخ عبدالله مازندرانی و شیخ محمد حسین مازندرانی که در ماه صفر ۱۳۳۰ هـ/ فوریه ۱۹۱۲ م منتشر شد، آمده بود:

توجه تمامی اهل توحید و عموم مسلمانان را به این نکته جلب می‌نماییم که اسلام و مسلمانان در هیچ برهه‌ای از زمان، این‌گونه نبودند. مصیبت‌هایی که امروزه جهان اسلام گرفتار آن است، از بدترین مصیبت‌هاست. اینک اساس دین در خطر است. آثار شریعت پیامبر (ص) در آستانه نابودی می‌باشد و در این شرایط،

۱. درباره این نکات ده‌گانه بنگرید به: العلم (مجله)، سال ۱۹۱۱ م، شماره ۲، که در نجف منتشر می‌شد.

تنها دو دولت اسلامی مستقل باقی مانده است و آنها دولت علیه عثمانی و دولت علیه ایران که هر دو پرچمدار دین محمدی (ص) و حامیان حوزه اسلام و حریم شریفین و عتبات مقدسه، به شمار می آیند.

حفظ حرمت قرآن کریم و اعتلای کلمه شهادت و برپایی پایه های دین مبین، به بقای این دو دولت اسلامی بستگی دارد... و چنانچه خدای ناخواسته این دو دولت از بین رود، دیگر نه جامعه اسلامی و نه حوزه اسلامی خواهیم داشت و برای همیشه داغ ننگی بر پیشانی اسلام و مسلمانان خواهد نشاند که امیدواریم خداوند چنین روزی را هیچگاه نرساند و شاهد آن نباشیم.

امروزه برخی بیگانگان، این دو کشور را - که از تنگناها و گرفتاریهای زیادی رنج می برند - به سختی مورد حمله قرار داده اند. از سویی شاهد دست اندازی ستمگرانه ایتالیا به مسلمانان طرابلس غربی هستیم؛ آنان در آنجا اموال مردم را به غارت برده، زنان و کودکان را به قتل می رسانند. از سوی دیگر نیروهای روسیه، مردم ضعیف و بی دفاع تبریز را مورد آماج حملات توپخانه قرار می دهند و شخصیت های برجسته آنان را به دار می آویزند. همین دخالت ظالمانه بیگانگان در قزوین و رشت نیز مشاهده می شود. بر این اساس و با توجه به حمله کافران، ما خدمتگزاران شرع هدایتگر با همیاری تمامی علمای بزرگ کربلا، نجف و سامراء، بر مبنای مسئولیت شرعی خود تصمیم گرفتیم طی نشست در کاظمین، راه حلی به منظور نجات مسلمانان از ستم بیگانگان بیابیم. مسلمانان جای جای جهان نیز اگر در سایه حاکمیت بیگانگان زندگی می کنند و نمی توانند برای کمک به برادرانشان جان خود را فدا کنند، می توانند از راه اعلام همبستگی با آنان، به یاری آنها بشتابند.^۱

۱. نظام الدین زاده. هجوم روس به ایران و اقدامات رؤساء دین در حفظ ایران. ص ۲۲۱.

توجه به خطراتی که کشورهای اسلامی را تهدید می‌کرد، نقل مجالس عمومی شیعیان بود؛ به گونه‌ای که حوزه‌های علمیه نجف، کربلا، سامرا و کاظمین فعال شده و علمای بزرگ و طلاب علوم دینی به صحنه آمدند و فعالیتهای گسترده‌ای را آغاز کردند.

در شرایطی که علمای شیعه سرگرم بسیج افکار عمومی علیه استعمارگران بودند، دولت عثمانی با بحران جدیدی روبه‌رو شد، چرا که کشورهای بالکان اندک‌اندک به صورت محرمانه توافق کردند علیه عثمانیها اعلام جنگ کنند.

از این رو دولت عثمانی ناگزیر به انعقاد پیمان صلح با ایتالیا شد و متعاقب آن از طرابلس و بنغازی چشم‌پوشی نمود و برای سلطان عثمانی تنها حق تعیین کارگزاران دینی و برخی اختیارات ساده مذهبی باقی ماند.^۱ اما این اقدام سودی برای دولت عثمانی دربر نداشت. چرا که یک روز پیش از امضای پیمان صلح با ایتالیا، یعنی در ۱۷ اکتبر ۱۹۱۲ م/ ۶ ذی‌قعدة ۱۳۳۰ هـ، ارتشهای بلغارستان، یونان و صربستان و مونتنگرو تهاجمی علیه عثمانیها آغاز کردند و بدین ترتیب جنگی سخت و خانمانسوز درگرفت که از هولناک‌ترین جنگها به شمار می‌رفت و فجایعی را به بار آورد.^۲

کشورهای غربی از نیت واقعی خود در این طرح استعماری پرده برداشتند، چه آنکه نخست‌وزیر بریتانیا تصریح کرد که دولت او به رغم اختلافات با تمام کشورها دوست است. نخست‌وزیر فرانسه نیز اظهار داشت:

بالکان، از آن صربها، بلغارها و یونانیهاست و این راه‌حل

۱. ساطع الحصری. البلاد العربية و الدولة العثمانية. صص ۱۹۱ - ۱۹۲.

۲. علی الوردی. لمحات اجتماعية من تاريخ العراق الحديث. ج ۳، ص ۱۵۱.

عدالانه‌ای برای مسئلهٔ بالکان به شمار می‌رود.^۱

رخدادها و تحولات سیاسی، کارکرد روحانیت شیعه در برابر چالشهای استعماری را خاتمه نداد، بلکه آنان به جنب‌وجوش خود برای بیداری افکار عمومی مسلمانان و شناخت ابعاد تجاوز استعمارگران ادامه دادند و آثار و نشانه‌های گوناگون سیاست استعماری را در سرزمینهای اسلامی زیر نظر گرفتند.

علمای شیعه به طرحهای استعمارگران به عنوان وقایع جنگی محدود به زمان و جغرافیای خاصی نمی‌نگریستند. به زعم آنان این طرحها درگیری فرهنگی درازمدتی بود که از راه آن قصد داشتند بر جهان اسلام، به گونه‌ای گسترده تسلط یابند.

از این رو علمای شیعه به رویهٔ خود در زمینهٔ بیدارسازی امت اسلامی در برابر نقشه‌های استعماری ادامه دادند، به گونه‌ای که مراسم و تظاهرات اعتراض‌آمیز آنها در نجف اشرف علیه اشغال طرابلس توسط ایتالیا، تا پس از سال ۱۹۲۰ م ادامه یافت.^۲

موضعگیری شیعیان در برابر استعمار روسیه

به دنبال برکناری محمدعلی شاه در ژوئیه ۱۹۰۹ م و بازگرداندن قانون اساسی به ایران، روسیه پی برد که دیگر از منافعی که در دورهٔ حاکمیت محمدعلی شاه داشت، خبری نیست. لذا این رو، تمام تلاش خود را به کار بست تا از راه بهره‌وری از اوضاع داخلی ایران، بار دیگر او را بر تخت سلطنت نشانند.

در سال ۱۹۱۱ م مورگان شوستر امریکایی دستور مصادرهٔ اموال یکی

۱. توفیق برو. العرب و الترك فی العهد الدستوری العثماني. ص ۳۴۹.

۲. حسن الأسدی. ثورة النجف علی الانکلیز. ص ۱۲۴.

از اعضای خانواده شاه مخلوع را صادر کرد.* روسیه این رویداد را غنیمت شمرد و اعلام کرد دستور مصادره باید لغو شود، چرا که شاه از پشتیبانی روسیه بهره‌مند است. روسیه بر موضع خود پافشاری کرد و به حکومت ایران هشدار داد که اگر شوستر از مقام خود برکنار نشود و از ایران اخراج نگردد، دست به اقدام نظامی در ایران خواهد زد. بدین‌سان اولتیماتوم روسیه جامه عمل پوشید و سپاهیان روسیه در اواخر نوامبر ۱۹۱۱ م/ اوایل ذی‌حجه ۱۳۲۹ هـ به سوی مناطق شمال ایران پیشروی کردند.^۱

هجوم روسیه به ایران تهدید جدیدی علیه جهان اسلام به شمار می‌رفت. چرا که این حمله چند هفته پس از اشغال سرزمینهای لیبی از سوی ایتالیا به وقوع پیوست؛ از این رو واکنش علمای شیعه محکم و سریع بود و آنان فتوای خود مبنی بر وجوب دفاع از ایران علیه اشغالگران روس را صادر کردند.

سید کاظم یزدی با انتشار بیانیه‌ای حکم جهاد داد و در آن به تهاجمات استعماری کشورهای ایتالیا، روسیه و بریتانیا به سرزمینهای اسلامی، اشاره کرد و مسلمانان را به ضرورت رویارویی با استعمارگران و دفاع از کیان دو دولت ایران و عثمانی فراخواند. در این بیانیه که در ۲۷ نوامبر ۱۹۱۱ م/ ۵ ذی‌حجه ۱۳۲۹ هـ منتشر شد، آمده بود:

امروز دولتهای اروپایی از هرسو به کشورهای اسلامی یورش برده‌اند. از سویی ایتالیا به طرابلس غرب حمله کرد؛ از طرف دیگر روسیه به شمال ایران لشکرکشی کرد؛ همی، بریتانیا در جنوب ایران مداخله کرده است؛ و این همه می‌تواند نابودی اسلامی را موجب آید. بنابراین بر عموم مسلمانان اعم از عرب

* منظور ملک منصور میرزا شجاع‌السلطنه است. (م)

۱. جوزف. ام. آپتون. نگرشی بر تاریخ ایران نوین. صص ۵۲ - ۵۳.

و عجم، واجب است تا برای بیرون راندن کفر از سرزمینهای اسلامی آماده جهاد شوند و از بذل جان و مال خود در فراهم آوردن عواملی که می‌تواند سپاهیان روس و انگلیس را از شمال و جنوب ایران و نظامیان ایتالیا را از طرابلس بیرون راند، دریغ نورزید. چه این از مهمترین واجبات اسلامی است که باعث می‌شود دو کشور عثمانی و ایران به مدد الهی از حمله صلیبیان در امان ماند.^۱

سید محمدکاظم یزدی این بیانیه را به رغم رابطه ناخوشایند خود با حکومت‌های ایران و عثمانی منتشر کرد، زیرا او با توجه به خطراتی که کشورهای اسلامی را تهدید می‌کرد و نیز با توجه به تشخیص دقیق ابعاد توسعه طلبانه استعمارگران، چنین تصمیم قاطعی را گرفت و فتوای جهاد صادر کرد.

همچنین شیخ محمدکاظم خراسانی، شیخ‌الشریعه اصفهانی، سید اسماعیل صدر و شیخ عبدالله مازندرانی اعلامیه مشترکی به شرح زیر منتشر کردند:

به همه ایرانیان و مسلمانان هند!

لشکرکشی روسیه به ایران، و ایتالیا به طرابلس موجب از بین رفتن اسلام و محو شریعت مقدس و قرآن مجید می‌شود. از این رو بر تمام مسلمانان واجب است گردهم آیند و از دولت متبوعشان بخواهند که جلو این تجاوزهای غیرقانونی روسیه و ایتالیا را بگیرند و تا زمانی که این نگرانی و گرفتاری بزرگ پایان نپذیرفته، آرامش و آسایش را بر خود حرام گردانند. آنان باید این نهضت و خیزش در برابر تجاوزکاران را جهادی در راه خدا و به سان نبرد بدر و حنین به حساب آورند.^۲

۱. عبدالله فیاض. الثورة العراقية الکبری. صص ۱۱۷ - ۱۱۸.

۲. لغة العرب (مجله). ژانویه ۱۹۱۲، شماره ۷.

آخوند خراسانی در نامه‌ای به علمای تبریز، آنان را به لزوم فراگیری فنون نظامی و استفاده از اسلحه فراخواند و فتوای تحریم خرید کالاهای روسی را صادر کرد.

حکومت روسیه در صدد برآمد تا از شدت موضع علمای شیعه بکاهد؛ از این رو کنسول روس در بغداد، نامه‌ای برای آخوند خراسانی فرستاد و در آن علل لشکرکشی دولت متبوعش را بیان کرد و تأکید نمود که در صورت پذیرش شرطهای روسیه، ارتش خود را از خاک ایران بیرون خواهد برد. اما آخوند خراسانی با نوشتن نامه شدیداللحنی از نقض تعهدات از سوی این کشور در برابر ایران و استفاده از راه‌حل نظامی به جای اقدامات دیپلماتیک، اظهار تأسف کرد. وی دولت روسیه را تهدید کرد که اگر از خاک ایران عقب‌نشینی نکند و از شرط و شروط خود دست برندارد، خاک ایران به خون میلیونها نفر رنگین خواهد شد. در نامه وی آمده بود:

کاسه صبر و تحمل عموم مسلمانان لبریز شده و تا زمانی که یک برگ از قرآن کریم میان آنان باشد، مغلوب نخواهند شد، و خود ما مجتهدان همگی آماده‌ایم تا آخرین قطره خون خود، در راه حفظ مملکت و ملت ایران جان‌فشانی کنیم.^۱

روحانیت شیعه نسبت به توسعه‌طلبیهای استعمارگران دیدگاهی فراگیر و جامع داشتند و در صدد بودند تا فعالیت سیاسی خود را به عنوان موضعی اسلامی و کلی در رویارویی با یورش استعمارگران به جهان اسلام گسترش دهند.

در ۵ دسامبر ۱۹۱۱ م / ۱۳ ذی‌حجه ۱۳۲۹ هـ، رئیس مجلس شورای ملی ایران طی تلگرافی برای علمای شیعه در نجف اشرف، آنان را از

۱. عبدالحسین مجید کفایی. مرگی در نور، زندگانی آخوند خراسانی. ص ۲۵۷.

ورود نیروهای روسیه به شهر قزوین باخبر کرد.^۱ انتشار این خبر در محافل شیعی بازتاب گسترده‌ای داشت. متعاقب آن شهر نجف شاهد برپایی تظاهرات بزرگ مردمی بود که در آن علما و طلاب حوزه علمیه شرکت داشتند.

بر اثر این تحولات نوین، علمای شیعه به فکر افتادند تا علیه تهدیدها و تجاوزهای فزاینده استعمارگران - که برای استقلال ایران خطرآفرین بود - اقدام سریعی صورت دهند. آنها به این نتیجه رسیدند که خودداری از رویارویی با تجاوز روسیه، استعمارگران را تشویق می‌کند که طرحهای نظامی خود را بیش از پیش در کشورهای اسلامی به اجرا درآورند. از این رو نشست فوق‌العاده‌ای را تشکیل و در آن تصمیم گرفتند که در ۱۲ دسامبر ۱۹۱۱ م / ۲۰ ذی‌حجه ۱۳۲۹ هـ به سوی کاظمین حرکت نمایند و در آنجا رهبری فعالیتهای مسلحانه علیه استعمار روسیه را به عهده گیرند.^۲

اما بامداد روز عزیمت، آخوند خراسانی درگذشت. درباره مرگ ناگهانی وی تردیدهای بسیار برانگیخته شد. زیرا وی رهبری سیاسی علما را به عهده داشت و جنبش جهاد شیعی علیه استعمار زیر نظر او فعالیت می‌کرد.

مرگ نابهنگام آخوند خراسانی، اتهامهایی را متوجه روس و انگلیس کرد. چرا که در واقع رحلت او هدف مشترکی برای روسیه، انگلیس و حتی حکومت ایران دربر داشت. آنچه ما را وادار می‌کند تا ایران را نیز در شمار متهمان قرار دهیم - البته اگر این مرگ را غیرعادی پنداریم - این است که آخوند خراسانی به دنبال ورود به ایران و بیرون راندن روسها، هدف دیگری را مطمح نظر داشت که همانا بازگرداندن مشروطیت به

۱. لغة العرب (مجله). شماره ۷، ژانویه ۱۹۱۲.

۲. عبدالرحیم محمدعلی. المصلح المجاهد الشیخ محمدکاظم الخراسانی. ص ۱۰۶.

مسیر صحیح آن پس از این که در کژراهه قرار گرفته بود. بر مبنای این دیدگاه، چنین می‌نماید که طرح آخوند خراسانی تهدیدی یکسان علیه روسیه، بریتانیا و ایران به شمار می‌آید، هر چند که انگیزه‌های سه گروه با یکدیگر متفاوت است. چه آنکه اصلاح مسیر مشروطیت و بازگرداندن آن به شیوه اسلامی - که خواست آخوند خراسانی و دیگر علمای شیعه بود - نقشه‌ای مخالف با رویه سه کشور تلقی می‌شد؛ در پی آن نیز شاهد هستیم که حکومت ایران چگونه به دست و پا می‌افتد تا علمای شیعه را از انجام حرکت جهادی به سوی ایران بازدارد.

یادآور می‌شود هیچ سند تاریخی آشکاری درباره مرگ ناگهانی آخوند خراسانی وجود ندارد که حاکی از آن باشد ارتحال وی طبیعی بوده و یا اینکه او را به قتل رسانده‌اند.

درگذشت آخوند خراسانی ضربه سختی به جنبش جهاد وارد آورد و باعث شد تحرک علما و مجاهدان به تأخیر افتد؛ اگرچه اهتمام ورزیدن به چالشهای استعمارگران تمام فعالیتهای محافل شیعی را تحت الشعاع قرار داده بود. بیشتر سخنرانها و اشعاری که در مجالس سوگواری و ترحیم آخوند خراسانی ایراد می‌شد، درباره خطراتی بود که از سوی مراکز استعماری، جهان اسلام را تهدید می‌کرد و سخنرانان بر ضرورت رویارویی با تهاجم استعمارگران به سرزمینهای اسلامی تأکید می‌ورزیدند.

در ماه محرم ۱۳۳۰ هـ / ژانویه ۱۹۱۲ م، علمای دین به منظور کامل کردن طرح جهادی خود تصمیم گرفتند به کاظمین بروند و بدین ترتیب یک کمیته سیزده نفره از علما برای ساماندهی فعالیتهای علیه اشغالگری روسیه در ایران تشکیل شد.

در زمانی که این گروه از علما نشستهایی را در کاظمین ترتیب می‌داد، نیروهای روسیه به شهر تبریز یورش بردند و در آنجا کشتار فجیعی به راه

انداختند و عده‌ای از علما را اعدام کردند. این رخداد، احساسات علمای عراق را برانگیخت؛ سید محمدکاظم یزدی اعلام کرد به کاظمین رفته و در نشست علما شرکت خواهد کرد.^۱

تصمیم علمای دین مبنی بر عزیمت به سوی ایران، در رأس گروه‌هایی از مجاهدان، توجه حکومت ایران را به خود جلب کرد و متعاقب آن در ۹ ژانویه ۱۹۱۲ م / ۱۹ محرم ۱۳۳۰ هـ از سوی دولت ایران، تلگراف زیر مبنی بر خودداری علما از حرکت به سمت ایران برای آنان ارسال شد:

بغداد، از تهران، ژنرال کنسولگری ایران، به توسط حضرت آیت‌الله‌زاده خراسانی

خدمت حضرات آیات الله، ادام‌الله ظلالمهم.

خبرهایی که به کنسولگری ایران در کاظمین رسیده، حاکی از آن است که قدمهای مبارک شما، اگرچه منبع خیر و برکت است، اما دولت ایران در حال حاضر مرحله سیاسی بسیار دشوار را پشت سر می‌گذارد و ممکن است اقدام شما آثار نامطلوبی از خود برجای گذارد و بیگانگان آن را اقدامی خصمانه به شمار آورند. از این رو چنین امکانی وجود دارد که این اقدام نتایج و پیامدهای ناگواری برای دولت به ارمغان آورد و این حرکت در نظر خارجی تعبیر به خصومت شده مملکت در تنگنا قرار گیرد. آن‌هم دولتی که آنک از سیاست کژدار و مریز پیروی می‌کند و از هر اقدامی که مخالف با حفظ کیان اسلام باشد، خودداری می‌ورزد. به همین خاطر دولت خواهان منتفی شدن موضوع حرکت است. به امید آن‌که از دعاهای خیر و راهنماییهای ارزشمند شما، تمام سختیها رفع شود و به هدف مورد نظر دست یابیم.

هیئت وزیران، وثوق‌الدوله^۲

۱. نظام‌الدین‌زاده. هجوم روس به ایران واقدامات رؤساء دین در حفظ ایران. ص ۱۲۹.

۲. همان. صص ۱۳۶ - ۱۳۷.

در پی آن، علما حرکت به سوی ایران را لغو کردند و با ماندن در کاظمین، رخدادها را تعقیب کردند. افزون بر این، سید محمدکاظم یزدی نیز از رفتن به کاظمین منصرف شد. البته گروه - سیزده نفره - علما طی تلگرافی از دولت ایران خواستار آن شد تا رویدادها و تحولات جدید را در کوتاهترین زمان به آنان اطلاع دهد.

دولت ایران در پی برهم خوردن امنیت و نیز طغیان بسیاری از سران عشایر، با بحرانهای شدید داخلی روبه‌رو بود. دولت ایران به همین منظور تصمیم گرفت از راه ادامه گفت‌وگوهای خود با روسیه، بحرانهای داخلی را آرام کند. از این رو ضمن تأکید پی‌درپی در مورد خودداری از حرکت علما به سوی ایران، در صدد برآمد از آنان کمک بگیرد. به زعم دولت ایران، حرکت علما پیامدهای ناگواری را برای ایران در پی داشت و استقلال کشور را به مخاطره می‌افکند. افزون بر آن، ادامه مذاکرات می‌توانست به عقب‌نشینی نیروهای روسی از خاک ایران منجر شود.

علما، رویدادهای ایران را به دقت دنبال می‌کردند. آنها برای مردم ایران تلگرافهایی فرستادند و در آن از آنان خواستند وحدت را حفظ نمایند و اختلافها را کنار نهند. آنها در عین حال تأکید داشتند تا ملت ایران وقایع را زیر نظر بگیرد و اجازه ندهد دولت ایران توافقنامه‌ای منعقد کند که به زیان استقلال ایران تمام شود.^۱

در آن زمان دولت انگلیس - که نیروهایش، مناطق جنوبی ایران را به تصرف خود درآورده بودند - از راه تحریک کانونهای قدرت و سران عشایر به درگیری و خونریزی، در جهت بحرانی‌تر کردن اوضاع امنیتی ایران گام برمی‌داشت. همین امر علمای شیعه را بر آن داشت تا طی نامه‌ای خطاب به ملت ایران، آنان را به وحدت به منظور مبارزه با طرحهای استعماری روسیه و انگلیس - که استقلال ایران را هدف قرار

۱. عبدالهادی حایری. تشیع و مشروطیت در ایران و نقش ایرانیان مقیم عراق. ص ۱۶۲.

داده بودند - فراخوانند. در این نامه که توسط شیخ الشریعه، سید اسماعیل صدر، شیخ عبدالله مازندرانی و شیخ محمدحسین حایری به تاریخ ۲۰ مارس ۱۹۱۲ م / ۱ ربیع الثانی ۱۳۳۰ هـ نوشته شده بود، چنین آمده است:

اوضاع مسلمانان، به ویژه در ایران، و نیز متوسل شدن آنان به انواع نیرنگها و توطئه‌ها به منظور محو استقلال و شعائر مسلمانان و به بردگی کشاندن آنان، امری بدیهی است و نیازی به توضیح ندارد. مهمترین وسیله‌ای که این دشمنان را به هدفشان می‌رساند، ایجاد اختلاف و تفرقه و بریدن ریسمان وحدت میان مسلمانان است. آنها پس از کاشتن بذر اختلاف و تفرقه میان سران عشایر و دیگران، با تمام توان و بدون مانعی توانستند نیروهای خود را وارد ایران کنند و هرآنچه که می‌خواستند انجام دهند و در این میان کسی را یارای جلوگیری از اقدامات آنان و بیرون راندنشان از کشور نبود. نظر به اینکه حفظ کیان اسلام نخستین فریضة مسلمانان، به ویژه علمای دین است، از این رو ما از سید صدرالاسلام ... و حاج محمدباقر ... خواستیم تا خود را آماده سفر و عزیمت به منطقه‌ای خارج از شهر بوشهر نمایند تا همه خانها و سران عشایر را گردهم آورند و با یکدیگر پیمان اتحاد و همبستگی و دوری از دشمنیهای شخصی و ریشه‌دار منعقد نمایند و رضای خدا و رسول خدا (ص) و ائمه اطهار (ع) را مطمح توجه قرار دهند و به نابودی شعایر اسلامی و چیرگی بیگانگان بر خاک مقدس سرزمینهای اسلامی تن درندهند. همه کسانی که در دامن اسلام پرورش یافته‌اند در برابر این حملات ویرانگر که دین و کشور را تهدید می‌کند نباید سکوت نمایند.^۱

۱. نظام‌الدین‌زاده. هجوم روس به ایران و اقدامات رؤساء دین در حفظ ایران. ص ۲۲۲. مراجعه به این کتاب برای آگاهی از تلگرافهای ردوبدل شده میان علمای عراق و دولتمردان ایران سودمند است، چرا که این تلگرافها مدارک تاریخی مهم و نادری به

این نامه نشانگر آن است که علمای شیعه تا چه اندازه به موضوع استقلال سیاسی کشورهای اسلامی اهمیت قائل بودند. افزون بر این که آشکار می‌نماید آنها تا چه میزان در تشخیص دقیق شیوه‌های استعماری در ایجاد اختلاف میان مسلمانان به خاطر تضعیف قوای داخلی آنان و هموار شدن راه نفوذ و سلطه بر آنها، موفق بوده‌اند.

توجه علمای شیعه به وحدت اجتماعی ملت ایران، در ناکامی و به شکست کشاندن طرحهای استعماری روس و انگلیس بسیار مؤثر بود. از این رو، این دو کشور به فکر افتادند که به بحران داخلی ایران دامن زنند و آن را به جنگ داخلی تبدیل کنند تا از این راه نقشه‌های خود را جامه عمل پوشانند و حضور نظامی خود را در شمال و جنوب ایران تثبیت نمایند. علما به این واقعیت پی بردند و تمام سعی و تلاش خود را برای حل این بحران به کار بستند و در نتیجه به موفقیت چشمگیری دست یافتند و نقشه‌های استعماری روس و انگلیس را نقش بر آب کردند.

افزون بر توجه شیعیان به اوضاع داخلی ایران، آنان همواره در حالت آماده‌باش کامل به سر می‌بردند تا در صورتی که گفت‌وگوهای ایران و روسیه بی‌ثمر ماند و روسیه از عقب‌نشینی خودداری ورزید، وارد عمل شوند و به سمت ایران حرکت نمایند. البته دولت ایران در گفت‌وگوهای

→ شمار می‌روند، همچنان‌که کتاب یادشده نیز خود مدرک تاریخی مهمی است، زیرا نویسنده در آن روزگار می‌زیست و از نزدیک شاهد حوادث و وقایع بوده است. این کتاب در سال ۱۹۱۳ م / ۱۳۳۱ هـ در بغداد چاپ‌سپاری شد. البته یادآوری این نکته ضروری است که نویسنده اثر، فعالیتهای سیدکاظم یزدی را نادیده گرفته است و نسبت به وی غرض‌ورزیهایی را ابراز می‌دارد. از جمله آنکه نظام‌الدین‌زاده می‌نویسد که سیدیزدی از دخالت در مسئله اشغال ایران از سوی روسیه تا زمان درگذشت شیخ خراسانی، خودداری ورزید. حال آنکه سیدیزدی از نخستین مراجع شیعه بود که علیه استعمار روس در ابتدای هجوم این کشور به ایران، فتوای جهاد صادر کرد و این فتوا پیشتر آورده شد.

خود با روسیه در خصوص اعطای امتیازهایی که خشم علما را برمی‌انگیخت، با احتیاط رفتار می‌کرد.

در ۲۶ مارس ۱۹۱۲ م/ ۷ ربیع‌الثانی ۱۳۳۰ هـ تلگرافی از سوی وزیر امور خارجه ایران به کاظمین فرستاده شد. وی در این تلگراف نوشته بود که نیروهای روسی از بخشی از مناطق ایران عقب نشستند و در پی آن تمامی نیروهای بیگانه از ایران بیرون خواهند رفت. در سایه این تحولات، گروه علما نشستی را برگزار کردند و در آن به بررسی موضع سیاسی جدید پرداختند. آنها به این نتیجه رسیدند که از گردهمایی در کاظمین به آنچه می‌خواستند رسیدند و تصمیم گرفتند به محل سکونتشان در شهرهای مقدس بازگردند. آنها پیش از عزیمت به شهرهای مقدس، در نامه‌ای خطاب به ملت ایران بر ضرورت حفظ وحدت و یکپارچگی ملی برای رویارویی با تهدیدها و تجاوزهای استعمارگران تأکید کردند؛ استعمارگرانی که هدفشان ضربه زدن به تمامی مسلمانان است و می‌خواهند بر سرنوشت سیاسی و اقتصادی آنان تسلط یابند.

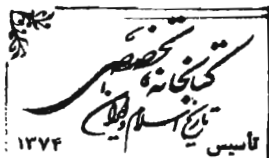
موضع علمای شیعه در برابر نقشه‌های استعماری نشانگر دقت نظر آنان در فعالیتهای سیاسی است و اینکه آنان چگونه با دوراندیشی به واقعیتهای سیاسی پیرامون خود می‌نگرند. افزون بر اینکه تمامی این رویدادها نشان داد که تا چه اندازه مردم با علمای شیعه در موضعگیریهای ضد استعماری هماهنگی دارند و بدین سان علمای شیعه عناصر سیاسی تأثیرگذار را در اختیار گرفتند و توانستند با موضع تاریخی خود روند حوادث را تحت‌الشعاع قرار دهند.

فصل سوم

فعالیت‌های مسلحانه شیعیان

در

جنگ جهانی دوم



جنگ جهانی اول آغاز مرحله تازه‌ای از فعالیت سیاسی علمای شیعه در رویارویی با طرحهای استعماری به شمار می‌آید. این مرحله دگرگونی فرهنگی بزرگی را در اسلام به وجود آورد و نتایج مهمی را در تمامی ابعاد و مراحل زندگی مسلمانان - از قدرت سیاسی گرفته تا امور شخصی فرد مسلمان - به همراه آورد. این مرحله سرآغاز تهاجم و سلطه فرهنگی غرب بر جهان اسلام و زندگی بر اساس خط مشی غربیان در سرزمینهای اسلامی است؛ آن‌هم با دگرگونیهای سیاسی و اجتماعی که با سرعتی سرسام‌آور به پیش می‌رفت و پیامدهای فراوان و تأثیرگذاری را با خود به همراه داشت.

با وجود این اهمیت استثنایی تهدیدها و مشکلات ناشی از جنگ جهانی و عملی شدن طرحهای استعمارگران، توده‌های مردم واکنش شدیدی از خود نشان نمی‌دادند، فریاد مخالفی به گوش نمی‌رسید و مخالفت قابل توجهی نیز دیده نمی‌شود و خطر تهاجمات بعدی درک نمی‌شد. از این رو واکنش فراگیری از سوی آحاد امت به چشم نمی‌خورد. بدون تردید بی‌ثباتی دولت عثمانی، بر تمام مراحل زندگی اثر گذاشته بود و این نابسامانیها بر جوامع اسلامی تأثیر نامطلوبی نهاد، از این رو میان امت و حکومت فاصله افتاد. پس از آن، قیامی علیه دولت به وقوع پیوست و انجمن اتحاد و ترقی به قدرت رسید و این باعث شد فاصله میان امت

و حکومت بیشتر شود؛ زیرا پیروان این انجمن شیوه‌ای ملی‌گرایانه و افراطی در پیش گرفتند و این مسئله واکنشهایی را که در برابر حکومت مرکزی صورت می‌گرفت، روز به روز بیشتر می‌کرد.

این برهه از زمان در تعیین مرزهای آینده از اهمیت بسیار زیادی برخوردار بود؛ چرا که موضع‌گیریهایی سیاسی در رویکردهای مشخص، اندک اندک خودنمایی می‌کرد، به گونه‌ای که با آغاز جنگ جهانی به مواضع تأثیرگذار بر روند حوادث و رویدادها، تبدیل شد. در آن هنگام گرایشهای مهم و اساسی در کشورهای عربی عثمانی، از مواضعی پراکنده و ناهمگون برخوردار بود و در این میان، ملی‌گرایان به جانبداری از انگلستان علیه دولت عثمانی برخاستند و تشکلهای اسلامی در کنار دولت عثمانی به مخالفت با استعمار انگلیس پرداختند.

در آن روزگار، تشخیص صحیح مواضع، یک تصمیم‌گیری تاریخی به شمار می‌رفت؛ چرا که پیامدهای ناشی از این تصمیم، در آینده می‌توانست بر طرح سیاسی حکومت و چگونگی استقلال اسمی دولت تأثیر به‌سزایی بگذارد.

آن دوران از نظر جهت‌دهی به آینده سرزمینهای اسلامی به ویژه در جزیره‌العرب، عراق و شام، از حساسیت قابل توجهی برخوردار است، زیرا میدان چالش میان طرفهای گوناگون و صحنه تحقق بخشیدن به اصول و رویکردهای فکری و سیاسی آنان به شمار می‌رفت.

این دوران زیر پوشش گسترده‌ای از پژوهشها و مطالعات تاریخی قرار گرفته است. اما موضع شیعیان، در بیشتر موارد، آن‌گونه که باید مطرح نشده و افراد زیادی آن را نادیده گرفتند و به آسانی از آن گذشته‌اند.

در واقع، موضع شیعیان پیش از جنگ جهانی اول، میزان هوشیاری علما و درک عمیق آنان از مسائل گوناگون دنیای اسلامی را نشان می‌داد. از این رو می‌بینیم با وجودی که همواره رابطه میان این علما و دولت عثمانی شکرآب بوده است، اما آنان به جانبداری از این دولت برخاستند.

پشتیبانی علما از دولت عثمانی بر این اساس بود که آنها به زخم اعتقاد به عدم مشروعیت حکومت عثمانی، اذعان داشتند که این حکومت در چارچوب اسلام می‌تواند ملتهای مسلمان را گردهم آورد. از این رو علما به منظور جلوگیری از تجاوزهای فزاینده استعمارگران، چاره‌ای جز پشتیبانی از این حکومت، نداشتند؛ استعمارگرانی که می‌خواستند بر جوامع اسلامی سلطه یابند و خواست و اراده و ارزشهای خود را بر زندگی مسلمانان و واقعیت‌های حاکم بر آن، تحمیل نمایند. این مطلب چیزی است که ما در فصل پیش به آن اشاره کردیم.

تاریخ روابط دولت عثمانی و تشیع در جای‌جای آن نمایانگر ستمی است که حکمرانان عثمانی بر شیعیان روا داشته‌اند. نخستین واکنش فرقه‌گرایانه عثمانیها زمانی روی داد که دولت صفوی در ایران، مذهب شیعه را به عنوان مذهب رسمی کشور اعلام کرد. پس از این جریان، حکمرانان عثمانی به اذیت و آزار شیعیان پرداختند.^۱

سلطان سلیم اول، سیاست ستمگری علیه شیعیان را پیش گرفت. وی آنان را مسلمان نمی‌دانست و آشکارا به جنگ مذهبی با آنان پرداخت.^۲ او از روحانیان دربار خود خواست که حکم تکفیر شیعیان و فتوای قتل آنان را صادر کنند. بر اساس همین فتوا تعداد ۴۰,۰۰۰ نفر از شیعیان به دستور او کشته شدند.^۳

افزون بر این، سلطه پی‌درپی صفویان و عثمانیان بر عراق، شیعه و سنی را در معرض ظلم و ستم متقابلی قرار داد. این وضعیت ناگوار تا خاتمه اشغال عراق از سوی عثمانیها به دست سلطان مراد چهارم در سال ۱۶۳۸ م/ ۱۰۴۸ هـ ادامه یافت. او صرفاً بر اساس انگیزه‌های فرقه‌گرایانه،

۱. صادق نشأت و مصطفی حجازی. صفحات من ایران. ص ۷۹.

۲. محمد محیط طباطبایی. تطور حکومت در ایران بعد از اسلام. ص ۱۹۲.

۳. علی الوردی. لمحات اجتماعیه من تاریخ العراق الحدیث. ج ۱، ص ۴۶.

عراق را به اشغال خود درآورد و جنگ خونینی علیه شیعیان به راه انداخت؛ جنگی که می‌توان گفت یکی از فاجعه‌های تاریخ تشیع به شمار می‌رود،^۱ چراکه در آن ۵۰,۰۰۰ نفر از شیعیان کشته شدند.

داود پاشا در دوران حاکمیت خدیوان در سال ۱۸۲۵ م / ۱۲۴۱ هـ در صدد برآمد عراق را از حکومت مرکزی جدا سازد و آن را به تصرف خود درآورد. اما این اقدام او واکنش مردم کربلا و حله را در پی داشت و به همین خاطر وی به فکر افتاد از آنان - به ویژه از مردم کربلا که در برابر ارتش او مقاومت کرده بودند - انتقامی سخت بگیرد. داود پاشا از سال ۱۲۴۱ تا ۱۲۴۵ هـ کربلا را به محاصره خود درآورد و سرانجام آن را تصرف کرد و با بریدن درختان خرما و بستن آب، مبادرت به کشتار شمار زیادی از مردم کرد و بدین وسیله از این شهر مقدس انتقام گرفت.^۲

شهر کربلا به سال ۱۸۴۲ م / ذی‌قعدة ۱۲۵۸ هـ بار دیگر و این بار از سوی نجیب پاشا مورد یورش قرار گرفت و این زمانی بود که این شهر از گردن نهادن در برابر حکومت ترکها خودداری ورزید. دولت عثمانی، نجیب پاشا را در پیشاپیش سپاهی بزرگ به منظور اشغال این شهر گسیل داشت. این سپاه بزرگ پس از آنکه کربلا را به اشغال خود درآورد، حرمت آن را شکست و بیش از ۲۰,۰۰۰ نفر از مردم این شهر را قتل عام نمود.

چنین وقایع خونینی نمی‌تواند گذرا باشد و در وجدان ملی زخمی عمیق برجای می‌گذارد، به گونه‌ای که از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شود و به فراموشی سپردن آن ناممکن است. وانگهی اختلافهای فرقه‌ای از این فاجعه، واقعیت تازه‌ای را با تمام دردها و رنجهایش پدید می‌آورد؛ به ویژه هنگامی که به رغم جابجایی پادشاهان و حکمرانان،

۱. محمد حسین المظفر. تاریخ الشيعة. ص ۱۱۶.

۲. سلمان هادی الطمعة. تراث کربلاء. ص ۳۷۶.

حالت سلطه‌گرانه در برخوردها فراگیر می‌شود و به شیوه رایجی در حکومت تبدیل می‌گردد، به گونه‌ای که حتی پس از روی کار آمدن انجمن اتحاد و ترقی نیز چنین حالتی تغییر نکرد و همواره شیعیان در محاصره آنان بودند و در معرض فشارها و رفتارهای فرقه‌گرایانه آنان قرار داشتند. با توجه به این واقعیتهای تاریخی، ظاهراً شیعیان می‌بایست در رویارویی با تهدیدهایی که علیه دولت عثمانی صورت می‌گرفت، نقش کمتری داشته باشند؛ اما به هیچ روی این گونه نبود و علمای شیعه پیشگامان فعالیت سیاسی کارآمدی بودند که به منظور پشتیبانی از این دولت در برابر تجاوزها و تهدیدهای استعمارگران انجام می‌شد. آنان فجایع دیروز را به فراموشی سپردند، زیرا در تجاوزهای امروز استعمارگران خطری را احساس می‌کردند که اسلام و مسلمانان را هدف قرار داده بود و این چیزی بود که دولت عثمانی را به گاه آغاز جنگ جهانی اول غافلگیر کرد.

موضع‌گیری علمای شیعه در برابر اشغالگری انگلیسیها

جنگ جهانی اول در اوت ۱۹۱۴ م آغاز شد. در آن هنگام، ترکیه اعلام بی‌طرفی کرد، اما این موضعگیری با فشارهای زیادی روبه‌رو شد تا این کشور نیز وارد جنگ شود؛ به ویژه آن‌که مقاصد واقعی چنین اقتضاء می‌کرد که به منظور اجرای طرح استعمارگران، این جنگ بر ترکیه نیز تحمیل شود. این مقاصد و انگیزه‌ها با تمایل سرکش رهبران انجمن اتحاد و ترقی مبنی بر وارد شدن به جنگ در کنار آلمان، درهم آمیخت. به زعم این رهبران، پیروزی آلمان در جنگ، امری حتمی و تردیدناپذیر بود و تنها ضمانت برای در امان ماندن ترکیه از طمع‌ورزیهای روسیه، هم‌پیمانی این

کشور با آلمان خواهد بود.^۱ آنان گمان می‌کردند اگر چنین کاری صورت پذیرد و ترکیه وارد جنگ شود، موفق خواهد شد مجد و عظمت خود را بازیابد و پیروزمندانه و سرافراز جنگ را به پایان برد.^۲

البته آلمان در ابتدای امر به مشارکت دادن دولت عثمانی در جنگ چندان تمایلی نداشت، چراکه پایان جنگ را به سود خود می‌دید و دلیلی برای مشارکت عثمانیها در غنایم و دستاوردهای جنگ وجود نداشت. فون ونگنهایم، سفیر آلمان اظهار می‌دارد:

آلمان می‌خواست جهان اسلام را علیه مسیحیت بشوراند. یعنی به فکر این بود که جنگی مذهبی، به منظور بیرون راندن فرانسه و انگلیس از مستعمرات اسلامی خود مانند هند و مصر و الجزایر و... به راه اندازد. ترکیه به تنهایی از اهمیت خاصی برخوردار نیست. ارتش این کشور ضعیف است و ما از آن انتظار نداریم کار مهم و درخور توجهی در میدانهای جنگ انجام دهد. البته ما در این کشور چیزی جز جهان اسلام، سراغ نداریم و چنانچه بتوانیم افکار عمومی مسلمانان را علیه انگلیس، فرانسه و روسیه برانگیزیم، خواهیم توانست آنان را در کوتاهترین زمان ممکن به درخواست صلح واداریم.^۳

در اواخر اکتبر ۱۹۱۴ م، روسیه، فرانسه و انگلیس علیه دولت عثمانی اعلام جنگ دادند^۴ و این چنین مرحلهٔ چیرگی واقعی استعمار بر سرزمینهای اسلامی آغاز شد.

پیش از اعلام جنگ، بریتانیا اقدامات خود را در فراهم کردن مقدمات

۱. توفیق برو. العرب و الترك فی العهد الدستوری العثماني. ص ۴۹۸.

۲. محمد طاهر العمری. تاریخ مقدرات العراق السیاسیة. ج ۱، ص ۶۸.

۳. علی الوردی. لمحات اجتماعية من تاریخ العراق الحدیث. ج ۴، ص ۲۰.

۴. عباس العزاوی. تاریخ العراق بین احتلالین. ج ۸، ص ۲۵۴.

لازم برای حمله به منطقه خلیج فارس، از راه امضای چند توافقنامه با شیخ مبارک، شیخ خزعل و عبدالعزیز بن سعود، کامل کرد.^۱ اما این کشور با یک معضل روبه‌رو بود و آن موضع علمای شیعه در برابر اشغال عراق بود. چه آنکه بریتانیا می‌دانست علمای شیعه به هیچ روی اشغال عراق از سوی بریتانیا را نخواهند پذیرفت و این مسئله از نحوه اتخاذ مواضع آنان در برابر اشغال سرزمینهای اسلامی از سوی استعمارگران و همچنین از راه رویارویی آنان با هرگونه اقدامی از سوی استعمارگران علیه موجودیت سیاسی مسلمانان، آشکار شده بود. این مطلب چیزی است که سفیر انگلیس در استانبول، در نامه‌ای به وزیر امور خارجه کشور خود، به تاریخ ۲۵ سپتامبر ۱۹۱۴ م مطرح کرده است و در آن می‌نویسد:

نماینده کنسولگری انگلیس در شهرهای مقدس شیعه باید بر مجتهدان تأثیر گذارد و آنان را به گونه‌ای زیرکانه و هوشمندانه به سمت ما جذب کند.^۲

گرچه این تلاش بر موضعگیری شیعیان تأثیر چندانی نداشت و بلافاصله در پی تهاجم انگلیس به عراق، علمای شیعه اعلام جهاد دادند.

اعلام جهاد

پیش از اعلام جنگ از سوی انگلیس علیه دولت عثمانی، به نیروهای انگلیس در بمبئی دستور داده شد که به سوی آبهای خلیج فارس و

۱. در این باره مراجعه شود به:

- حسین خلف الشیخ خزعل. تاریخ الكويت السياسي؛

- ریاض نجیب الریس. جواسیس العرب؛

- ستیفن همسلی لونکریک. العراق الحديث، من سنة ۱۹۰۰ الی سنة ۱۹۵۰.

۲. غسان البعطیة. العراق... نشأة الدولة. ص ۱۱۶.

سواحل بحرین پیشروی کنند. پس از اعلام جنگ، نیروهای انگلیس در ۱۴ نوامبر ۱۹۱۴ م / ۲۵ ذی‌حجه ۱۳۳۲ هـ به سوی عراق پیشروی کردند و منطقه فاو را به اشغال خود درآوردند.^۱

در روز هفتم نوامبر، دولت عثمانی فرمان جهاد داد، اما این حرکت نتایج مطلوبی در مناطق کشور به دنبال نداشت. در این میان، اقدام علمای شیعه مبنی بر صدور احکام جهاد و وجوب محاربه با انگلیس، دولت عثمانی را به شدت غافلگیر کرد.

روز ۹ نوامبر ۱۹۱۴ م تلگرافی از بصره خطاب به علمای شهرهای مقدس و سایر شهرهای عراق رسید. در این تلگراف که از خطرهای تهدیدکننده بصره خبر داده بود، آمده است:

کافران بصره را محاصره کرده‌اند. همگی زیر رگبار مسلسل قرار داریم. نگران دیگر سرزمینهای اسلامی هستیم. ما را با فرمان دفاع توسط عشایر یاری کنید.^۲

شماری از علمای دین در اولین فرصت نسبت به این خبر واکنش نشان داده و فتوایی مبنی بر وجوب دفاع از کشور و جهاد علیه استعمار انگلیس صادر کردند. آنان نشستی را در مسجد هندی شهر نجف اشرف برگزار کردند و در آن سید محمدسعید حبوبی، شیخ عبدالکریم جزایری و شیخ جواد جواهری به سخنرانی پرداختند و بر وجوب همراهی با حاکمیت اسلامی در بیرون راندن کافران از سرزمینهای اسلامی تأکید ورزیدند.^۳

سیدکاظم یزدی در حرم مطهر حضرت علی (ع) به منبر رفت و طی سخنرانی خود، مردم را به دفاع از سرزمینهای اسلامی فراخواند. وی در

۱. تشارلس طونزند. *مذکرات الفریق طونزند*. ص ۵۱. نویسنده [چارلز تاووزند (م)] در این

کتاب، جزئیات حمله نظامی انگلیس به عراق و روند آن را بازگو می‌کند.

۲. علی الوردی. *لمحات اجتماعية من تاريخ العراق الحديث*. ج ۴، ص ۱۲۷.

۳. همان. ص ۱۲۸.

سخنرانی خود از افراد ثروتمندی که به دلیل ناتوانی جسمی قادر به دفاع از سرزمین خود نیستند، خواست تا به نیازمندان توانا مساعدت مالی نمایند تا آنها از سرزمینشان محافظت کنند.^۱

در کاظمین شیخ محمد مهدی خالصی جنبش جهاد را هدایت می‌کرد^۲ و بر وجوب دفاع از سرزمینهای اسلامی فتوا داد. او رساله‌ای به نام «شمشیر بران در جهاد با کفار»^{*} نوشت؛ همچنین با صدور حکمی بر مسلمانان واجب کرد تا از میان رفتن فتنه کافران، تمام دارایی خود را در راه جهاد هزینه کنند و کسی که از بخشش سرمایه خودداری کند، واجب است به اجبار از او بستانند. افزون بر این نیز سید مهدی حیدری به وجوب جهاد فتوا داد و با تشکیل گروه‌هایی شکوهمندی در حرم مطهر کاظمین، مردم را به جهاد فراخواند.

شیخ محمد تقی شیرازی نیز در سامرا فتوای جهاد با انگلیس را صادر کرد و فرزندش شیخ محمدرضا را برای پیوستن به سید مهدی حیدری رهسپار کاظمین کرد.^۳

فراخوان علمای شیعه به جهاد نشان داد که آنان تا چه اندازه در مورد مرحله‌ای که سرزمینهای اسلامی در آن بسر می‌برد، آگاهانه و هوشیارانه عمل می‌کنند. آنها حمله بریتانیا را بخشی از طرح بزرگ استعمارگران می‌دانستند که از چند سال پیش آغاز شده بود و هدف آن دستیابی به سرزمینهای اسلامی و تجزیه آن به مناطق زیر نفوذ نیروهای استعماری بود.

چنانچه فتوای علمای شیعه مبنی بر وجوب جهاد، دولت عثمانی را

۱. حسن شبر. تاریخ العراق السياسي المعاصر. ج ۲، ص ۱۴۹.

۲. محسن الأمين. أعيان الشيعة. ج ۱۰، ص ۱۵۷.

* «الحسام البتار فی جهاد الكفار» (م).

۳. حسن شبر. تاریخ العراق السياسي المعاصر. ج ۲، صص ۱۴۹ - ۱۵۰.

غافلگیر کرد، اقدام آنان در خصوص رهبری گردانهای مجاهدان و همراهی سریع شیعیان با آنها، هم برای انگلیسیها و هم برای عثمانیها غافلگیرکننده بود.

بدین سان علمای دین در پیشاپیش گردانهای مجاهدان به سوی جبهه‌های نبرد رهسپار شدند. شمار رزمندگان متجاوز از ۴۰,۰۰۰ نفر بود.

در ۱۵ اکتبر ۱۹۱۴ م/ ۲۵ ذی‌حجه ۱۳۳۲ هـ سید محمدسعید حبوبی شهر نجف را ترک کرد و از راه سماوه و ناصریه رهسپار جبهه نبرد شد. در ۱۷ اکتبر، گروه سید عبدالرزاق حلو و به دنبال آنها در ۲۸ اکتبر ۱۹۱۴ م/ ۷ محرم ۱۳۳۳ هـ مجاهدان به رهبری شیخ‌الشریعه اصفهانی، سیدعلی داماد و سیدمصطفی کاشانی و نمایندگان سیدکاظم یزدی که عبارت بودند از فرزندش سیدمحمد، و شیخ محمدحسین کاشف‌الغطاء از راه بغداد حرکت کردند.

در ۲۲ ژانویه ۱۹۱۴ م/ ۴ صفر ۱۳۳۲ هـ، شیخ جعفر شیخ عبدالحسین، شیخ عبدالکریم جزایری، شیخ حسین حلی، شیخ حسین واسطی، شیخ منصور مختصر و بسیاری از علما و طلاب حوزه علمیه نجف، شهر را ترک کردند.^۱

مجاهدان به سه گروه تقسیم شدند: گروه نخست در منطقه قرنه به رهبری سیدمهدی حیدری، شیخ‌الشریعه اصفهانی، سیدمصطفی کاشانی و سیدعلی داماد؛ گروه دوم در هویزه به رهبری شیخ مهدی خالصی و فرزندش شیخ محمد، سیدمحمد یزدی، شیخ جعفر راضی، و سیدکمال حلی؛ گروه سوم در منطقه شعبیه به رهبری سید محمدسعید حبوبی، شیخ باقر حیدر، و سید محسن حکیم.

علمای شیعه تمام تلاش خود را به منظور گسترش محدوده جنبش

۱. حسن الأسدی. ثورة النجف علی الانکلیز. ص ۹۱.

جهادی به کار بستند. در آن هنگام امیرنشین عربستان* از لحاظ نظامی منطقه بسیار مهمی بود. از این رو علمای نجف طی تلگرافی در ۲۲ نوامبر ۱۹۱۴ م/ ۱ محرم ۱۳۳۳ هـ به شیخ خزعل اعلام کردند:

به نام شریعت محمدی بر شماست که بپا خیزید و با نثار جان و مال و دیگر توانمندیهای خود، برای راندن کافران از شهر بصره، با مسلمانان هم صدا شوید. چه این یک دستور دینی است و در این خصوص فرقی میان ایرانی و عثمانی وجود ندارد. با مال و جان خود جهاد کنید تا خداوند توانا شما را یاری دهد.

تلگراف یادشده به امضای شیخ الشریعه (فتح الله) اصفهانی، سید مصطفی کاشانی، میرزامهدی خراسانی، سیدعلی تبریزی، شیخ محمدحسین مهدی، رسید.^۱

همان روز از سوی سیدکاظم یزدی تلگراف زیر خطاب به شیخ خزعل فرستاده شد:

پاسداری از کیان اسلام و دفاع از سرزمینهای اسلامی با مال و جان در برابر یورش کافران، از مهمترین واجبات الهی است. شما در منطقه مهمی از این سرزمین قرار دارید. پس بر شماست تا جایی که می‌توانید از آن دفاع کنید، همچنان که بر تمام عشایری که در آن ناحیه سکونت دارند نیز این امر واجب است؛ و بر شماست این مهم را به گوش آنان برسانید. افزون بر این، همکاری مسلمانان با کافران و پشتیبانی از آنان

* منظور خوزستان است. در زمان صفویه، خوزستان به دو بخش شرقی و غربی تقسیم شد و از دوره شاه اسماعیل یا شاه طهماسب، بخش غربی خوزستان را عربستان نامیدند و به مرور این نام جایگزین خوزستان گردید، ولی در سال ۱۳۰۲ ش مجدداً نام خوزستان متداول شد. (م)

۱. حسن شبر. تاریخ العراق السياسي المعاصر. ج ۲، ص ۱۵۲.

در جنگ با مسلمانان حرام است. من امیدوارم که شما با همت و غیرت، تمام تلاش خود را برای بیرون راندن کافران به کار بندید.

خداوند شما را بر دشمنان پیروز گرداند. ان شاء الله تعالی.^۱

شیخ خزعل بر اساس یک پیمان دوستی با انگلستان ارتباط داشت. در این پیمان، انگلیس متعهد شده بود چنانچه شیخ خزعل دوست انگلیسیها بماند و با مشورت آنها عمل کند^۲، آنان از قلمرو حکومت وی محافظت کنند و استقلال آن را به رسمیت شناسند. همین امر موجب جانبداری شیخ خزعل از انگلستان شده بود.

با توجه به رابطه خوبی که شیخ عبدالکریم جزایری با شیخ خزعل داشت، در صدد برآمد تا او را به حضور در جهاد تشویق کند. از این رو در نامه‌ای از وی خواست که از دولت عثمانی پشتیبانی کند و عشایر را به منظور جهاد با انگلیس بسیج نماید. اما خزعل ضمن اظهار پوزش از اجابت چنین خواسته‌ای، موضع خود را در برابر انگلیس بیان کرد. این امر باعث قطع رابطه شیخ جزایری با شیخ خزعل شد. تکاپوی شیخ خزعل در پایان جنگ به منظور از سرگیری رابطه با وی ره به جایی نبرد و شیخ جزایری در پاسخ دعوت او اظهار داشت: «اسلام ما را از یکدیگر جدا کرد»^۳.

با این حال شیخ خزعل بنا به درخواست سیدکاظم یزدی، به واحدهای مجاهدان اجازه داد از قلمروش عبور کنند.^۴

در اواخر ژانویه ۱۹۱۵ م، نیروهای ترکیه به رهبری توفیق‌بک خالدی

۱. همان. ص ۱۵۳.

۲. حسین خلف الشیخ خزعل. تاریخ الکویت السیاسی. ج ۳، ص ۱۰۱.

۳. علی الوردی. لمحات اجتماعیه من تاریخ العراق الحدیث. ج ۴، ص ۱۴۱.

۴. گفت‌وگو با سیدعبدالمزیز طباطبایی در ۱۴ رمضان ۱۴۱۴ هـ / ۲۴ فوریه ۱۹۹۴ م.

از شهر عماره آمدند و در کرانه رود کرخه در ۲۰ مایلی شهر اهواز مستقر شدند.

به دنبال آن نیروهای مجاهدان به رهبری شیخ مهدی خالصی و فرزندش شیخ محمد، سید محمد یزدی، شیخ عبدالکریم جزایری، و سید عیسی کمال الدین، از راه رسیدند. در پی آن از سوی عشایر، عملیاتی نظامی علیه تأسیسات نفتی انگلیس به اجرا درآمد.^۱

علمای شیعه به بسیج عشایر عراق و پیگیری امور جنبش جهادی پرداختند. در این میان شیخ خیون عبید در شطره از همراهی حرکت جهادی خودداری کرد. سید کاظم یزدی در نامه‌های متعدد از وی خواست به جریان جهاد بپیوندد. از سوی سید، نامه‌ای نیز به عشایر شطره به منظور ترغیب آنان به جهاد نوشته شد و در آن آمده بود:

درود و رحمت و برکات خداوند بر تمامی برادرانم در شطره و پیرامون آن.

بر شما پوشیده نیست که من بارها برای شما و دیگران تلگرافهایی فرستادم و به اندازه‌ای درباره‌ی وجوب جهاد و ضرورت دفاع از سرزمینی که بدان حمله شده، گفته و نوشته‌ام که دیگر قلمم به ستوه آمده و زبانم آشفته گشته است. اکنون بار دیگر اعلام می‌کنم که دفاع از کیان اسلام بر شما واجب است. حال باید دید که از این پس دیگر به چه عذر و بهانه‌ای متوسل خواهید شد! اتقوا الله حق تقاته و لا تموتن الا و اتمم مسلمون.^۲

۱. علی الوردی. همان. صص ۱۴۱ - ۱۴۲.

۲. سند نوشتاری از مجموعه اسناد خطی سید محمد کاظم یزدی که نزد سید عبدالعزیز طباطبایی نگهداری می‌شود.

نسبت به خدا پروا پیشه کنید چنانچه شایسته پروا پیشگی است و نمیرید مگر آن که به اسلام گرویده باشید. قرآن کریم. آل عمران، ۱۰۲. (م)

همچنین از سوی سید محمدکاظم، نامه‌ای به شرح زیر برای شیخ خیون عبید فرستاده شد:

به صاحب هوشیاری فزاینده و خرد جامع، فرزند عزیزمان خیون، که عزتش مستدام و توفیق و احسانش فزون باد. باری، همان‌گونه که به ما و شما خبر رسیده، کافران به سرزمینهای مسلمانان یورش برده و بصره را محاصره کرده‌اند «یریدون ان یطفثوا نور الله بأفواههم و یأبی الله الا ان یتم نوره.»^{*} چنانچه این موضوع واقعیت داشته باشد، شما و تمام مسلمانانی که از شما فرمانبرداری می‌کنند، باید به بصره رهسپار شوید و کافران را از آنجا بیرون برانید. این تکلیف الهی است و هرکس که توان عزیمت به بصره را داشته باشد و با جان و مال و اسلحه و یا نیروهای خود موفق به انجام کاری شود و پیام مرا شنیده باشد، واجب است به آنجا رود. امروز از مسلمانان توانمند هیچ بهانه‌ای پذیرفتنی نیست. همانطور که از دولت و دیگر مسلمانان هیچ‌گونه عذری پذیرفته نمی‌شود و همه باید به دفاع از کیان اسلام بپردازند. خداوند شما و همه مسلمانان را در این راه موفق گرداند و اجر و ثواب نصیبتان سازد. والسلام علیکم و رحمة الله و بركاته.^۱

از سوی سیدکاظم یزدی نامه دیگری به شرح زیر برای شیخ خیون فرستاده شد:

عالی جناب خیون آل عبید، خداوند نگهبانت باد؛ سلام و رحمت و بركات خداوند بر تو.

* (کافران) می‌خواهند نور خدا را با گفتار خود خاموش کنند و خدا نگذارد تا آن که نور خود را در حد اعلای کمال برساند. قرآن کریم: توبه، ۳۲. در اصل سند «لیطفثوا» آمده که غلط می‌باشد. (م)

همانگونه که ما مطلع شدیم و بی‌گمان شما نیز آگاهی یافتید، کافران به سرزمینهای مسلمانان یورش آوردند و بصره را به محاصره خود درآورده‌اند. «یریدون ان یطفثوا نور الله بأفواههم و یأبی الله الا ان یتم نوره ولو کره المشرکون».* چنانچه این موضوع واقعیت داشته باشد، جایز نیست به چیزی جز بیرون راندن کافران بیندیشی. بر شما و همگی مسلمانان که توانایی دفاع دارند و فتوای ما به آگاهی آنها رسیده است، واجب است به گاه هجوم کافران به سرزمینهای اسلامی، به منظور حراست از مرزهای اسلامی عزمشان را جزم و از یاری رساندن به اسلام و مسلمانان بازنايستند.^۱

سیدکاظم یزدی تنها به نوشتن نامه برای شیخ خیون عبید اکتفا نکرد، بلکه از برخی سران عشایر تقاضا کرد هرآنچه در توان دارند به کار بندند تا خیون در پیوستن به حرکت جهادی ترغیب شود.

سید در نامه‌ای به رئیس عشیره زیج در ناصریه، نوشت:

ای عزتمند وارسته و بزرگوار، خداوند عزت را پایدار گرداند
 * آگاهی یافتم که خیون سر ناسازگاری با حاکمیت دارد، حال آنکه در این اوضاع و احوال، حکومت و ملت مسلمان در دفاع از اسلام وظیفه مشترکی دارند؛ چرا که بر مسلمانانی که توانمند هستند واجب است از کیان اسلام دفاع کنند و کافران متجاوز را به عقب رانند. شما به نمایندگی اینجانب موظفید او را از مخالفت با حکومت بازدارید و شرایطی را فراهم نمایید تا او و پیروانش به منظور پاسداری از مرزهای بصره بدانجا عزیمت نمایند و حلقه محاصره کافران را بشکنند. این تکلیفی الهی است، همچنان که بر شما و یارانت واجب است به منظور

* در اصل «لیطفثوا» آمده که غلط می‌باشد. (م)

پاسداری از بصره و دور کردن کافران بدانجا رهسپار شوید. بدین سان اجر فراوان و ثواب شایسته از سوی خداوند بزرگ و عزیز ارمغانتان خواهد بود. بدانید در این راه هیچ گونه بهانه‌ای از شما و هر مسلمان توانایی، نزد خداوند متعال پذیرفتنی نیست. والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته^۱

از سوی سید محمدکاظم یزدی در این خصوص نامه‌های دیگری به سران ناصریه فرستاده شد. سید همچنان موضع شیخ خیون عبید را برای پیوستن به حرکت جهادی و دفاع از میهن اسلامی با دقت زیر نظر داشت. شیخ خیون در توجیه عدم همراهی خود با جریان جهاد اظهار می‌داشت که توانسته است اسلحه‌های فراوانی از ترکها به چنگ آورد و به همین علت مایل به شرکت در جنگ نیست چراکه اگر ترکها به قدرت برسند از او انتقام خواهند گرفت. لیک سید با فرستادن یادداشت به وی اطمینان داد که مورد خشم ترکها قرار نخواهد گرفت.^۲

افزون بر این، سید محمدسعید حبوبی در نامه‌ای که برای شیخ خیون فرستاد، از او خواست که در ناصریه حضور یابد، چراکه وی و پیروانش از سوی حاکمیت مورد عفو قرار گرفته بودند. و این سان شیخ خیون به جنبش جهاد پیوست.^۳

پس از آن‌که خیون عبید مشارکت خود را به منظور دفاع از دولت در برابر تهاجم انگلیسیها آشکار کرد، سید یزدی در نامه‌ای ضمن ستایش موضع او، چنین نوشت:

ای عزتمند وارسته و بزرگوار، جناب والامقام شیخ خیون ارجمند که توفیقاتش روزافزون باد.

۱. همان.

۲. منبع شفاهی: گفت‌وگو با سید عبدالعزیز طباطبایی در ۱۴ رمضان ۱۴۱۴ هـ.

۳. علی الوردی. لمحات اجتماعية من تاريخ العراق الحديث. ج ۴، ص ۲۴۷.

پیوسته مؤید و پیروز باشید و قلب شریعت به خاطر جانبداری شما از اسلام و پاسداری از نوامیس مسلمانان و نگاهبانی از شریعت محمدی (ص) همواره راضی و خشنود باشد. در مسیر جهاد فی سبیل الله شمشیر از نیام کشیده، جان خود را به منظور رضایت او در طبق اخلاص نهاده‌ای، و با این کار خود یاد نیکو و خاطره زیبایی را برای تمامی نسلها بر جای نهادید. آمین به حقانیت محمد (ص) و خاندان پاکش.

باری، من از مردانگی عربی و بیداری اسلامی شما همان‌گونه که انتظار می‌رفت، آگاه شدم. سعی و تکاپوی شما پیوسته از سوی خداوند مشکور باد. خداوند گامهایت را در رویارویی با کافران محکم و استوار سازد و به گاه تقابل پیشقراولان شما با کافران، در دل دشمنان رعب و وحشت اندازد و پیروزی از آن شماست. سوگند که من همواره تو را به خاطر این اقدام دعا می‌کنم و از خداوند مسئلت دارم توسط شمشیرت جان مشرکان ستانده شود و تو را از گناهانت پاک گرداند. این جانب به خاطر آن‌که خداوند متعال مجاهدان را به خیر بشارت داده به شما تهنیت می‌گویم و در غم فقدان عسکر و مطر گرامی، به شما تسلیت می‌گویم و برای شما طول عمر و برای آن دو، نیکبختی ابدی و حیات جاودان آرزو مندم. امیدوارم از سوی من از همگی عشایری که در این راه نیک گام برداشتند و پذیرای سختی‌هایی شدند، سپاسگزاری نمایید. درود و سلام مرا، خود و پیروانت، پذیرا باشید.^۱

جایگاه جهاد در روند جنگ

برخی از پژوهش‌های تاریخی معاصر سعی دارند نقش مجاهدانی را که به منظور دفاع، علیه استعمار انگلیس بپا خاستند، کم‌اهمیت جلوه دهند.

۱. مجموعه اسناد سیدکاظم یزدی که نزد سید عبدالعزیز طباطبایی نگهداری می‌شود.

در این بررسیها، انگیزه حضور مجاهدان در جبهه، دستیابی به غنایم جنگی قلمداد شده است. برخی نوشته‌های دیگر سعی دارند مشارکت علما و مجاهدان در نبرد علیه تجاوز استعمار را یک همراهی حاشیه‌ای و از جنبه نظامی کم‌اهمیت نشان دهند. این تحلیلها از سوی تاریخ‌نگارانی با رویکردهای قومی‌گرایانه در تاریخ معاصر صورت گرفته است.

عده‌ای از این پژوهشگران در صدد برآمدند نقش مراجع و علمای غیرعرب را نادیده بگیرند؛ مراجع و علمایی که ضمن صدور احکام جهاد، به طور مستقیم و یا با اعزام نماینده خود، همچون سیدکاظم یزدی و میرزا محمدتقی شیرازی، در جنگ شرکت کردند. این قبیل تاریخ‌نگاران با این تحلیلها سعی دارند به جنبش جهاد، صرفاً از منظر ملی‌گرایانه بنگرند.

یادآور می‌شود که جنبش جهادی در مدت زمان کوتاهی موفق شد بیش از ۴۰،۰۰۰ نفر از مجاهدان را بسیج نماید. شمار این رزمندگان در مقایسه با نفرات ارتش عثمانی بسیار قابل توجه است. افزون بر این که اقدامات قهرمانانه و عملیات نظامی آنان در بسیاری از صحنه‌های نبرد با موفقیت همراه بود. ایراد اساسی تنها در شیوه مدیریت نظامی ارتش ترکیه و ناتوانی فرماندهان آن در سازماندهی و بکارگیری توان مجاهدان و بهره‌وری از اخلاص آنان در دفاع از کشور اسلامی بود.

شایسته است در اینجا به متن یک سند تاریخی اشاره کنیم و آن نامه شیخ محمدحسین کاشف‌الغطاء به سید محمود یزدی که از جبهه جنگ برای وی فرستاده است. یادآوری می‌شود آن‌هنگام سیدمحمد، فرزند سید محمدکاظم یزدی در جبهه نبرد حضور داشت. کاشف‌الغطاء در نامه خود از موقعیت نظامی و پیروزیهای سخن می‌گوید که مجاهدان توانسته بودند در رویارویی با نیروهای انگلیسی، بدان دست یابند. وی می‌نویسد:

بسم الله الرحمن الرحيم و سلام خداوند بر پیامبر(ص) و اهل بیتش.

برادر عزیز و ارجمند ثقةالاسلام سید بزرگوار سید محمود که عمرش طولانی و جایگاهش استوار باد با تقدیم سلام و عرض ارادت، به استحضار می‌رساند نامه مورخ ۲۴ صفر شما رسید. خداوند را به پاس سلامتی جناب عالی و حضرت آیت‌الله - که سایه‌اش بر مسلمانان مستدام باد - سپاس می‌گویم. ما و حضرت آقای سیدمحمد - ادام‌الله‌علاه - و همه بستگان ایشان در صحت و سلامتی به سر می‌بریم. از دو روز گذشته تاکنون خبر پیروزیهای سپاهیان اسلام و پیشروی آنان در خط مقدم و عقب‌نشینی دشمن دائماً به گوشمان می‌رسد.

همه روزه بر تعداد رزمندگان و توپهایی که به منطقه سرازیر می‌شود، افزوده می‌گردد. مسئولان، علما - به ویژه جناب سیدمحمدعلی - را به ایران فراخوانده‌اند؛ گویا اوضاع در آنجا بحرانی است. چه بسا ناگزیر به عزیمت شوند و چاره‌ای جز این نباشد. از درگاه خداوند متعال آنچه خیر و صلاح است مسئلت داریم. ان‌شاءالله...^۱

مقاومت و پایداری مجاهدان در برخی از درگیریهای نظامی میان سپاهیان انگلیس و عثمانی کارساز بود و تأثیر قابل توجهی از خود برجای نهاد.

در ۲۰ ژانویه ۱۹۱۵ م / ۴ ربیع‌الاول ۱۳۳۳ هـ نیروهای انگلیسی منطقه روطه که در پانزده کیلومتری شمال قرنه قرار داشت را مورد تهاجم شدید و گسترده‌ای قرار دادند. مجاهدان به رهبری سید مهدی حیدری، چادرهایشان را در خط مقدم جبهه و در نزدیکی مواضع انگلیسیها برپا کردند. انگلیسیها مواضع سپاه اسلامی را زیر آتش شدید توپخانه خود گرفتند به گونه‌ای که ترکشهای آن در اطراف چادرهای پباداشته شده

نیروهای سید حیدری می افتاد. برخی اطرافیان سید مهدی حیدری به وی پیشنهاد دادند چادرها را ترک کنند و از مواضع خود عقب نشینی نمایند. اما سید نه تنها با این پیشنهاد مخالفت کرد بلکه اصرار ورزید در آنجا بماند. به گفته وی:

اگر چادرها را ترک کنیم، روحیه سپاهیان ضعیف می شود و ممکن است چنین تصور نمایند که ما از مواضع خود عقب نشینی کرده ایم و این باعث تضعیف توان و فروپاشی قدرتشان می گردد. این چادرها باید نمایانگر اقتدار سپاه و پرچم اسلام و هیبت مسلمانان، و عامل وحشت و هراس کافران باشد.^۱

سید مهدی نه تنها به این امر اکتفا نکرد، بلکه در صدد برآمد تا بیش از پیش مجاهدان را به مقاومت و پایداری فراخواند.

انگلیسیها با تمام توان در صحنه کارزار حضور داشتند و با آتش سنگین توپخانه خود، به مواضع سپاه اسلام حمله ور می شدند. شدت و گستردگی حملات به گونه ای بود که سلیمان عسکری، فرمانده عثمانیها زخمی شد و متعاقب آن افسران ترک به فکر عقب نشینی افتادند، اما ایستادگی و مقاومت سید مهدی حیدری و گردانهای مجاهدان، آنان را به ادامه دفاع واداشت تا این که سرانجام این درگیری با پیروزی سپاه اسلام به پایان رسید و نیروهای انگلیسی ناگزیر به عقب نشینی شدند.^۲

همی، در جریان نبرد شعبیه به تاریخ ۱۲ آوریل ۱۹۱۵ م / ۲۷ جمادی الاول ۱۳۳۳ هـ و پیش از آن، حضور علما و گردانهای مجاهدان به

۱. احمد الحسینی. الامام الثائر السید مهدی الحیدری. صص ۴۰ - ۴۱. مؤلف اثر درباره جزئیات این رویداد و شگفتی رهبران ترک از سید حیدری - که بیش از هشتاد بهار را پشت سر گذارده بود - سخن می گوید.

۲. همان. ص ۴۲.

رهبری سید محمدسعید جبویی مؤثر و کارساز بود.

منطقه شعیبه در ۹ مایلی جنوب شرقی بصره قرار دارد. این منطقه محل استقرار نیروهای انگلیسی بود که در اطراف آن استحکامات دفاعی ایجاد کرده بودند. بر اساس طرح عملیاتی سلیمان عسکری، فرمانده عثمانیها، قرار بود از قلب منطقه شعیبه حمله‌ای صورت گیرد و نیروهای نظامی درهم کوبیده شوند و در این میان مجاهدان نیز از سمت چپ و راست منطقه وارد عمل شوند. اما رهبران مجاهدان بر این باور بودند که تهاجم به شعیبه نتایج مورد نظر را به دست نخواهد داد، چراکه انگلیسیها در این منطقه استحکامات دفاعی ایجاد کرده بودند. افزون بر این که افسران آلمان نیز همین پیشنهاد را به سلیمان عسکری ارائه دادند،^۱ اما او توجهی به این پیشنهادها و اظهارنظرها نکرد و بر تحقق نقشه عملیاتی خود اصرار ورزید.

زدوخورد میان دو طرف به شدت بالا گرفت و تلفات زیادی برجا نهاد، به گونه‌ای که هر دو طرف ناگزیر شدند از سلاحهای سرد استفاده کنند و به نبرد تن به تن برخیزند. در جریان نبرد، مجاهدان و ارتش عثمانی، رشادتهای زیادی از خود نشان دادند.

در سومین روز جنگ، انگلیسیها تصمیم به عقب‌نشینی گرفتند. به دستور فرمانده انگلیسی، مجروحان به پشت جبهه منتقل شدند تا زمینه عقب‌نشینی فراهم شود. در این هنگام ترکها نیز تصمیم به عقب‌نشینی گرفتند.^۲ با این‌کار نتیجه جنگ به کلی تغییر یافت. ارزیابی نادرست فرماندهی ارتش عثمانی موجب شد تا انگلیسیها که وادار به عقب‌نشینی شده بودند، به سان فاتحان از جنگ خارج شوند.

با وجود اخلاص و موضعگیریهای دلیرانه مجاهدان، فرماندهان ترک

۱. محمدطاهر العمری. تاریخ مقدرات العراق السياسية. ج ۱، ص ۱۰۶.

۲. علی الوردی. لمحات اجتماعية من تاريخ العراق الحديث. ج ۴، ص ۱۴۹.

در بیشتر اوقات رفتار شایسته‌ای با آنان نداشتند. برای نمونه یکی از فرماندهان ترک به نام احمدبک اوراق خطاب به مجاهدان گفت:

اگر موفق به چیرگی و فتح در شعیبه و بصره شویم، وظیفه دیگری فراروی ما خواهد بود و آن همانا تصرف و سلطه کامل بر عراق، به ویژه رود فرات در درجه نخست و عشایر رود دجله در مرتبه بعدی است، چه آنکه آنان خائن‌اند.

شیخ بدر الرمیض رئیس بنی مالک در پاسخ به او اظهار داشت:

شما به اسلام خیانت کردید. صف‌آرایی و جناح‌بندی شما علیه اعراب، گواه صحت گفتار من است. از این پس جنگیدن با شما اولویت دارد از آنان که هم‌اکنون سرگرم پیکار با آنان هستیم و اگر فتوای علمای ما نبود ما را در صحنه‌های نبرد مشاهده نمی‌کردید.^۱

ره‌آورد نبرد شعیبه در روحیه مجاهدان تأثیر عمیقی برجای نهاد. همین پیکار، ارتحال سید محمدسعید حبوبی را موجب شد؛ چرا که وی شاهد شکستی بود که می‌توانست پیروزی بزرگی بر انگلستان به شمار آید و چنانچه ارزیابی نادرست و فرماندهی غلط عثمانی در عملیات جنگی نبود، سیمای غالب و مغلوب با یکدیگر جابجا نمی‌شد. برخورد و رفتار ترکها با مجاهدان و تکاپوی علمای شیعه آن‌هم در شرایط دشوار جنگی به هیچ وجه مناسب نبود. با وجود این، علما در رویارویی با استعمار انگلیس از هیچ کوششی دریغ نورزیدند؛ چرا که به اعتقاد آنان خطر استعمارگران که سرزمینهای اسلامی را هدف قرار داده بودند، جدی بود.

۱. فریق المزهر الفرعون. الحقائق الناصعة فی الثورة العراقية لسنة ۱۹۲۰ و نتائجها. ج ۱.

علما و مجاهدان به منظور فراهم کردن هزینه‌های جهاد، از امکانات شخصی خود بهره می‌بردند. این موضوع گواه خوبی است که آنها تا چه اندازه با جنبش جهاد همکاری داشتند و عمیقاً ضرورت رویارویی با استعمار انگلیس را درک کرده بودند. یادآور می‌شود که از سوی فرماندهی عثمانی مبلغ هزار لیره به سید حبیبی داده می‌شود تا او آن را در امور شخصی و جهادی هزینه کند، اما وی ضمن عدم پذیرش این مبلغ اظهار می‌دارد:

من وظیفه دارم از جان و مال خود بگذرم. اگر سرمایه‌ام پایان یابد، نوبت به جانم می‌رسد. شما مرا سربازی مانند دیگران به شمار آورید. آنچه آنها می‌خورند و می‌آشامند، من نیز می‌خورم و می‌آشامم و جهاد با نفس برتر است. نه، نه، هرگز حاضر به پذیرش حتی یک درهم نیستم. فرمانده سپاه به چگونگی هزینه آن آشنایی فزونتتری دارد؛ و به احدی رخصت نمی‌دهم باب گفت‌وگو در این باره را با من بگشاید.^۱

افزون بر این، از سوی حکومت عثمانی، مبلغ ۵,۰۰۰ لیره طلا به منظور کمک به جنبش جهادی در اختیار وی قرار می‌گیرد، اما او از پذیرش آن سرباز می‌زند و اظهار می‌دارد:

هنوز پول در اختیار دارم، هرآینه اگر تمام شود من نیز مانند مردم عادی هستم، همچون آنان می‌خورم و می‌آشامم.^۲

سید مهدی حیدری نیز حاضر به پذیرش کمک مالی عثمانیها نشد. وی فرماندهی مجاهدان را در خطوط مقدم جبهه برعهده داشت^۳ و از

۱. همان، ج ۱، ص ۳۹.

۲. علی الخاقانی. شعراء الغری. ج ۹، ص ۱۵۰.

۳. احمد الحسینی. الأمام الناصر السید مهدی الحیدری. ص ۴۴.

اموال شخصی خود در جنبش جهادی بهره می‌برد. حضور مجاهدان عراقی اعم از مردان عشایر و دیگران در جبهه‌های نبرد زیر فرماندهی علمای دین، بیداری و هوشمندی شیعیان را در تشخیص خطری نشان می‌داد که از سوی نیروهای استعمارگر متوجه جهان اسلام بود. چنین موضعی طی سالهای ۱۹۱۱ - ۱۹۱۲ م آن هنگام که روسیه، شمال ایران و ایتالیا، لیبی را به تصرف خود درآوردند، مشاهده می‌شود. علمای دین و شیعیان فقط از منظر اسلامی به این رخداد می‌نگریستند. این مسئله از راه پرداختن مراجع دینی غیرعرب به مسائل و مشکلات عربی و نیز از راه لیبیک‌گویی عشایر عرب به فتوهای مراجع ایرانی و پیروی از آنان - به گونه‌ای مستقیم - آشکار می‌گردد. در اینجا به منظور روشنگری و تأیید این مدعا به دو سند تاریخی اشاره می‌شود:

سند نخست

نامه‌ای است که محمد حمزه، فرمانده سپاه منتفک، به سیدکاظم یزدی نوشته و در آن اظهار می‌دارد که دستورات پیشین او را درباره رسیدگی به امور مجاهدان، مطمح نظر قرار داده است و افزون بر این سید را از حرکت داوطلبانه‌ای آگاه می‌کند که زیر تأثیر فتوای او به منظور رویارویی با انگلیس به راه افتاده بود. وی در این نامه می‌نویسد:

گرامی سرور و پیشوایمان، خدمتگزار شرع شریف، مایه افتخار علما و صاحب فضیلت، سیدکاظم یزدی که خداوند موفّقش دارد و او را حفظ و حمایت کند به حق پروردگار کعبه.

با احترام به پیشگاه شریفتان، نامه جناب‌عالی با کرنش و فروتنی دریافت شد و ما را خشنود کرد. از رهنمودهای ارزشمندتان بسیار سپاسگزاریم. مفاد آن باعث برانگیختن شور و اشتیاق و احساسات ما به منظور دیدار حضرت‌عالی شد. از خداوند متعال خواهانم که سعادت دیدارتان را ارزانی دارد و با

این کار به آرزوهایمان تحقق بخشد.

شما از یک سو درباره ذخایر و مهمات سخن گفتید و به کارگیری آن را از وظایف جنگی ما دانستید. دستور شما مورد اطاعت ماست و انجام آن از واجبات الهی است، اما این ذخایر در زمان پیشینیان مورد تصرف قرار گرفت و از این رو از شما می خواهیم در این باره گذشت کنید، چرا که سعی داریم بدان نپردازیم. از سوی دیگر نیز درباره مسائل جهادی سخن گفتید؛ الحمدلله طی چند روز گذشته ۹,۰۰۰ مجاهد و ۲,۰۰۰ سوار از مرکز گردان سپاه، رهسپار مناطق جنگی شدند. عشایر فراوانی از جای جای کشور با شور و شوق زایدالوصفی همچنان در راهند و ما آنها را به مناطق مورد نیاز اعزام می کنیم. این همه ثمره سخنان تأثیرگذار و فتوهای جناب عالی است که تا اقصی نقاط جهان اسلام انتشار یافته است. ما نیز از مضمون تلگرافهایی که به دستمان رسیده دریافتیم که قرنه توسط سپاهیان ظفرمند و مجاهدان ما بازپس گرفته خواهد شد. از محضر تان التماس دعا داریم و از خداوند عزوجل برای شما طول عمر خواهانیم و آرزو مندیم باری تعالی بر شما و افرادی چون شما بیافزاید و شما را تا پایان عمر به عنوان حجت و نماد اسلام و مایه رحمت و بردباری و برکت برای ما حفظ فرماید.

۲ ربیع الاول ۱۳۳۳ هـ، فرمانده گردان متفک^۱

سند دوم

نامه ای است از جبهه های جنگ برای یکی از فرزندان سید کاظم یزدی که فرستنده در آن فرمانبرداری مجاهدان از دستورات سید محمد، فرزند سید کاظم یزدی را اعلام می دارد؛ و در آن آمده است:

۱. مجموعه اسناد خطی سید کاظم یزدی که نزد سید عبدالعزیز طباطبایی نگهداری می شود.

همان‌گونه که آگاهی دارید سرورمان جناب حجت‌الاسلام سیدمحمد و همگی همراهان او در کمال تندرستی به سر می‌برند. در این مدت ما و سپاهیان ظفرمند به همراه مجاهدان در خدمت او بوده‌ایم و همگی در مکانی مستقر شده‌ایم که تا ناصریه* سه ساعت فاصله دارد. ما نیروهای آماده‌ای در اختیار داریم و مناطق ناصریه، چعب و نیز باویه در این راه اشتیاق فراوان از خود نشان می‌دهند و بی‌صبرانه منتظر فرامین حجت‌الاسلام می‌باشند. اما دشمن زبون در کرانه کارون در ناصریه زمینگیر شده است و در این مدت جز رویارویی اولیه، اتفاق دیگری میان ما روی نداده است. علت اصلی این که سپاه ما و مجاهدان به دشمن یورش نمی‌برند، این است که جناب حجت‌الاسلام می‌خواهد تا آنجا که ممکن است احتیاط نماید تا مبدا مسلمانی در این منطقه آسیب پذیرد. مجاهدان و سپاهیان همگی گوش به فرمان او هستند و به هیچ روی با وی مخالفت نمی‌کنند، حال آن‌که او با احتیاط و سنجیده عمل می‌کند. به یاری خداوند در آینده‌ای نزدیک شما را به پیروزی قاطع نوید خواهیم داد و به امید خدا پیروزی از آن ما خواهد بود و این مهم به برکت دعای حضرت آیت‌الله - دام‌ظله - دست یافتنی است و به هیچ وجه جای نگرانی نیست.^۱

بدون تردید انگیزه اصلی همکاری عشایر عراقی و دیگر شیعیان با علمای دین در این جنبش و رویارویی آنان با استعمار انگلیس، همانا

* منظور اهواز است. اهواز در زمان ساسانیان به نامهای هرمز اردشیر، رام‌شهر، و شهرام، نامبردار بود. اعراب آن را به اهواز بدل کردند. در زمان ناصرالدین‌شاه آن را ناصر و ناصریه نامیدند. در شهریور ۱۳۱۴ به موجب تصویب‌نامه هیئت وزیران نام ناصری رسماً به اهواز تغییر یافت. (م)

۱. مجموعه اسناد خطی سیدکاظم یزدی که نزد سید عبدالعزیز طباطبایی نگهداری می‌شود.

اسلام است. البته رهبران عثمانی نتوانستند از نیروهای مردمی و اخلاص شیعیان در این درگیری به طور شایسته بهره‌برداری کنند. سوءمدیریت عثمانیها عامل مهمی در برهم خوردن موازنه جنگ به شمار می‌رفت. برای نمونه پس از نبرد شعیبه که علما و مجاهدان در آن سنگ تمام گذاشتند، شهرهای شیعه‌نشین از سوی حاکمیت عثمانی مورد تعرض قرار گرفت و به بهانه یافتن فراریان از خدمت نظام، اقدامات ستمگرانه‌ای به اجرا درآمد و سربازان ترک دست به کارهای ناروایی زدند که باعث خشم مردم شد به گونه‌ای که در شهرهای شیعه‌نشین، شورشهای محلی زیادی بروز یافت که ترکها با به‌کارگیری زور و اقتدار نظامی مبادرت به سرکوب آن کردند.

البته این اقدامات، موضع علمای شیعه را تغییر نداد. آنان به روش خود در دفاع از سرزمینهای مسلمانان در برابر تجاوز استعمارگران انگلیسی، ادامه دادند و بار دیگر به درخواست دولت عثمانی در نوامبر ۱۹۱۵ م / محرم ۱۳۳۴ هـ مسلمانان را به جهاد فراخواندند. حکومت عثمانی پس از آن‌که به میزان تأثیرگذاری شیعیان بر روند جهاد مسلحانه علیه استعمار انگلیس آگاهی یافت، به این فراخوان صبغه‌ای شیعی داد و «پرچم شریف علوی» را به عنوان شعار برگزید و خبرهای مربوط به آن را در شهرهای شیعه‌نشین منتشر کرد.^۱ شیعیان این بار نیز با تمام توان در صحنه حضور یافتند و علما پیشاپیش مجاهدان رهسپار مناطق جنگی شدند.

موضع علمای شیعه در جریان جنگ جهانی اول، تجربه پرباری را در تاریخ اسلامی معاصر رقم زد و از نقش عامل اعتقادی در موضعگیری استوار علما در برابر رویدادهای سیاسی پرده برمی‌دارد و این از ویژگیهای تاریخ تشیع در مراحل گوناگون تاریخ به شمار می‌آید.

۱. علی الوردی. لمحات اجتماعیه من تاریخ العراق الحدیث. ج ۴، ص ۲۳۳.

فصل چهارم

قیام نجف

(۱۹۱۸)

نگرشی نو به موضوعگیریهای

سید محمد کاظم یزدی

دربارهٔ سید محمدکاظم یزدی شک و تردیدهایی پدیدار و تهمت‌های فراوانی مطرح شده است؛ توگویی که تهمت زدن در خصوص موضع وی در برابر انگلیس، لازمهٔ پژوهش‌های تاریخی است! شاید تشخیص موضع حقیقی دربارهٔ نوع همکاری بی‌طرفانه و یا خصمانهٔ او با انگلیس، فراز حساسی را در تاریخ معاصر عراق و یا تاریخ تشیع، رقم زده باشد. آنچه ما را به بیان این مسئله فرامی‌خواند، این است که ارزیابی ما دربارهٔ پژوهش‌ها و مباحث آینده براساس دیدگاه‌های پیشین و کنونی خواهد بود و به نتایج ازپیش آماده در ارزشیابی سیدمحمدکاظم استناد خواهیم کرد. تعیین موضع شخصیت تاریخی و داوری در مورد آن، موضوع بسیار حساسی است که جنبه‌های ادبی و اخلاقی از ابعاد این‌گونه شخصیت به شمار نمی‌رود؛ چراکه متهم در پناه تاریخ است و برای داوری و صدور حکم تاریخی در مورد او، بیش از هرچیز به بی‌طرفی و واقع‌گرایی نیازمندیم. بنابراین به منظور اظهار نظر و صدور حکم تاریخی در مورد شخصیتی از شخصیت‌های گذشته، نمی‌توان نسبت به اصول ثابت زیر بی‌توجه بود:

۱. زمان گذشته و ساختار آن با زمان حال تفاوت دارد، و بر این اساس نمی‌توان از عرف حال وسیله و ابزاری برای ارزشیابی گذشته و تفسیر رویدادهای آن بهره گرفت؛ زیرا این روش به نتایج و احکامی منتهی

می‌شود که در واقع دور از حال و هوای تاریخی است و بر اساس ساختار کنونی وقایع و رخدادها بوجود آمده است. از این رو، باید به رویدادهای گذشته از بعد تاریخی آن نگریسته شود. بر این اساس که این رویدادها به مرحله‌ای از زمان گذشته پیوند دارد که از شرایط، فضا و عوامل خاص خود بهره‌مند است.

۲. ثبت وقایع تاریخی نمی‌تواند از دقت و استناد کاملی برخوردار باشد، هرچند تلاشهایی که در این امتداد صورت می‌پذیرد، بسیار فراوان و چشمگیر باشد؛ زیرا موضع تاریخی متشکل از دو عنصر اساسی یعنی عمل و انگیزه است. چنین می‌نماید که بتوان عمل تاریخی را با دقت مورد تجزیه و تحلیل قرار داد، اما انگیزه تاریخی را نمی‌توان این‌گونه مورد ارزیابی قرار داد و به هیچ روی نمی‌توان به نتیجه قطعی و نهایی رسید که انگیزه را نیز دربر گیرد، تا از این رهگذر نتیجه تاریخی انکارناپذیری را رقم زند حتی اقرار و اعتراف شخصی نیز - که سند تاریخی بسیار معتبری به حساب می‌آید - گاهی اوقات نمی‌تواند به عنوان یک اصل مسلم و انکارناپذیر مطرح شود؛ چرا که اقرار و اعتراف می‌تواند عمل تاریخی آشکاری برای انگیزه‌ای ناشناخته و پیچیده باشد.

برای نمونه ملاحظه می‌کنیم که در مورد صدور حکم نهایی و مورد اتفاق درباره شخصیت سید جمال‌الدین افغانی، دیدگاههای متفاوتی وجود دارد. این در حالی است که در مورد جزئیات زندگی او ماده تاریخی فراوانی وجود دارد و حتی سیدجمال نیز دستنوشته‌های فراوان از خود برجای گذاشته است. با وجود این پژوهشگران نتوانستند به نتیجه‌ای قطعی و انکارناپذیر برسند که شخصیت سیدجمال را به طور واقعی آشکار سازد و یا دست‌کم به جایی برسند که دیدگاههای متفاوت در آن، به هم نزدیک شود. برخی تمام سعی خود را به کار بسته‌اند تا وارستگی و علاقه او را به اسلام به اثبات رسانند و عده‌ای نیز اصرار دارند او را به عنوان چهره‌ای مخالف و دشمن اسلام معرفی کنند و در این

کشاکش، ماده تاریخی توانسته است موضع درست و نهایی را مشخص کند.

منشأ اختلاف نظری که در مورد شخصیت سید جمال وجود دارد، اختلاف نظر در تفسیر انگیزه‌های حرکت اوست؛ حرکتی که سرشار از رویدادهای تاریخی تأثیرگذار بود و پهنه جغرافیایی گسترده‌ای را دربر می‌گرفت. از این رو، شکل اساسی به درک و شناخت انگیزه شخصی سید جمال برای انجام اقدامات تاریخی، محدود می‌شود و تا زمانی که این مشکل به قوت خود باقی است، نمی‌توان موضع تاریخی زندگی سید جمال‌الدین افغانی را به طور کامل باز شناخت.

چنانچه به جز سید جمال به شخصیت دیگری همچون عبدالحمید دوم، سلطان عثمانی که از جایگاه رسمی شناخته شده تری برخوردار است بپردازیم، درمی‌یابیم که حتی این اختلاف در ارزشیابی چنین شخصیتی هم وجود دارد و این در حالی است که اسناد تاریخی فراوانی درباره زندگی او، از آغاز تولد تا هنگام مرگ، در دسترس است. گروهی او را خودرأی و فریبکار می‌پندارند و عده‌ای وی را خردمندی مخلص. بنابراین کارکرد تاریخی آشکار است ولی در تفسیر و تبیین انگیزه، اختلاف نظر وجود دارد، همین مسئله است که مورد تجزیه و تحلیل و مناقشه قرار می‌گیرد.

۳. مواضع تاریخی فراوان وجود دارد که به افرادی نسبت داده می‌شود، اما این مواضع در واقع، ارتباطی به این افراد ندارد. از این رو می‌بینیم گاهی قهرمانی تاریخی سر برمی‌آورد که به دلایل گوناگون در مورد او چیزی در تاریخ نیامده است که البته ممکن است برخی از این دلایل، ناخودآگاه و بی‌غرض باشد. گاهی نیز رویدادها و وقایع، کسی را بدون خواست و اراده خود - به اوج موضع‌گیری تاریخی می‌رساند که مقدمات این کار را دیگران فراهم می‌نمایند. چنین حالتی در تاریخ ملتها فراوان یافت می‌شود و بسیار دیده شده است که تاریخ به عده‌ای عنایت و

توجه خاصی داشته و دیگران را مورد بی‌مهری قرار می‌دهد. در این امتداد، با ثبت روزانه حوادث تاریخی روپرو می‌شویم، زیرا در موارد زیادی چنین چیزی وجود ندارد که شخصیت مور نظر، در مراحل حساس زندگی خود از پوشش تاریخی برخوردار باشد، به ویژه هنگامی که این شخصیت در جایگاه برجسته خود به دستگاه حکومت وابسته نباشد. منشأ بیشترین آگاهیهای تاریخی ما، تاریخ رسمی است که معمولاً رخدادهای روزمره و تاریخی مردم در آن ثبت نمی‌شود، بلکه این حوادث بعدها نوشته می‌شود و به همین خاطر میزان قابل توجه آن به نقل قول از دیگران اختصاص دارد. بدون شک چنین مسئله‌ای حقایق مهمی را از میان می‌برد و رویدادهای زیادی را دیگرگون می‌سازد که البته ممکن است در این میان هیچ‌گونه قصد و نیتی در کار نباشد. این مسئله، به طور کلی مشکل تاریخ است.

در تاریخ، پیش آمده است که نویسنده‌ای مشاهدات خود را از محیطی که در آن می‌زیسته به رشته تحریر درآورده، اما به خاطر محدودیت تحرک و نابسامانی اوضاع، چشم بر محافل دیگر فرو بسته است. از این رو، رویدادی را به تصویر کشیده و رخداد دیگری را نادیده گرفته و چه بسا آن را دیگرگون جلوه داده است. این حالتی تاریخی است که ریشه‌هایی کهن دارد و تاکنون ادامه پیدا کرده و از این پس نیز ادامه خواهد داشت. زیرا به طبیعت انسان و خصوصیات فردی، اجتماعی و سیاسی او ارتباط پیدا می‌کند.

صرف نظر از ارزشیابی، به نمونه‌ای اشاره می‌کنیم که به طور مستقیم با موضوع ما درباره سید محمد کاظم یزدی در ارتباط است. نویسنده‌ای ایرانی به نام نظام‌الدین زاده، رویدادهای مربوط به اشغال ایران را از سوی روسیه در سال ۱۹۱۱ م - که ما در فصل دوم از آن سخن گفتیم - به رشته تحریر درآورده است. کتاب او که به زبان فارسی است و «هجوم روس به ایران و اقدامات رؤسای دین در حفظ ایران» نام دارد، در چاپخانه الآداب

بغداد در سال ۱۳۳۱ هـ / ۱۹۱۲ م در ۲۸۷ صفحه در قطع وزیری به چاپ رسید. وی در این کتاب، متن تلگرافها و اعلامیه‌ها و تصمیم‌گیریهای علمای شیعه در جلسه‌ها را در این دوران ثبت کرده است، اما با وجود این از روابط نابسامان میان گروه شیخ کاظم خراسانی و گروه سید محمدکاظم یزدی تأثیر پذیرفته است. زیرا او خود از هواداران گروه شیخ کاظم خراسانی بود و از همین رو مواضع سید محمدکاظم را نادیده گرفته است و حتی سعی دارد آن را مخالف با حقیقت جلوه دهد. چه آنکه او تأکید می‌نماید که سید محمدکاظم قصد ندارد برای پیروزی ملت ایران پادرمیانی کند و او با سایر علمای شیعه در این خصوص مخالف است. این در حالی است که سید محمدکاظم یزدی فتوای وجوب دفاع از ایران و طرابلس غرب را در برابر استعمار روس، بریتانیا و ایتالیا صادر کرد و ما متن فتوای او را در فصل دوم همین کتاب آوردیم.

کسی که کتاب نظام‌الدین‌زاده را بخواند، بی‌آنکه از مواضع سید محمدکاظم آگاهی داشته باشد، زیر تأثیر قرار می‌گیرد و از سید روی‌گردان می‌شود. به ویژه آنکه کتاب یادشده نخستین اثری است که به سید محمدکاظم حمله‌ور شده است و پس از آن به منبع تاریخی مهمی تبدیل شده که شمار زیادی از پژوهشگران ایرانی به هنگام بررسی رویدادهای آن دوران، بدان استناد کرده‌اند.

بنابراین، هنگام ارزشیابی شخصیت‌های تاریخی، ناگزیر باید اصول ثابت پیشین را مدنظر قرار داد و این اصول و دیدگاههای ثابت در موضوع مورد نظرمان در خصوص ارزشیابی سید محمدکاظم یزدی، بسیار اساسی است. به نظر نگارنده، نوشته‌هایی که در مورد سید محمدکاظم شک و تردیدهایی ایجاد می‌کنند و به او تهمت می‌زنند، آن‌گونه که باید و شاید بدون غرض‌ورزی در این باره سخن نگفته‌اند.

موضع سیدکاکم یزدی در برابر قیام نجف

در بیشتر پژوهشهای تاریخی که به قیام نجف سال ۱۹۱۸ م پرداخته‌اند، سید محمدکاکم یزدی مورد انتقاد شدید قرار گرفته است. شاید این رویداد تاریخی در نظر دشمنان وی نشانه و دلیل خوبی باشد بر اینکه او با انگلیس رابطه داشته است. حتی می‌توان گفت: چنین پندارهایی در تفسیر سراسر حیات سیاسی سید محمدکاکم پیش از قیام و پس از آن تأثیر گذاشته است.

قیام نجف حادثه‌گذرایی نبود، بلکه رویدادی اساسی در تاریخ معاصر عراق به شمار می‌رفت. زیرا پس از آن تحولات سیاسی مهمی رخ داد. افزون بر این‌که وقایع و نتایج این قیام و سرنوشت قیام‌کنندگان، خود از اهمیت زیادی برخوردار است. چه آن‌که این نخستین رویارویی نظامی و انقلابی علیه انگلیس بود و ارتباط آن با رویدادهای جنگ جهانی اول، اهمیت آن را دوچندان می‌کرد. زیرا درگیری میان عثمانیها و انگلیسیها همچنان ادامه داشت و سر و صدای این درگیریها به خارج از عراق هم رسیده بود. علاوه بر این‌که نیروهای اشغالگر انگلیس از سوی مراکز و گروههای اسلامی زیر فشار فراوانی قرار گرفتند و ترکها و آلمانها نیز حملات تبلیغی گسترده‌ای را علیه آنان ترتیب دادند. انگلیسها در این میان اهمیت موضعگیری را درک می‌کردند، چرا که شهر نجف اشرف از جایگاه ویژه‌ای در جهان اسلام و به ویژه در میان شیعیان برخوردار است. این شهر مرکز مرجعیت شیعی و کانون حوزه علمیه در جهان تشیع به شمار می‌رود.

همه اینها باعث شد قیام نجف در روند حوادث، به عنوان رخدادی بسیار بااهمیت شناخته شود و همواره ارزش والای خود را در تاریخ شیعی معاصر حفظ کند.

از این رو، موضعگیریهای شخصی در رویدادهای حساس - همچون

قیام نجف - به طور طبیعی به موضعگیریهای تاریخی مهم تبدیل می‌شد، چرا که پس از این، مورد تجزیه و تحلیل و مناقشه قرار می‌گرفت و این چیزی است که در واقع اتفاق افتاده است.

در بررسی قیام نجف، با توجه به مطالب گذشته، باید به مواضع سید محمدکاظم یزدی نیز پرداخت. زیرا او مرجع بزرگ شیعیان است و در نجف اقامت داشت. این بدان معناست که او در مرکز دایره رویدادها قرار داشت و بر روند حوادث تأثیر می‌گذاشت و یا دست‌کم به طور مستقیم با این‌گونه حوادث و رویدادها برخورد داشت و این چیزی بود که او را وامی‌داشت تا در برابر مسائل پیرامون خود، موضع خاصی داشته باشد. وی قادر نبود از این مسائل و جریانها دوری‌گزیند و کناره‌گیری کند افزون بر این که انتخاب گزینه بی‌طرفی نیز برای شخصیتی همچون او امکان‌پذیر نبود.

از این رو، سید محمدکاظم یزدی خود بخشی از روند وقایع بود و هنگام بررسی قیام نجف در هر حالتی نمی‌توان مواضع او را نادیده گرفت.

این نگرش، مسئله‌ای اساسی است که طبیعت پیگیری و روش بحث آن را ایجاب می‌کند و توجیه منطقی و درستی برای مخالفت با این روش تاریخی وجود ندارد. پس باید موضع سید محمدکاظم یزدی و نقش او را در رویدادهای قیام نجف، بررسی کرد و از آن آگاهی یافت. در این باره، این پرسشها مطرح می‌شود که:

- وی در معادله درگیری چه نقشی داشت؟

- آیا او مخالف قیام و قیام‌کنندگان بود یا حامی آنان به شمار می‌آید؟

و خلاصه پرسشهای دیگری که برای هر پژوهنده و حتی برای هرکسی که مایل بود موضع مرجع بزرگ شیعیان در آن روزگار را درک کند، پیش می‌آید. این مسئله یعنی مرجع بودن سید محمدکاظم یزدی در آن زمان چیزی است که باعث می‌شود بحث و گفت‌وگو در مورد نقش

یزدی در این قیام، با توجه به جایگاه دینی منحصر به فرد او در جهان تشیع، از اهمیت خاصی برخوردار باشد.

ابتدا باید به یک حقیقت تاریخی که درک آن در این مسئله اولویت دارد، آگاهی یافت. این موضوع برهه‌های زمانی به وجود آورنده قیام نجف است. زیرا ملاحظه می‌شود که پژوهشهای تاریخی با روند حوادث و رویدادها به گونه‌ای برخورد می‌کنند که گویی این حوادث باعث شد قیام نجف شکل گیرد، رویدادها و حوادثی که با تشکیل جمعیت نهضت اسلامی و گروههای مسلح آن آغاز شد و پس از آن با حمله گروه حاج نجم بقال به قرارگاه فرماندار نظامی و در پی آن محاصره شهر نجف و درگیریهای دوران محاصره و خلاصه اشغال شهر از سوی نیروهای انگلیسی و دستگیری برخی از انقلابیان، ادامه یافت. با این راهبرد می‌توان مواضع، نقشها و فعالیتهای افراد و گروههای مختلف و از جمله موضعگیری سید محمدکاظم یزدی را در برابر قیام نجف، ارزیابی کرد.

این نگرش تاریخی به قیام، به تشکیل دوباره عناصر و عوامل زمانی به وجود آورنده آن و به شکل دهی دوباره رویدادهایی نیازمند است که بر اساس رویکردهای مؤثر بر روند حوادث آن دوران، استوار باشد. زیرا رویدادهای پیاپی آن روزها نمی‌توانست برخاسته از یک رویکرد سیاسی باشد. بلکه فعالیت سیاسی آن دوران دارای رویکردهای سیاسی و اجتماعی گوناگون بود. این مسئله اساسی است و باید در پژوهش و بررسی رخدادهای قیام، بر آن تأکید ورزید، چراکه ما را به نتایجی غیر از روشهای معمول در پژوهشهای تاریخی قیام نجف رهنمون می‌سازد، و در نتیجه ما را به تفسیر جدیدی برای بسیاری از نقشها و مواضع، و در پیشاپیش آن، موضعگیری یزدی و حتی موضع سیاسی همگی علمای شیعه در داخل و خارج نجف راهنمایی می‌کند.

قیام نجف یک حادثه نبود، بلکه در نتیجه وقایع متعددی بود که محافل بسیاری در شکل‌گیری آن مؤثر بودند. به گونه‌ای که باید هریک از

آنها را جداگانه بررسی کرد. البته پیوستگی سریع زمانی رویدادها که در یک میدان جریان داشت و اشخاص و افراد تأثیرگذار در آن دخالت داشتند، از جنبه تاریخی باعث شده است که این قیام چهره‌ای یکپارچه به خود بگیرد، به ویژه که به نتایج هریک از رویدادهای علمی این قیام، افرادی تأثیرگذار بودند که در صدد انجام کار دیگری بودند و این در حالی است که رویکردها و گرایشهای پدیدآورندگان رویدادهای گذشته و آینده، متفاوت بود و هریک دیدگاهی خاص داشتند.

ما نمی‌خواهیم تاریخ را تجزیه و تحلیلی کنیم. اما هنگامی که بخواهیم درباره این مواضع بحث و گفت‌وگو کنیم، ناگزیر باید بدین شیوه عمل نماییم. زیرا هر موضعی بر اساس شرایط آنی خود اتخاذ می‌شود؛ شرایطی که در تشخیص مواضع، دارای انگیزه‌ها و علل خاصی است و در این میان فرقی نمی‌کند این مواضع از سوی افراد و یا از سوی گروهها، کشورها و ملتها اتخاذ شود؛ از این رو ما نمی‌توانیم در مورد تاریخ‌سازان براساس ابزارهای زمان حاضر که در آن زندگی می‌کنیم، و یا از راه آگاهی کنونی خود از مسائل تاریخی، حکم به محکومیت و یا سپاسگزاری صادر کنیم. اگر چنین کنیم، در حق بسیاری از شخصیت‌های گذشته، جنایتی تاریخی مرتکب شده‌ایم. بنابراین باید با هر برهه از تاریخ بر اساس شرایط، فضا و ویژگیهای همان برهه برخورد شود و اگر قرار است در مورد افراد، گروهها، کشورها و ملتها حکمی صادر شود، باید بدین شیوه عمل کرد تا به هیچ کس در تاریخ ظلم نشود و زمان حاضر از گذشته دور نیفتد.

قیام نجف در حقیقت، نتیجه چند رویداد تاریخی مهم است. این رویدادها عبارتند از: موضع رهبران نجف، جمعیت نهضت اسلامی، اقدام نظامی حاج نجم بقال، بحران سعد حاج راضی و تصمیم رهبران نجف.

این رخدادها، مسائلی اساسی است که وقایع آن دوران را شکل

بخشیده است؛ رویدادهایی که به رویارویی مسلحانه میان انقلابیان و استعمارگران انگلیس منجر شد. هریک از این مسائل، شرایط و ویژگی خاص خود را داشته است؛ به گونه‌ای که این شرایط و ویژگیها، موضعگیریهایی را می‌طلبد که با فضای سیاسی و اجتماعی حاکم بر آن دوران، هماهنگی داشته باشد. ما بر آنیم تا این مسائل را از راه فرآیند زمانی آن و ارتباطش با دیگر رویدادها بررسی کنیم:

۱. سید محمدکاظم یزدی و رهبران نجف

رهبران نجف تشکلی اجتماعی بودند که بر زندگی مردم شهر و اوضاع سیاسی و اجتماعی آن تأثیرگذار بودند. این رهبری نه یک زعامت دینی، بلکه قدرتی محلی بود که براساس قدرتمداری، ملاکهای مردمی و پیروان و یاران خود، شکل گرفته بود.

در این دوران - مورد بحث - رهبران محلی چهار نفر بودند که هریک از آنها در یکی از محله‌های چهارگانه نجف قدرت را در اختیار داشتند: عطیه ابوکلل (محله عماره)، مهدی سیدسلیمان (محله حویش)، کاظم صُبی (محله براق)، سعد حاج راضی (محله مشراق). عطیه ابوکلل نیرومندتر از دیگر رهبران بود و هیچ کس جز مهدی سیدسلیمان توان رقابت با او را نداشت، و هر دوی آنها می‌خواستند جای‌جای شهر را زیر نفوذ خود درآورند.

با وجودی که گرایشهای این رهبران به علت وجه تمایزهای فرهنگی و اجتماعی با رویکردها و گرایشهای علمای دین تفاوت داشت، اما آنان در موقعیتهای حساس علما را رها نمی‌کردند و براساس خواست و اراده آنان گام برمی‌داشتند. در روزهای پرافت‌وخیز جنبش مشروطیت، برخی از رهبران نجف به سید محمدکاظم یزدی نزدیک شدند تا از او در برابر دشمنی احتمالی هواداران مشروطه حمایت کنند. رابطه آنان با سید محمدکاظم یزدی بسیار محکمتر از رابطه با دیگر مراجع بود و حتی

رویدادهای جنبش مشروطیت، آنان را در کنار سید قرار داده بود و از سایر علمای موافق با جنبش مشروطیت دور ساخته بود.^۱

هنگامی که علمای نجف در جنگ جهانی اول علیه استعمار انگلیس فتوای جهاد صادر کردند، رهبران نجف به فراخوان جهاد پاسخ مثبت دادند و برای ادای تکلیف اسلامی خود آن را پذیرفتند. هرچند که بازتاب نظامی ۱۴ آوریل ۱۹۱۵ م در درگیری شیعه و بدرفتاری ترکها با مجاهدان، آغازی برای ایجاد تغییر و تحول در موضع رهبران نجف بود. در این دوره نارضایتی و سرپیچی از دستور مافوق در میان نظامیان عثمانی فزونی یافت به گونه‌ای که شمار فراوانی از فراریان از خدمت نظام به شهر نجف اشرف پناه آوردند.

چنین می‌نماید که این وضعیت جدید در شکل‌گیری رویکردی که به قیام علیه ترکها فرا می‌خواند، نقش مؤثری داشت. در شهر نشریه‌هایی به چشم می‌خورد که جنگ با حکومت عثمانی را مهمتر از جنگ با مشرکان می‌خواند و به خاطر همین مسئله بود که فرماندار، نیروی نظامی بزرگی به منظور دستگیری فراریان به نجف، گسیل داشت. در این جریان فرمانده نیروی اعزامی با صدور اطلاعیه‌ای به فراریان سه روز مهلت داد تا خود را معرفی کنند. پس از گذشت این مدت، نیروهای پلیس تعقیب فراریان را آغاز کردند و شب و روز به خانه‌ها ریختند و حتی زنان را بازرسی کردند، تا می‌باید کسی از فراریان پوشاک زنانه پوشیده باشد.^۲

۱. گفت‌وگو با سید عبدالعزیز طباطبایی در ۲۱ رمضان ۱۴۱۴ هـ، ۴ مارس ۱۹۹۴ م. سید عبدالعزیز طباطبایی یکی از نوادگان سید محمدکاظم یزدی و از محققان شیعه در عصر حاضر است. وی بزرگ خاندان یزدی است و مجموعه اسنادی را در اختیار دارد، شامل نامه‌هایی که میان سید محمدکاظم یزدی با علمای دین و رهبران عشایر و سیاستمداران آن دوران رد و بدل شده است. ایشان از سر لطف و بزرگواری، نسخه‌هایی از این اسناد تاریخی را در اختیار نگارنده قرار داد.

۲. علی الوردی. لمحات اجتماعية من تاريخ العراق الحديث. ج ۴، ص ۱۸۸.

این برخوردها به گونه‌ای بود که افکار عمومی را برانگیخت و باعث پیدایی واکنشهای شدید شد. به ویژه آن‌که مسئلهٔ تعرض به زنان در جامعه‌ای سنتی همچون نجف، چیزی نبود که بتوان به آسانی از کنار آن گذشت. طبیعی بود که این واکنشها، از جنبهٔ سیاسی و اجتماعی به رویکردی فراگیر در شهر تبدیل شود و رهبران نجف در برابر اقدام حاکمیت بایستند، زیرا تجاوز به خانه‌ها امری است که بطور مستقیم با موقعیت اجتماعی و حیثیت ملی آنان ارتباط داشت، به ویژه آن‌که مردم در این‌گونه موارد به رهبران محلی خود پناه می‌بردند.

شب ۲۲ ماه مه سال ۱۹۱۵ م / ۸ رجب ۱۳۳۳ هـ علیه دولت عثمانی در نجف قیامی به وقوع پیوست و درگیری شدیدی میان انقلابیان و نیروهای عثمانی آغاز شد. در این درگیری ترکها ناگزیر سازش کردند.^۱ و حاکمیت با رهبران نجف به گفت‌وگو پرداخت. ره‌آورد مذاکره آن بود که دولت حضوری تشریفاتی در شهر داشته باشد و حکومت واقعی در اختیار رهبران نجف قرار گیرد.

رهبران نجف در ادارهٔ شهر با مشکل داخلی برخورد نکردند، یعنی این‌که ایشان با واکنشی از سوی شهروندان و یا علمای دین روبرو نشدند و چنین برمی‌آمد که این رهبران می‌توانند موضعگیری سید محمدکاظم یزدی را درک کنند، زیرا این موضعگیری به سود قیام بود. در جریان درگیریها، گلدسته‌های حرم شریف حضرت علی (ع) هدف گلوله‌های ترکها قرار گرفت. این امر سید محمدکاظم یزدی را بر آن داشت تا به منظور محکوم کردن آن تلگرافی به استانبول بفرستد.^۲

موضعگیری سیدکاظم یزدی در روند رویدادهای آن زمان، بسیار حساب‌شده بود. ترکها در جنگی دفاعی علیه استعمار انگلیس به سر

۱. همان، ج ۴، ص ۱۸۹.

۲. جعفر الخلیلی، موسوعة العتبات المقدسة. بخش نجف، ج ۱، ص ۲۰۱.

می بردند و با وجود پشتیبانی علمای شیعه و نیروهای عشایری و شهرهای شیعه نشین از آنان، ترکها از این موضع قابل توجه شیعیان، قدردانی نکردند؛ شیعیانی که رخدادهای تاریخی را به فراموشی سپرده بودند و بر اساس انگیزه های اسلامی، هوشیارانه در کنار عثمانیها ایستادند.

از سوی دیگر، گسترش دامنه قیام و تکیه کردن بدان به عنوان خط مشی سیاسی در برخورد با حاکمیت عثمانی، بدون شک می توانست در آینده باعث ضعف توان نظامی آنان و تقویت دشمنان انگلیسی ایشان شود. از این رو سید محمدکاظم یزدی به همراه علمای شیعه در برابر معادله سیاسی حساس و مهمی قرار گرفته بودند و با روشی هوشیارانه و دقیق و بر اساس پیروی از دو شیوه اساسی، با این اوضاع برخورد می کرد. این دو شیوه عبارت است از:

۱. پایداری در موضع گذشته خود در رویارویی با تجاوز انگلیس و ارتش استعمارگر آن، به عنوان خط مشی شرعی و ثابت.

۲. حفظ دستاوردهای استقلالی که رهبران نجف آن را تحقق بخشیدند؛ و پایان دادن به حالت رویارویی و قیام مسلحانه علیه ترکها و ایجاد حالتی نمادین برای رابطه با دولت مرکزی به منظور آن که هیبت و چهره رسمی آن در برابر افکار عمومی حفظ شود.

با وجود حساسیت این شیوه سیاسی در چالش اجرا، توانست با موفقیت تحقق یابد؛ به گونه ای که رابطه با دولت عثمانی با بحران تازه ای روبرو نشد. همچنان که رابطه سیدکاظم یزدی با رهبران نجف، در اداره امور شهر بسیار حائز اهمیت بود. چرا که سفارشهای او از سوی این رهبران اجرا می شد و مهر سید محمدکاظم یزدی در امور اداری همچون املاک و مستغلات و سایر معاملات مربوط به زندگی مردم و امور آنان مورد پذیرش بود.^۱

۱. منبع شفاهی: سید عبدالعزیز طباطبایی.

رهبان نجف اشرف به اداره شهر اهتمام ورزیدند، و نخستین کاری که انجام دادند، دستور کنترل قیمتها بود چرا که این مسئله در آن زمان، بسیار ضرورت داشت. افزون بر این، دستور دادند با نصب فانوس در خیابانها و گذرگاهها، شهر را روشن کنند و به پاکیزگی آن پردازند. آنها کارمندانی را برای دریافت مالیات و عوارض تعیین کردند و میزان مالیات دریافتی را به نصف کاهش دادند. نجف اشرف در آن دوران در سایه اداره مستقل شهر، شاهد حرکتی فعال در امور تجاری و بازرگانی بود، به گونه ای که تبدیل به یک مرکز مهم تجاری شد و بازرگانان بغداد و مناطق دیگر را به سوی خود جذب کرد.^۱ نجف، دوران شکوفائی اقتصادی را سپری می کرد و از چنان رونقی بهره مند شد که در دوران سلطه گری عثمانیان به هیچ روی، آن را به خود ندیده بود.

سید محمدکاظم یزدی در حمایت از اوضاع اداری شهر نقش به سزایی داشت. وی تمام تلاش خود را برای از میان برداشتن مشکلاتی که این شهر با آن روبرو بود، به کار بست. هنگامی که در پی تحولات جنگ و سقوط بغداد به دست انگلیس، اوضاع اقتصادی رو به وخامت نهاد، نجف از جمله مناطقی بود که از این بحران زیان دید و زیر فشار سنگین آن کمر خم کرد. از این رو سید تلاش کرد تا از نابسامانی اوضاع و بروز سختیها در زندگی مردم بکاهد. او برای این کار از تاجران خواروبار و مواد غذایی در برخی از مناطق عراق خواست با سرمایه داران نجف همکاری کنند و به آنان مواد غذایی بفروشند.

سند زیر که به تاریخ ۲۴ محرم ۱۳۳۶ هـ / ۱۰ ژانویه ۱۹۱۷ م نوشته شده است، روشنگر این موضوع می باشد:

جناب حمیدی عزیز و گرامی، ادام الله عزه و توفیقه.
پس از سلام و دعای خیر و برکت و توفیق و شادکامی برای

۱. علی الوردی. لمحات اجتماعیه من تاریخ العراق الحدیث. ج ۴، ص ۱۹۰.

شما، به آگاهی می‌رساند که به خاطر گرانی فراوان و پیش آمدهای ناگوار، شورش و آشوب عمومی، این نواحی را فراگرفته است؛ به ویژه بر مستمندان عتبات، که بدنهٔ جامعه را تشکیل می‌دهند، فشار زیادی وارد آمده و کار به جایی رسیده است که دیگر نه پولی دارند و نه توانی. نالهٔ بیوه‌زنان و یتیمان از گرسنگی، دلها را سوزانده و کارد را به استخوان رسانده است.

گروهی از بازرگانان و بزرگان نجف اشرف مقدار زیادی پول جمع‌آوری کرده‌اند تا با آن مواد غذایی بخرند و به نجف منتقل کنند و به فروش برسانند و با پول آن که بدون سود است، به فقیران و مستمندان کمک کنند. این کار به لطف خدا می‌تواند از فشار و سختیهای آنان بکاهد. برخی از نمایندگان و دست‌اندرکاران این گروه به سوی شما آمده‌اند تا شاید بتوانند چیزهایی را از آنجا خریداری کنند.

امیدوارم به لطف خداوند و پیمان نیکی که با شما داریم، ایشان را کمک و یاری کنید و در این پاداش فراوان و طرح بزرگ مشارکت نمایید. شایسته است با لطف و بزرگواری خود، با آنان معامله کنید و پاداش این کوشش را از خداوند متعال دریافت دارید. حسن ظنی که ما به شما داریم ما را از تأکید بر این امر بی‌نیاز می‌کند. درود و دعاگویی ما را به تمامی برادران مؤمن به ویژه برادر بزرگوار عبدالحسین - که خداوند سلامتش بدارد - ابلاغ کنید.

والسلام علیکم ورحمة الله و بركاته^۱

تجربه استقلال طلبانه نجف به صورت سازمان یافته جریان نداشت و اوضاع عمومی برای آن چیز تازه‌ای می‌نمود. از این رو اشکالهایی در تحول اداری شهر به چشم می‌خورد. همچنان که قدرت و سلطهٔ رهبران

۱. این سند را سید عبدالعزیز طباطبایی در اختیار نگارنده قرار داد و در زمره اسناد خطی و دستنوشته‌هایی است که ما پیش از این، آن را آوردیم.

چهارگانه، که بر پایه یاران و پیروان استوار بود، نمونه‌های منفی و غیرقانونی چندی را از سوی افرادی که معمولاً از این اوضاع بهره می‌گرفتند، آشکار می‌کرد. این یک پدیده معمولی است که در چنین حالتی در جوامع به وجود می‌آید. افزون بر این که خلأ امنیتی که ترکها آن را به وجود آورده بودند، به سختی می‌توانست از سوی اداره جدید پر شود و از همین روی درگیریهای مسلحانه‌ای میان نجف و برخی از عشایر پیرامون آن به وجود می‌آمد.

حکومت مستقل رهبران نجف آنان را به گسترش قلمرو حکومت وامی‌داشت. این مسئله برای آنان بحرانهایی را پدید آورد که به مرحله درگیری مسلحانه نیز رسید. این تجربه، در تمایل رهبران نجف به ضمیمه کردن کوفه به قلمرو حکومتشان جلوه‌گر شد. این امر با خواست و میل قبیلۀ بنی‌حسن که در مجاورت کوفه بودند، سازگار نبود. از این رو رابطه میان طرفین به تیرگی گرایید و به مرحله درگیری خونینی رسید که بیست روز ادامه یافت. پس از آن رهبران نجف در دسامبر ۱۹۱۵ م بر بنی‌حسن پیروز شدند. اما این پیروزی چندان به درازا نکشید، چرا که بنی‌حسن بازگشتند و کوفه را از رهبران نجف بازستاندند.^۱

این‌گونه اقدامات چنانچه از منظری فراختر از تنگ‌نظریهای محلی مورد توجه واقع شود، از ارزش این تجربه استقلال طلبانه می‌کاهد؛ چرا که محتوای سیاسی استقلال را - به معنای واقعی آن - زیر تأثیر قرار می‌دهد. همچنان‌که چهره نخستین تجربه استقلال‌خواهی را در تاریخ معاصر عراق خدشه‌دار می‌کند.

بیشتر این رویدادها در ماههای نخست حکومت رهبران نجف رخ داد و بدون شک عظمت دگرگونی سیاسی، تأثیر بسزایی در آنچه به وقوع پیوست بر جای نهاده بود.

۱. علی الوردی. لمحات اجتماعیه من تاریخ العراق الحدیث. ج ۴، صص ۲۱۲ - ۲۱۳.

در آن برهه از زمان، نیروهای نظامی دولت عثمانی در جنگهای خود با نیروهای انگلیسی - که به سوی بغداد پیشروی می‌کردند - با نابسامانی فراوان روبرو بودند. انگلیسیها جاسوسان خود را به نجف اعزام کردند تا رهبران این شهر را به پیوستن به آنها تشویق کنند.^۱ اما رویکرد استقلال‌خواهی برخی از رهبران به ویژه عطیه ابوکلل، نیرومند بود. او نامه‌ای به انگلیسیها فرستاد و آنان را از دخالت در امور نجف بازداشت و مقاصد و خواسته‌های آنان را در مورد منطقه جویا شد. این مسئله در یکی از گزارشهای انگلیس در تاریخ ۱۹ اوت ۱۹۱۵ م / شوال ۱۳۳۳ هـ آمده است. مفاد گزارش از این قرار است:

آنچه در زیر می‌آید، برگزیده‌ای از نامهٔ شیخ عطیه ابوکلل است که روز گذشته به دستمان رسید. وی در این نامه از هدف و انگیزهٔ ما دربارهٔ نجف و پیرامون آن پرسش کرده و از ما خواسته است هیچ کس از شهروندان در منطقهٔ امیرالمؤمنین و منطقهٔ عربی، دخالت نکند. او می‌افزاید که اگر قصد و نیت یاری کردن فوری و بدون قید و شرط به منطقهٔ آنان است، نابسامانیهای فراوانی روی خواهد داد و برای آنها معضلاتی به وجود خواهد آمد. او از ما خواسته است که هدف و انگیزهٔ خود را به صورت محرمانه به آنها خبر دهیم تا آنها نیز مردان قبایل را خبردار کنند و در این میان نقش میانجی و واسطه داشته باشند. وی افزون بر این می‌گوید اگر به توافق نرسیم، کارها دشوار می‌شود و مردم نجف و تمامی قبایل ناگزیرند به منظور دفاع از دین خود آمادهٔ نبرد شوند.

آورندهٔ نامه اظهار می‌دارد که سیدکاظم یزدی در این امر با شیخ عطیه موافق است.^۲

۱. همان، ص ۱۹۲.

۲. غسان العطیه. العراق... نشأة الدولة. ص ۱۱۸.

این نامه رویکرد سیاسی عطیه ابوکلل و برخورد احتیاط‌آمیز او را با انگلیس نشان می‌دهد. وی قاطعانه به آنان اعلام می‌کند که با هرگونه اقدام انگلیس به منظور دخالت در امور نجف اشرف و سایر شهرها مخالف است و این کشور را از پیامدهای چنین کاری برحذر می‌دارد. به گمان وی، باید به طور محرمانه از مقاصد انگلیس آگاه شد تا بتوان در برخورد با عشایر مواضع را مورد بررسی قرار داد. یعنی با این کار می‌خواهد گفت‌وگوها منحصر به او شود تا وی بتواند بر مخالفتش با دخالت انگلیس در امور منطقه و نیروهای آن تأکید ورزد. با وجودی که در این گزارش آمده است او خواهان مذاکره با انگلیس در خصوص مقاصد آنان در مورد آینده است، اما نامه وی با تهدید آشکار طرف انگلیسی به پایان می‌رسد و در انجام آن اظهار می‌دارد اگر انگلیسیها مقاصد خود را آشکار نکنند، باید با مردم نجف و تمامی عشایری که در دفاع از دین خود، با آنان به جنگ برخوانند خاست، رویارویی نمایند.

با توجه به اینکه موقعیت نظامی به سود انگلیس بود، اما اقدام عطیه ابوکلل در این خصوص، از قاطعیت و قدرت خاصی برخوردار بود. در آن هنگام چنین باوری حاکم بود که نیروهای انگلیسی ترکها را از عراق خواهند راند ولی او می‌خواست پیش از شکست ترکیه و رسیدن انگلیسها به نجف، استقلال نجف را تضمین کند.

گفته می‌شود عطیه ابوکلل همواره احساس دشمنی با انگلیس را در خود حفظ کرد و با وجودی که انگلیسیها سعی کردند پس از اشغال بغداد به وی نزدیک شوند و به او اختیارات فراوانی دادند تا وی را به سوی خود جذب نمایند، اما او همچنان موضع خصمانه خود را در برابر انگلیس حفظ کرد و پیش از آنکه نجف را ترک کند و به عشیره عجمی سعدون، هم‌پیمان ترکیه، بپیوندد، برای نیروهای انگلیسی مزاحمتها و مشکلاتی را به وجود آورد.

انگلیسیها، حقیقت رویکرد عمومی در نجف اشرف را دریافتند؛

رویکردی که در نامهٔ پیش به آن اشاره شد، از این رو پاسخ آنها به این نامه احتیاط‌آمیز بود و سعی داشتند طرف مقابل را آرام کنند. در این نامه آمده است:

انگلیسیها بهترین احساسات را نسبت به روحانیت و مردم شهرهای مقدس ابراز می‌دارند و از هر فرصتی برای ابراز احساسات خود بهره می‌جویند. ما همین‌گونه عمل می‌کنیم و اطمینان داریم که سید محمدکاظم یزدی و شیخ عطیه نیز به همین صورت رفتار می‌کنند و چنین احساسی را نسبت به ما دارند. امیدواریم که آن دو مطمئن شوند که ما به هیچ روی نمی‌خواهیم در امور دینی عتبات دخالت کنیم.^۱

تأکیدهای انگلیسیها و تلاش این کشور برای ایجاد آرامش - که در پاسخ رسمی آمده بود - نه تنها بر موضع سید محمدکاظم یزدی و رهبران نجف تأثیر نگذاشت، بلکه سید و دیگر مراجع دینی برای دومین بار یعنی در نوامبر سال ۱۹۱۵ م / محرم ۱۳۳۴ هـ به منظور دفاع از دولت عثمانی علیه اشغالگری انگلیسیها، اعلام جهاد دادند.

در جریان دومین فراخوان جهاد، بحران روانی موجود میان حاکمیت عثمانی و رهبران نجف همچنان به قوت خود باقی بود. از این رو رهبران نجف ابتدا با فراخوان جهاد موافق نبودند، اما پس از فراخوانی علمای دین به جهاد و به خاطر پیروی از ایشان، آن را پذیرفتند و در مراسم بیرون آوردن پرچم حضرت علی (ع) از مرقد شریف در ۱۹ نوامبر ۱۹۱۵ م / محرم ۱۳۳۴ هـ شرکت کردند و جشن بزرگی در حرم آن حضرت برپا شد که در آن علمای دین و نمایندگان دولت عثمانی حضور داشتند و همچنین انبوه مردم مسلح از محله‌های نجف که شعارهای پیروزی

دین و دولت را سر می دادند.^۱

هنگامی که مجاهدان به کاظمین رسیدند، روی خوش به رزمندگان نجف نشان ندادند و این شاید به خاطر بدرفتاری مسئولان ترک با آنان بود. از این رو گروهی از آنان به نجف بازگشتند. و در پی آن بار دیگر رابطه میان رهبران نجف و کارگزاران ترک بحرانی شد. در ۱۶ ژانویه ۱۹۱۶ م خبری در نجف شایع شد و مضمون آن این بود که حکومت بغداد به منظور انتقامجویی از نجف نیروی فراوانی اعزام کرده است. در پی شایع شدن این خبر افراد مسلح و نیروهای پلیس ترکیه با هم درگیر شدند و در فوریه ۱۹۱۶ م، رهبران نجف تصمیم گرفتند از کالاهای تجاری، مالیات بیشتری بگیرند.

در ۵ مارس ۱۹۱۶ م / ۲۸ جمادی الاولی ۱۳۳۴ هـ، سید محمدکاظم یزدی از رهبران نجف خواست تا در مدرسه او گردهم آیند. وی در این نشست، تلگراف فرمانده کل حکومت عثمانی در عراق را - که روز پیش از برگزاری جلسه به دستش رسیده بود - مطرح کرد. در این نامه از موضعگیریهای علمای شیعه قدردانی شده بود.

پس از آن سید محمدکاظم یزدی از رهبران نجف خواست که به بحران پایان دهند و به فرمانبرداری از دولت عثمانی گردن نهند. وی به آنان قول داد که فرمان عفوشان را از دولت عثمانی دریافت کند.^۲

سید محمدکاظم توانست بحران میان دو طرف را پایان دهد؛ به گونه‌ای که پس از آن رهبران نجف از دریافت مالیات دست برداشتند ولی نفوذ اداری آنان بر شهر همچنان در کنار حضور تشریفاتی و نمادین دولت، ادامه پیدا کرد.

چنین موضعگیریهای مهمی از سوی علمای شیعه، برخاسته از

۱. علی الوردی. لمحات اجتماعیه من تاریخ العراق الحدیث. ج ۴، ص ۲۳۶.

۲. همان. ج ۴، ص ۴۴.

اخلاص آنان، درک نیازهای موجود و ضرورت پشتیبانی از دولت در رویارویی با یورش استعماری است که البته ترکها آن‌گونه که شایسته تقدیر باشد با آن برخورد نکردند و سیاستهای خصمانه خود را در مورد شیعه، به همان شیوه پیشین، ادامه دادند.

ترکها در صدد برآمدند تا از شهر حله، به خاطر قیام سال ۱۹۱۵ م که در چارچوب قیامهای مناطق فرات میانه در آن زمان صورت گرفت، انتقام بگیرند؛ چنان که ترکها بر این باور بودند که انتقام از حله می‌تواند به دیگر شهرها نیز درس خوبی دهد و باعث شود که دیگر، همانند نجف، به فکر شورش بر حکومت عثمانی نیفتند.

در نوامبر ۱۹۱۶ م، دولت عثمانی یک نیروی نظامی به فرماندهی «عاکف‌بک» روانه حله کرد. این نیرو هنگام ورود به شهر با به‌آتش کشیدن خانه‌ها و ویران کردن آن، به کشتار مردم مبادرت کرد و پس از آن نیز حکم به دار آویختن یکصد و بیست و شش نفر از مردم شهر را صادر کرد.^۱ تعداد کشته‌شدگان بالغ بر یک‌هزار و پانصد نفر بود و شماری از مردم که در میان آنان زنان و کودکان مشاهده می‌شد، از شهر بیرون رانده شدند که تعدادی از آنها در راه آناتولی جان باختند.^۲

این فاجعه در مناطق شیعه‌نشین سروصدای زیادی به راه انداخت؛ به گونه‌ای که مردم این مناطق گمان کردند آتش انتقامجویی ترکها دامن آنها را هم خواهد گرفت.

در این میان کاملاً طبیعی بود که پس از این رویداد - میان نجف اشرف و دولت عثمانی - این شهر از انتقامجویی دولت عثمانی بیشتر نگران باشد. زیرا پیش از آن، رؤسای قبایل اطراف نجف، نشستنی را در این شهر

۱. یوسف کرکوش الحلی. تاریخ‌الحلّة. بخش نخست، ص ۱۶۹.

۲. علی الوردی. لمحات اجتماعية من تاریخ‌العراق‌الحديث. ج ۴، ص ۳۰۹.

ترتیب داده بودند و در آن شیخ مبدر فرعون، رئیس قبیله آل فتله، طی سخنرانی پرشوری، حاضران را، به خاطر ظلم و ستم عثمانیها، به سرپیچی از این دولت فرا خوانده بود.^۱

خبرهای این تحولات به گوش مجاهدان شیعی مناطقی که در جنگ با انگلیس بودند، رسید و تأثیر نامطلوبی بر روی آنان گذاشت. این چیزی است که از نامه مورخ ۱۵ صفر ۱۳۳۵ هـ / ۱۱ دسامبر ۱۹۱۶ م که به سید محمد کاظم یزدی فرستاده، آشکار می‌گردد.

السلام علیک یا مولای یا امیر المؤمنین و رحمة الله و برکاته
خدمت پناه و مولایمان حجت الاسلام، پدر یتیمان، مرجع
خاص و عام، جناب آقای سید کاظم (دام بقاه)

پس از بوسه بر دستان شریفتان، به اطلاع حضرت عالی می‌رسانیم که ما به دستور شما و به منظور یاری رساندن به دین و اسلام، از نجف اشرف بیرون آمدیم، تا اینکه به منطقه منتفک رسیدیم و قبایل خود را تشویق و تهییج کردیم. ما جان و مال خود را بخشیدیم و برای انجام این کار به تکاپوی خود ادامه دادیم، سپس اخبار واقعه حله و جنبش نجف به گوشمان رسید و ما را اندوهناک و دل‌نگران کرد، حتی باعث شد در ادامه کار خود نیز تردید روا داریم و دچار شک و سرگردانی شویم. ما از کار دست کشیده‌ایم و به انتظار دستور شما نشسته‌ایم. عشایر ما همواره از ما سؤال می‌کنند و ما در پاسخ گاهی درمی‌مانیم و گاهی نیز به صورت مبهم پاسخی می‌دهیم. ما دست از کار کشیده‌ایم و در شک و تردید مانده‌ایم و منتظر دستور و فتوای شما هستیم.

درد و رحمت و برکات خداوند بر شما و بر برادر و

۱. فریق المزهر آل فرعون. الحقائق الناصعة فی الثورة العراقية سنة ۱۹۲۰ و نتائجها. ج

سرورمان شیخ احمد و همه فرزندان گرامی شما باد.

۱۵ صفر ۱۳۳۵

از طرف خدمتگزار شما: عبدالحسین مطر^۱

رهبران نجف در گردهمایی خود در نجف اشرف تصمیم گرفتند پیش از آن که عثمانیها نیروهای خود را به نجف اعزام کنند، علیه آنان در حله دست به تحرکات نظامی بزنند. جنگ و خونریزی در جبهه‌های جنگ روز به روز شدت می‌گرفت و انگلیسیها خود را آماده می‌کردند تا در جبهه کوت ضربه سختی به نیروهای عثمانی وارد آورند و موفقیت‌های این حمله تا سقوط بغداد پی‌درپی ادامه داشت.

علمای شیعه دریافتند که جنبش نجف علیه ترکها، در خدمت موضع‌گیری نظامی در رویارویی با اشغالگران انگلیس نیست و از سوی دیگر نیز شرایط به گونه‌ای است که باید از بدرفتاری ترکها چشم‌پوشی کرد و از هوشیاری سیاسی درستی برخوردار بود. از این رو در صدد برآمدند از راه مسالمت‌آمیز بحران موجود را با مقامهای عثمانی حل و فصل نمایند. این مطلب همان است که در مدرک تاریخی زیر بدان تصریح شده است. این سند نامه‌ای است که از سوی میرزا محمد تقی شیرازی به سید محمد کاظم یزدی در تاریخ ۱۶ دسامبر ۱۹۱۶ م فرستاده شده است متن کامل آن از این قرار است:

بسم الله الرحمن الرحيم

السلام عليك يا امير المؤمنين و على ضجيعيك و جاريك و
رحمة الله و برکاته

خدمت پناه مردم، حجت الاسلام سید بزرگوار (دام‌ظله)
اما بعد، سلام و رحمت و برکات خداوند بر شما باد.

۱. سند خطی از مجموعه اسناد ویژه سید محمد کاظم یزدی. این مجموعه نزد سید عبدالعزیز طباطبایی نگهداری می‌شود.

خداوند سایه شما را بر مسلمانان مستدام بدارد و به آنان توفیق اطاعت از شما و هدایت، به وسیله انجام اوامر و نواهی شما را عنایت فرماید. پروردگار از پند و اندرزهای شما به آنان سود برساند و خیر دنیا و آخرت و سلامت دین و دنیا به ایشان ارزانی دارد. تأثیر نامطلوب برهم زدن اوضاع از سوی برخی افراد نادان در نجف و نتایج ناگوار و سرانجام نافرجامش و نیز نادیده گرفتن حرمت مشهد معظم و پرهیز نکردن از پیامدهای ناگوار در جوار حرم امیرالمؤمنین علیه السلام، بر شما پوشیده نیست و شما بیش از ما با آن آشنایید و از آن آگاهی دارید. و من اطمینان دارم که شما همواره از هر جهت به این مسئله توجه دارید و همچنان به پند و اندرز و هشدار ادامه می‌دهید. اما در این خصوص تمایل داشتم با شما به گفت‌وگو بنشینم و با شما، به خاطر اصلاح امور مسلمانان، در اجر و رسیدن به رستگاری شریک باشم. ما برای درخواست عفو و لطف بیشتر با جناب فرمانده کل و معاون استان مکاتبه کردیم و از خداوند اصلاح امر اسلام را مسئلت داریم.

دروود و رحمت و برکات خداوند بر شما باد

در ۲۰ ماه صفر ۱۳۳۵

الأحقر محمدتقی شیرازی

[سجع مهر]^۱

علمای شیعه توانستند بر بحران فائق آیند. آنها در این راه برای اثبات حسن‌نیت خود در خصوص سرزمینهای اسلامی و رویارویی با تهاجم استعماری بریتانیا، دلیل مهمی ارائه کردند. علمای شیعه بیش از خودِ ترکها نشان دادند که اوضاع نابسامان دولت عثمانی را به‌خوبی درک می‌کنند؛ هرچند که آنها با شیعیان رفتار خوبی نداشته و همواره در مورد

ایشان از زور و سیاست انتقام‌جویی بهره برده‌اند.

مقامهای عثمانی در رویارویی با توانمندیهای بریتانیا، اقدامات درستی انجام ندادند و اندک اندک نیروهای بریتانیا به سوی شمال پیشروی کردند.

و در ۱۱ مارس ۱۹۱۷ م/ ۱۷ جمادی‌الاول ۱۳۳۵ هـ، بغداد به دست نیروهای بریتانیایی افتاد.^۱

رؤسای نجف تا اواخر ژوئیه ۱۹۱۷ م نفوذ خود را در اداره شهر حفظ کردند. این در حالی بود که مقامهای اشغالگر بریتانیا، سروان «بالفور» را به عنوان فرماندار سیاسی منطقه شام و نجف تعیین کرده بودند. مقامهای انگلیسی در این اقدام، جانب احتیاط را از دست ندادند و برای فرماندار سیاسی پایگاهی در نجف در نظر نگرفتند تا موجب برانگیخته شدن احساسات اسلامی نشوند و از واکنشهای احتمالی جلوگیری نمایند.

آنها حمیدخان را که مردی شیعه بود به عنوان نماینده فرماندار منصوب کردند. حمیدخان از پذیرش این مقام خودداری کرد، اما در پی درخواست سید محمدکاظم یزدی و برخی از دوستان وی، مانند شیخ عبدالکریم جزایری، شیخ جواد جواهری و میرزامهدی، فرزند آخوند خراسانی، این سمت را پذیرفت، چرا که این علما بر این باور بودند که پذیرش این سمت از سوی حمیدخان، خدمتی به اهالی نجف خواهد بود. بدین ترتیب، حمیدخان در برآورده کردن نیازهای مردم و دفاع از بسیاری از شخصیهایی که علیه انگلیس فعالیت می‌کردند، کوشا بود. حتی در مواقعی که مقامهای انگلیسی از اقدامات شخصیهای مخالف آگاهی می‌یافتند، وی به گونه‌ای به این شخصیتها هشدار می‌داد و

۱. عباس المزوی. تاریخ العراق بین احتلالین. ج ۸، ص ۳۰۲.

آنان را از انجام اقدامات مورد نظر برحذر می‌داشت. از این رو، او با توجه به مسئولیتش در دستگاه انگلیس، در تنگناهای زیادی قرار داشت.^۱

تحولی که در نجف روی داد، در آغاز بر روی رهبران محلات تأثیری نداشت و چیزی که نشان دهد آنها از اوضاع جدید ناراحتند، اتفاق نیفتاد. البته حادثه‌ای که در اواخر اکتبر ۱۹۱۷ م روی داد بر روند حوادث تأثیر نهاد و موجب شد انگلیس در برخورد با اوضاع حکومتی نجف با قاطعیت و دقت بیشتری رفتار نماید. این رخداد زمانی روی داد که یکی از بزرگان قبیله عنزه - هم‌پیمان انگلیس در صحرای شام - نامه‌ای از سرهنگ لچمان برای حمیدخان آورد که در آن به وی سفارش کرده بود که حبوبات بیشتری در اختیار این قبیله قرار دهد. این خبر تقریباً در جای‌جای شهر پیچید و باعث افزایش قیمتها به طور سرسام‌آوری شد.

روز بعد «فهد الهمدال» رئیس بزرگان عنزه، ۱۲۰۰ شتر به نجف فرستاد تا بر اساس توافق قبلی، صاحبان آنها از بازار نجف، خواربار خریداری نمایند. این جریان موجب شد شورش و تظاهراتی در شهر برپا شود.^۲ در این تظاهرات زنان نیز شرکت داشتند. در پی آن یاران عطیه ابوکلل به کاروان شترها حمله‌ور شدند و به روی آنها آتش گشودند، چند شتر را کشتند و تعدادی تفنگ و مقداری کالا را به یغما بردند.

وقتی این خبر به «بالفور» رسید، بی‌درنگ راهی نجف شد و با رؤسای آن به گفت‌وگو پرداخت. در پی این نشست تصمیم گرفته شد تفنگها و کالاهای به‌یغما برده‌شده، پس داده شود و خسارتهای وارده نیز جبران گردد، وی برای اجرای این توافق، پانزده روز مهلت تعیین کرد. اما این

۱. جعفر الخلیلی. هكذا عرفتهم. ج ۱، صص ۴۷-۴۸.

۲. جعفر الخلیلی. موسوعة العتبات المقدسة. بخش نجف، ج ۱، ص ۲۵۹.

مهلت به سر آمد، بی آنکه رؤسای نجف چیزی را به اجرا درآورند. این نشان می‌داد که آنها به اقدامات بریتانیا اعتراض دارند، چه آن که برای این رؤسا آشکار شده بود که انگلیس قبیلهٔ عنزه را بر شهر آنها ترجیح می‌دهد^۱ و به گونه‌ای این شهر را در معرض بحران شدید اقتصادی قرار داده است. از این رو با خودداری از پرداخت خسارتها، خشم خود را ابراز داشتند.

در ۱۹ نوامبر ۱۹۱۷ م / ۳ صفر ۱۳۳۶ هـ، بالفور به همراه سرگرد «پالی»، فرماندار حله، به نجف آمد. وی به اقامتگاه ویژه رفت و رؤسای شهر را فراخواند. دو نفر از این رؤسا، یعنی عطیه ابوکلل و کاظم صبی نزد وی آمدند. ابوکلل در حالی دعوت را اجابت کرد که مردان مسلحی او را همراهی می‌کردند.

این دیدار، ملاقات دوستانه‌ای نبود. بالفور به خاطر خسارت‌های واردآمده، مبلغی به ارزش چهارهزار لیره از رؤسای چهارگانه درخواست کرد. بحث و جدل دربارهٔ این مسئله سرانجام به گلاویز شدن آنها با یکدیگر منجر شد. بالفور سیلی‌ای به گونهٔ کاظم صبی زد و کاظم نیز در پاسخ چنان سیلی محکمی بر گونهٔ بالفور نواخت که کلاه از سرش افتاد. عطیه از مردان خود خواست وارد سرای فرماندار شوند و بدین ترتیب هرآنچه در اقامتگاه بود را به یغما بردند و آنجا را به آتش کشیدند.^۲

این موضع‌گیری، اقدامی جسورانه در برابر اشغالگران بریتانیایی، آنهم در دورهٔ توانمندی و پیروزی آنان بود. به ویژه آنکه دامنهٔ این اقدام به سرعت گسترش یافت و همان روز موج شورشها به کوفه و ابوصخیر کشیده شد و مردم این مناطق به مراکز مقامهای بریتانیایی حمله کردند.

۱. عبدالله النفیسی. دور الشیعة فی تطور العراق السیاسی الحدیث. ص ۵۴.

۲. علی الوردی. لمحات اجتماعية من تاریخ العراق الحدیث. ج ۵، بخش دوم، صص

پس از این جریان، بالفور ناگزیر به سید محمدکاظم یزدی پناه آورد.^۱ سید محمدکاظم در پایان دادن به این بحران و پیشگیری از گسترش دامنه آن، نقشی اساسی داشت، زیرا اگر این بحران ادامه پیدا می‌کرد، نجف و سایر مناطق آشوب‌زده، هدف تیر انتقام انگلیسها قرار می‌گرفت، و این در حالی بود که این مناطق آمادگی رویارویی با انگلیسها را نداشت.

سید محمدکاظم یزدی از بالفور خواست تا نجف را ترک کند و عطیه ابوکلل و کاظم صبی را به حال خود گذارد و کاری به کارشان نداشته باشد. بالفور با این خواسته موافقت کرد،^۲ و بدین ترتیب سید محمدکاظم توانست بحران شدیدی را که چیزی نمانده بود به رویارویی مسلحانه منجر شود، پایان دهد؛ زیرا اگر این رویارویی درمی‌گرفت تنها به رویارویی میان انگلیس و رهبران نجف محدود نمی‌شد. در پی آن، مقامهای انگلیسی از موضع خود عقب نشستند و در ۲۵ نوامبر ۱۹۱۷ م، یعنی کمتر از یک هفته پس از پایان یافتن بحران، حاکمیت بریتانیایی تصمیم گرفت خواربار بیشتری در اختیار نجف قرار دهد و از انتقال آن از فرات میانه به بغداد جلوگیری به عمل آورد.^۳

رویداد کاروان و در پی آن حمله به مراکز انگلیس، باعث شد فرماندار کل عراق، سرپرسی کاکس، در صدد برآید تا از مناطق فرات میانه، در اوایل دسامبر ۱۹۱۷ م بازدید به عمل آورد. وی درباره سفرش به این مناطق می‌نویسد:

با اینکه کربلا برای ما چندان مشکل‌آفرین نبود، اما نجف - که طعمه‌ای در دست بزرگان محلی شهر بود - از مدت‌ها پیش

۱. گرتروید بیل. فصول من تاریخ العراق القریب. ترجمه جعفر الخیاط، ص ۱۱۹.

۲. عبدالله النفیسی. دور الشیعة فی تطور العراق السیاسی الحدیث. ص ۶۶.

۳. علی الوردی. لمحات اجتماعیة من تاریخ العراق الحدیث. ج ۵، بخش دوم، ص ۲۱۱.

همچون خاری در پهلوی ما نشسته بود. از این رو در صدد برآمدم تا در دسامبر ۱۹۱۷ م به این منطقه سفر کنم و بتوانم اطلاعاتی به دست آورم تا در صورت رایزنی فرمانده کل نیروهای اشغال‌کننده، درباره مسائل گوناگون اداری حرفی برای گفتن داشته باشم؛ مسائلی که باعث می‌شود عملیات نگهبانی یگانهای ویژه ارتش به موفقیت برسد. گماردن دسته‌هایی از نظامیان در این مکانهای مقدس، با توجه به اوضاع و احوال، نه مورد علاقه ما بود و نه با بیانیه‌های پیشین ما سازگاری داشت و همین مسئله باعث می‌شد که ما نتوانیم آن‌طور که باید و شاید بر نجف تسلط یابیم.^۱

کاملاً آشکار بود که انگلیسها در مورد برخورد با نجف با یک بحران واقعی روبرو بودند. این بحران به خاطر ترس و هراس آنها از واکنشی بود که امکان داشت از سوی علمای دین در صورت گماردن نیروهای نظامی در نجف و دیگر مکانهای مقدس، بروز کند. اما این اقدام از جنبه سیاسی خطرناکی را به همراه داشت و انگلیس نمی‌خواست خود را درگیر آن نماید.

کاکس دریافت که در موقعیت حساسی قرار دارد. از این رو در سفر خود به دیدار سید محمد کاظم در کوفه و شیخ الشریعه اصفهانی در نجف اشرف رفت.^۲ او با این کار در صدد برآمد تا هرگونه واکنش احتمالی را از سوی علمای دین، در صورت انجام پاره‌ای اقدامات اداری و نظامی توسط مقامهای انگلیسی، مورد ارزیابی قرار دهد.

با وجودی که سفر کاکس آشکار کرد که مقامهای اشغالگر تصمیم دارند حضور نظامی خود را در این مناطق تقویت نمایند، اما ترس از

۱. جعفر الخلیلی. موسوعة العتبات المقدسة. بخش نجف، ج ۱، ص ۲۶۰.

۲. علی الوردی. لمحات اجتماعة من تاریخ العراق الحديث. ج ۵، بخش دوم، ص ۲۱۱.

واکنش علمای شیعه آنان را مجبور کرد تا طرح خود را به گونه‌ای که باب میلشان نبود، به اجرا درآورند.

گرتروید بیل اجرای این طرح را این‌گونه شرح می‌دهد:

با اشاره کاکس، در تمام مناطق مختلفی که در کرانه رود قرار داشت، دسته‌های کوچکی از نظامیان مستقر شدند و این کار در خود نجف انجام نشد. زیرا این شهر با جمعیتی بیش از ۴۰,۰۰۰ نفر، حضور تعداد زیادی از نظامیان را طلب می‌کرد و آگاهان از این مسئله، پیش‌بینی کرده بودند که حضور نیروهای چندملیتی در کوفه - که در هفت مایلی نجف قرار دارد - می‌تواند به طور غیرمستقیم تأثیر تهدیدآمیز مورد نظر را داشته باشد.^۱

اوایل سال ۱۹۱۸ م / ربیع‌الاول ۱۳۳۶ هـ، این اقدامات نظامی به اجرا درآمد و نیروهای نظامی در اطراف فرات میانه مستقر شدند و نیروهای نظامی مستقر در کوفه تمرینهای نظامی خود را، در صحرای میان کوفه و نجف، آغاز کردند.

بامداد روز ۱۲ سپتامبر ۱۹۱۸ م دسته‌ای از نظامیان هندی به محله عماره نزدیک شدند. عطیه ابوکلل چون از این مسئله آگاهی یافت، مردان خود را به مقابله با آن فراخواند و آنان نیز به سوی این نظامیان آتش گشودند و یکی از آنها را کشتند و یکی را نیز مجروح کردند. دسته نظامیان، بی‌آنکه مقابله به مثل نماید و به سوی مردان ابوکلل آتش گشاید، به پایگاه خود در کوفه بازگشت. چند ساعت بعد، یک هواپیمای انگلیسی بر فراز نجف به پرواز درآمد و چند تن از مردان مسلح با تفنگهای خود به سوی آن آتش گشودند. در آن هنگام جمعی از مردان مسلح به مراکز دولتی حمله‌ور شدند. در پی این رویداد، حمیدخان و کارمندانش به کوفه گریختند.

۱. بیل. فصول من تاریخ العراق القریب. ص ۱۲۱.

پس از این جریان، مهدی سید سلمان و سعد حاج راضی، دو تن از رؤسای نجف، به کوفه رفتند و با بالفور به گفت‌وگو پرداختند و برای جبران خسارتهای وارده، اعلام آمادگی کردند. فردای آن روز نیز کاظم صبی برای گفت‌وگو به کوفه رفت. بالفور در این گفت‌وگو علاوه بر درخواست تحویل عطیه ابوکلل و کریم پسر سعد حاج راضی - که از هواداران عطیه بود - ۵۰,۰۰۰ روپیه غرامت خواسته بود.^۱

سران نجف اقدام به پرداخت غرامت کردند و عطیه ابوکلل دانست که نمی‌تواند در نجف بماند. از این رو به شیخ عجمی سعدون که از هواداران ترکها به شمار می‌آمد، پیوست.^۲

این اقدام رؤسای نجف، از انفجار بحرانی میان انگلیس و این شهر جلوگیری کرد. البته این جریان باعث شد تا انگلیس به فکر بیفتد که از راه دیگری بر نجف تسلط یابد. زیرا در پی این جریان مقامهای انگلیسی تصمیم گرفتند این شهر را مستقیماً به صورت نظامی اداره کنند. این اقدامی بود که همواره ترس از واکنش شیعیان مانع از اجرای آن می‌شد، اما بیمناکی از افزایش تهدیدها آنان را به برداشتن گامی متفاوت، وادار می‌کرد.

پس از این رخداد، حمیدخان از سمت خود کناره‌گیری کرد و فرماندهی انگلیس، برای این شهر یک فرماندار انگلیسی تعیین نمود. افزون بر این، دستگاه پلیس جدیدی متشکل از شیعیان - که بیشتر آنها از کردهای کرمانشاه بودند - سازماندهی شد.^۳ این به خاطر آن بود که افکار عمومی این شهر - که رفته رفته زیر نظر مستقیم دولت انگلیس اداره

۱. علی الوردی. لمحات اجتماعية من تاريخ العراق الحديث. ج ۵، بخش دوم، ص ۲۱۲.

۲. بیل. فصول من تاريخ العراق القريب. ص ۱۲۲.

۳. علی الوردی. همان، ص ۲۱۳.

می شد - برانگیخته نشود.

تا اینجا یکی از مقاطع تاریخی در خصوص رابطه شهر نجف اشرف با انگلیس به پایان می‌رسد؛ شهری که رهبران محلی آن در روند وقایع تاریخی، نقش اساسی داشتند و رهبران دینی آن، به ویژه سید محمدکاظم یزدی، عامل اصلی در جلوگیری از اقدامات خصمانه انگلیس، بودند.

تجربه رهبران نجف در خصوص اداره مستقل شهر باعث شد که پذیرش دگرگونی حاکمیت بریتانیا برای آنان کاری بس دشوار باشد. از سوی دیگر تحول اداری شهر نیز در روند حوادث، از اهمیت سیاسی خاصی برخوردار بود. زیرا رهبران محلی خود را در برابر تجربه مستقیم حکومت محلی مستقل دیدند و این تجربه‌ای نو بود که پیش از آن به دست نیامده بود و افزون بر این نیز در سایر مناطق عراق هم روی نداده بود.

میزان دگرگونی و تغییر و تحولاتی که رؤسای نجف به وجود آوردند، در مقایسه دوران استقلال با دوره‌های پیشین، که شهر در سایه طایفه‌گرایی به سر می‌برد و ترکها در طی حکومت خود بر این اساس عمل می‌کردند، به خوبی قابل درک می‌باشد؛ چه آنکه استقلال، در واقع، کارکردی سیاسی و در منطقه حساسی از عراق دارای اهمیتی خاص بود. اهمیت این موضوع آن‌گاه آشکارتر می‌گردد که ما در بایم گام برداشتن در مسیر استقلال، برخاسته از محیط ویژه‌ای بود و از سوی هیچ یک از طرفهای بیگانه حمایت نمی‌شد. این اقدام، حرکتی مستقل و بر پایه امکانات داخلی و تصمیم‌گیریهای خاص خود بود.

به نظر می‌آید، چنین رویکردی در درک و فهم استقلال، در اساس، با رویکرد دیگری که در صدد بود از راه تکیه به انگلیس، خود را تقویت نماید، کاملاً متفاوت است. این رویکردی ملی است و ملی‌گرایان عرب از طریق هم‌پیمانی با انگلیس، در صدد سرکوب دولت عثمانی برآمدند.

این اشاره گذرا برای توضیح دو صورت متضاد در رویکردهای سیاسی عراق، کافی است؛ رویکردی که هریک می‌کوشد در حیات سیاسی ریشه بدواند. بدون شک، همین تجربه در مشخص کردن مواضع باعث شد انگلیس زمانی که آینده عراق را در سال ۱۹۲۰ م ترسیم می‌کرد، بیش از پیش به این نتیجه برسد که باید دست شیعیان را از حکومت کوتاه کرد. حتی می‌توان گفت این باور، در پی مواضع ثابت شیعیان، در اندیشه انگلیسیها رسوخ پیدا کرد.

۲. سید محمد کاظم یزدی و جمعیت نهضت اسلامی

جمعیت نهضت اسلامی در حوادثی که منجر به قیام نجف شد، شاخص تاریخی مهمی به شمار می‌رود و با توجه به اینکه این نهضت یک تجربه سیاسی محلی است، در بسیاری از پژوهشهای تاریخی بدان پرداخته و تنها از زاویه قیام به آن نگریسته شده است. این در حالی است که جمعیت نهضت اسلامی، بر اساس دیدگاههای فراگیر و دورنگر بنیان نهاده شد و شیوه علمای شیعه را در اندیشه سیاسی گسترده منعکس کرد.

این جمعیت، استقلال را در حالتی عمومی می‌دانست و معتقد بود که باید سراسر جهان اسلام را فراگیرد و در برنامه‌ریزی برای دولت نیز بر پایه وحدت کشورهای اسلامی عمل می‌کرد. ضربه سهمگینی که بر پیکر این جمعیت، به دست اشغالگران انگلیسی وارد آمد، کاری کرد که به نقش آن پایان داده شود و از گسترش دیدگاههای سیاسی این جمعیت در محافل عمومی، جلوگیری به عمل آید.

جمعیت نهضت اسلامی در اواخر سال ۱۹۱۷ م از سوی گروهی از علما و در پیشاپیش آنان سید محمد علی بحر العلوم (رئیس جمعیت) و شیخ محمد جواد جزایری (نایب رئیس جمعیت)، در نجف اشرف، شکل گرفت. این دو، پایه‌های فکری و سیاسی جمعیت را برافراشتند و

خط‌مشی کلی آن را در فعالیتها و کارکردها، بر اساس باورهای اسلامی، ترسیم نمودند.^۱

این جمعیت، گرایش اسلامی را ویژگی اساسی در گزینش اعضای خود دانست و به همین منظور از پذیرش عضویت افرادی که دارای گرایش ملی بودند، خودداری می‌ورزید.^۲

جمعیت نهضت اسلامی، دربارهٔ برهه‌ای که در آن به سر می‌برد و اهدافی که دنبال می‌کرد، از دیدگاهی هوشیارانه برخوردار بود و شرایط امت اسلامی و ماهیت تهدیدهایی را که متوجه آن بود، به خوبی درک می‌کرد. این چیزی است که از مادهٔ اول اساسنامهٔ جمعیت که در زیر می‌آید دانسته می‌شود:

علمای اسلام و رهبران بزرگوار و گرامی آنان، بر لزوم تفاهم میان امت اسلامی اتفاق نظر دارند و معتقدند که باید روابط مسلمانان با یکدیگر، به منظور همیاری، همکاری و چنگ زدن به ریسمان الهی، محکم شود تا اسلام، یکپارچه و متحد بتواند در برابر دیگران بایستد.

و در مادهٔ دوم این اساسنامه بر ضرورت تلاش برای تحکیم مفاهیم اسلامی در جامعه و اجرای شریعت اسلامی تأکید شده است:

باید برای اعتلای کلمهٔ اسلام، سعادت و ترقی آن و رعایت قانون اعظم - که همان شریعت شریف محمدی است - و عمل به آن بر اساس آیهٔ «وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا»^{*}، تلاش کرد.

۱. جعفر الشیخ باقر آل‌محبوبه. ماضی النجف و حاضرها. ج ۱، صص ۳۴۴ - ۳۴۵.

۲. محمدعلی کمال‌الدین. ثوره العشرین فی ذکراها الخمسین. ص ۲۲.

* و خداوند هیچ گاه برای کافران راه تسلطی بر مؤمنان، باز نخواهد گذارد. قرآن کریم. نساء، ۱۴۱. (م)

و در ماده سوم، استقلال مطلق دولتهای اسلامی، به طور کلی، و استقلال عراق، به طور خاص، مورد توجه قرار گرفته است. این جمعیت به استقلال تام توجه فراوانی می‌کرد، تا جایی که برای همکاری با هیئتهای عربی - در صورتی که واقعاً برای استقلال کامل تلاش می‌کردند - اعلام آمادگی کرد و به این هیئت‌ها کمکهای مادی و معنوی بسیاری نمود.^۱

از ماده هفتم این اساسنامه می‌توان رابطه جمعیت با سید محمد کاظم یزدی را دریافت. این ماده ساختار تشکیلاتی جمعیت را مشخص کرده است و بر اساس آن می‌بایست یک هیئت مرکزی ۱۲ نفره به ریاست بالاترین مرجع دینی مسلمانان تشکیل شود.^۲ معروف است که در آن دوران، سید محمد کاظم یزدی، بالاترین مرجع بوده است که البته از منابع تاریخی که در اختیارمان قرار دارد از رابطه تشکیلاتی سید محمد کاظم با جمعیت، به طور دقیق، سخنی به میان نیامده است. ظاهراً چنین ارتباطاتی از سوی جمعیت، با توجه به شرایط خاص و ماهیت فعالیتهای زیرزمینی آن، سازماندهی می‌شده است. شیخ عبدالکریم جزایری نیز به رغم آنکه به جمعیت نپیوست، اما از هواداران آن بود و بعضی از نشستها نیز در منزل وی برگزار می‌شد.

شماری از علما، همچون شیخ محمد علی دمشقی، سید ابراهیم بهبهانی و... همچنین جمعی از طلاب علوم دینی، به این جمعیت پیوستند. جمعیت، شاخه نظامی خود را متشکل از چند گروه تشکیل داده بود و بیشتر رؤسای نجف و دلاوران سرشناس آن، همچون برخی از خاندان صُبی، خاندان غنیم، خاندان شیع، خاندان کرماشه، خاندان عکاشی، خاندان حاج راضی، خاندان بوکلل، خاندان عدوه و... به آن

۱. حسن شبر. تاریخ العراق السياسی المعاصر. ج ۱، ص ۳۸.

۲. محمد علی کمال‌الدین. ثورة العشرين فی ذکراها الخمسين. ص ۶۸.

پیوسته بودند. اما هیچ یک از افراد خاندان سید سلمان به این جمعیت پیوست. ^۱ بدین ترتیب جمعیت به دو شاخه نظامی و سیاسی تقسیم شد و شاخه نظامی از سه گروه به شکل زیر تشکیل گردید:

گروه نخست، به فرماندهی کاظم صُبی.

گروه دوم، به فرماندهی حاج نجم بقال.

گروه سوم، به فرماندهی کریم سعد حاج راضی. ^۲

عباس خلیلی، دبیر جمعیت، عضو رابط میان شاخه نظامی و سیاسی شد.

تحركات جمعیت به شهر نجف محدود نشد و حوزه فعالیتش گسترش یافت، به گونه‌ای که از میان رؤسای قبایل، شیخ رایح عطیه، رئیس حمیدات، شیخ مرزوک عواد، رئیس عوابد، شیخ ودای علی، رئیس خاندان علی و شیخ سلمان فاضل، رئیس حواتم، نیز به آن پیوستند.

جمعیت، تحقق استقلال عراق را هدف سیاسی خود قرار داد و در میان محافل عمومی و قبایل عراق، مستقیماً بر این اساس فعالیت می‌کرد و برای اعلام انقلاب علیه انگلیس برنامه‌ریزی می‌کرد، هرچند که برای متقاعد کردن برخی از قبایل در خصوص برانگیختن آنها برای قیام، با مشکلاتی مواجه شد. علت اصلی این مشکلات، این بود که این قبایل طرح قیام علیه انگلیس را نمی‌پذیرفتند. زیرا برای آنها سیاستهای نادرست انگلیس آشکار نشده بود و از سوی دیگر نیز انگلیسها خود را به این قبایل نزدیک کرده بودند.

جمعیت نهضت اسلامی، در اجرای طرح انقلابی خود، به گرایش

۱. عبدالرزاق الحسنى. ثورة النجف. ص ۲۸.

۲. حسن الأسدی. ثورة النجف على الأنكلیز. ص ۱۶۹.

مستقلی تمسک جست و در صدد برآمد تا با امکانات بالقوه موجود و حمایت قبایل از اعلام قیام علیه استعمار انگلیس، دست به کار شود و پس از آنکه دریافت برخورداری از حمایت مطلوب قبایل، کار دشواری است، از این رو برای دستیابی به اسلحه، به منظور اعلام قیام، به ترکها پناه آورد.

عبدالرزاق حسنی نامه‌ای را آورده است که شیخ محمد جواد جزایری، نایب رئیس جمعیت، برای او نوشته است و خطاب به وی می‌نویسد:

چون (جزایری) از همیاری قبایل اطراف نجف در مورد حمایت از انقلابیان نجف ناامید شد، به فکر افتاد تا «جمعیت» از ترکها کمک بگیرد، ترکهایی که همچنان در منطقه رمادی با انگلیسها می‌جنگیدند. از این رو، نامه‌هایی را به همراه عباس حاج نجم نجفی بقال، برای نورالدین، فرمانده نظامی، و محمد عصیمی و عجمی سعدون فرستاد تا شاید بدین وسیله آنها او را به اسلحه و مهمات مجهز نمایند. فرستاده وی به سلامت به بخش عانه رسید و نامه فرمانده نظامی ترکیه را به او داد. این نامه به زبان آلمانی نیز ترجمه شد تا فرمانده آلمانی عانه که در آن زمان، ژنرال «فلکس هانم» بود، از آن آگاهی یابد و درباره آن تصمیم نهایی را اتخاذ نماید.

هنگامی که انگلیسها عانه را به اشغال خود درآوردند و در میان نامه‌ها و اسناد به دست آمده، با این نامه‌ها برخورد کردند، آنها را به قیام نجف مرتبط دانستند و ادعا کردند طرح قتل سروان مارشال و در پی آن قیام نجفها در برابر نیروهای اشغالگر، به دست آلمانیها و هم‌پیمانان ترک آنها صورت گرفته است.^۱

عباس نجم بقال در تاریخ ۱ دسامبر ۱۹۱۷ م / ۱۵ صفر ۱۳۳۶ هـ از نجف خارج شد و توانست از دست انگلیسها - که به خاطر حمله به دفاتر

۱. عبدالرزاق الحسنی. ثورة النجف. ص ۱۰۴.

اشغالگران در ابوصخیر در روز ۱۹ نوامبر ۱۹۱۷ م تحت تعقیب بود - بگریزد. وی توانست نزد عجمی سعدون برود و او نیز وی را به موصل فرستاد و در آنجا با شیخ مهدی خالصی دیدار کرد. خالصی در یادمانده‌های خود می‌نویسد:

نوشته‌ای از عجمی پاشا السعدون به فرماندهی - یعنی فرماندهی ترکیه در موصل - رسید. در این نوشته آمده بود: دو فرستاده از سوی علما و رهبران نجف، از نجف اشرف آمدند، چون از آمدن آن دو آگاه شدیم، آنان را به نزد خود فراخواندیم. آن دو آمدند. نام یکی از آنها حاج عباس پسر حاج نجم بقال بود و دومی شخصی بود به نام احمد و پدرش رئیس اداره برق نجف بود. آن دو با نامه‌هایی از سوی علما و رؤسای نجف وارد شدند و گفتند: جمعیتی از اهالی شهر نجف و غیر آن تشکیل شده که هدفش نجات عراق از دست انگلیسیهاست. چراکه مردم عراق از ظلم و ستم انگلیس به تنگ آمده‌اند.^۱

عباس نامه‌ای از جمعیت به همراه داشت که در آن به برپایی سریع انقلاب فراخوانده شده بود و افزون بر این در آن گفته شده بود که انقلاب، فکر رهبران جمعیت را به خود مشغول داشته و به حد اعلای قیام در نجف اشرف رسیده است و پس از آن که قبایل هم‌پیمان با جمعیت، به برپایی قیام علیه انگلیس اقدام نمایند، شعله‌های آتش قیام به فرات میانه نیز خواهد رسید.^۲

انقلاب، طرح اساسی جمعیت شد و برای دستیابی به استقلال عراق چاره‌ای جز اجرای آن نبود. البته در مورد زمان برپایی قیام، در درون جمعیت اختلافهایی به وجود آمد. عده‌ای معتقد بودند که باید هرچه

۱. علی الوردی. لمحات اجتماعه من تاریخ العراق الحديث. ج ۵، بخش ۲، ص ۲۱۷.

۲. جعفر الخلیلی. هكذا عرفتهم. ج ۴، ص ۹۳.

سرریز دست به قیام زد. زیرا انگلیسها رفته رفته از فعالیت‌های انقلابی و محرمانه آنان در شهر باخبر می‌شدند. حمیدخان، فرماندار سیاسی شهر نیز به بعضی از رهبران جمعیت، همچون عباس خلیلی، دبیر جمعیت، هشدار داد که انگلیسها گزارشهایی از فعالیت آنان دریافت داشته‌اند. این مسئله باعث می‌شد پیش از آنکه انگلیس بخواهد این طرح را از میان ببرد، جمعیت به فکر تسریع در برپایی انقلاب بیفتد و آن‌گونه که از نامه پیشین برمی‌آید، شیخ محمدجواد جزایری نیز از همین قبیل افراد بود. اما عده‌ای نیز بر این باور بودند که باید در برپایی قیام درنگ کرد تا بسیج قبایل در مناطق دیگر کامل شود و بدین ترتیب انقلاب بتواند پس از آن که به حالتی عمومی در مناطق عراق تبدیل شد، اهداف خود را تحقق بخشد.

در این اختلاف، عوامل دیگری نیز نقش داشت که منشأ آن تفاوت در فهم و درک استقلال می‌باشد. زیرا کسانی که خواهان برپایی سریع قیام بودند، به حمایت ترکیه از این قیام تکیه می‌ورزیدند و معتقد بودند که قیام می‌تواند ارتش انگلیس را غافلگیر کند و در پی آن ارتش عثمانی خواهد توانست عراق را از اشغال انگلیسها برهاند.

اما کسانی که با برپایی سریع قیام موافق نبودند، تکیه و اعتماد به حمایت ترکیه را مغل استقلالی می‌دانستند که در انتظار آن بودند و از همین رو اعتقاد داشتند که به تأخیر انداختن قیام بهترین کار است و با این اقدام آنها می‌توانند، بدون تکیه به ترکها، عناصر و نیروهای برپاکننده قیام را فراهم سازند.

حسن اسدی، که ناظر این رخدادها بوده است، می‌نویسد:

اما بنیانگذاران اصلی جمعیت، به احتمال قوی با ترکها در ارتباط بودند و چه بسا ترکها با فرستادن نیروهایی از ارتش ترکیه در برپایی قیام علیه انگلیس به آنان کمک کردند. این بنیانگذاران از

ترس آن که مبادا اشغالگران انگلیس تمام عراق را به اشغال خود درآورند، نمی‌توانند در شعله‌ور کردن آتش قیام در نجف سستی نمایند. از سوی دیگر نیز ترکهای مسلح هم نمی‌توانند کمکهای وعده‌داده‌شده خود را ارسال دارند. این در حالی است که سایر نجفیهای درون و برون جمعیت - که رهبران دینی و آزاده آنها و همچنین رؤسای قبایل نیز با آنها موافقت - معتقدند که مددجویی از ترکها به معنای موافقت با ادامه حضور آنها در کشور است و این چیزی است که آنها نمی‌خواهند.^۱

به نظر ما، به احتمال قوی سید محمدکاظم یزدی به رویکرد دوم گرایش داشت. این رویکرد، رویکرد اکثریتی است که معتقد بودند باید در اعلام قیام، درنگ کرد. او رابطه خوبی با ترکها نداشت و افزون بر این نیز در سالهای ۱۹۱۵ - ۱۹۱۷ م از رویکرد استقلال در حکومت نجف حمایت کرد، همچنانکه از کسانی که خواهان استقلال تمام و کمال بودند، حمایت می‌نمود.^۲

زمانبندی قیام به سان یک برنامه سیاسی در نجف اشرف نضج گرفت، آن هم در چارچوب هسته‌های جمعیت نهضت اسلامی که موفق به جذب صدها عضو شده بود، اما اختلاف بر سر زمان اجرای طرح بود.

۳. عملیات حاج نجم بقال

بررسی جزئیات عملیات نظامی حاج نجم بقال در آشکار ساختن مواضع سید محمدکاظم یزدی در برابر قیام نجف، از جنبه تاریخی حائز اهمیت است. این برهه از تاریخ، آغاز تحولاتی بود که از رویدادهای

۱. حسن الأسدی. ثورة النجف علی الإنکلیز. ص ۲۳۲.

۲. عبدالله النفیسی. دور الشیعة فی تطور العراق السیاسی الحدیث. ص ۵۹.

پیشین شتاب بیشتری داشت. افزون بر این، بررسی و پیگیری جزئیات این عملیات، برای فهم موضعگیریهایی که در پی داشت، ضروری به نظر می‌آید.

اختلاف درونی جمعیت بر سر زمان شروع قیام، باعث شد کسانی که خواهان برپایی سریع قیام بودند، به صورت محرمانه در درون جمعیت، گرد هم آیند. این گردهمایی و گروه‌بندی را حاج نجم بقال رهبری می‌کرد. وی به کمک‌رسانی ترکها اطمینان داشت و فرزندش او را با فرستادن نامه‌هایی، به انقلاب تحریک می‌کرد.

حاج نجم به صورت محرمانه و سریع به ایجاد گروههای مسلح پرداخت و توانست در مدت زمان کوتاهی تشکیلات مسلحانه‌ای را، بدون آن‌که اعضای آن از هدف واقعی و فلسفه وجودی آن آگاهی یابند، سازماندهی کند. حتی برخی از اعضای این تشکیلات تنها چند روز پیش از زمان اجرای عملیات، به عضویت آن درآمده بودند.^۱

شب نوزدهم مارس ۱۹۱۸ م / ۶ جمادی‌الثانی ۱۳۳۶ هـ، حاج نجم نشستی را با اعضای گروه خود ترتیب داد. در این نشست آنها تصمیم گرفتند سروان مارشال، فرماندار انگلیسی نجف را به قتل برسانند. همگی آنها در این نشست سوگند یاد کردند که در پیوستن به یاران خود برای اجرای این تصمیم درنگ نکنند و چنانچه یکی از آنان به دست نیروهای اشغالگر افتاد، او را رها نکنند.^۲ افزون بر این قرار گذاشتند که سه تن از

۱. حسن اسدی در صفحات ۲۴۰ - ۲۴۱ کتاب خود، اطلاعاتی درباره اقدامات حاج نجم بقال نقل می‌کند و با مقایسه اسامی کسانی که به تشکیلات وی پیوسته بودند با روند حوادث، آشکار می‌گردد که برخی از آنان تنها دو یا سه روز پیش از اجرای عملیات وارد گروه او شده بودند.

۲. خواننده ملاحظه می‌کند که ما به جزئیات حوادث اشاره می‌کنیم. این امر کمک می‌کند تا به صورتی آشکار به جریانها بنگریم و در نتیجه بهتر بتوانیم به بررسی و شناسایی واقعی مواضع سید محمدکاظم یزدی بپردازیم.

آنان به منظور فریب دادن نیروهای اشغالگر، پوشاک پلیس محلی به تن کنند.

این گروه به آن سوی دروازه نجف نفوذ پیدا کرد و به سایر اعضا پیوست. تعداد این گروه به پنجاه نفر می‌رسید که البته برخی از آنان بر این اعتقاد بودند که باید اجرای عملیات به تأخیر افتد. از این رو به شهر بازگشتند و این در حالی بود که سایرین به انجام عملیات اصرار می‌ورزیدند.

بر اساس نقشه عملیات، انقلابیان به سه گروه تقسیم می‌شدند: گروه نخست به فرماندهی نجم بقال به دارالحکومه حمله می‌کنند و دو گروه دیگر در محلهایی نزدیک به هم، به منظور زیر نظر داشتن عملیات، به کمین می‌نشینند و در صورت نیاز، وارد میدان می‌شوند.^۱ حاج نجم بقال به سمت دارالحکومه پیش رفت و در حالی که خود را به شکل مأمور اداره پست (حسن کصراوی) درآورده بود، در را به صدا درآورد. چون نگهبان از او پرسید: «تو کیستی؟» پاسخ داد: «من حسن کصراوی هستم» و در همین حال بسته‌ای را که از پیش آماده کرده و روی آن نوشته بود: «خیلی فوری» به او داد. به محض آن که نگهبان بسته را گرفت، یکی از افراد با خنجر ضربه‌ای به او زد و جانش را گرفت. گروه، وارد دارالحکومه (سرای عطیه) گردید^۲ و درگیری شدید و در عین حال کوتاهی آغاز شد و در آن سروان مارشال به قتل رسید و یکی از افسران مجروح شد. از انقلابیان نیز یک نفر کشته و سه تن زخمی شدند.^۳ پس از پایان عملیات، مهاجمان به شهر بازگشتند و حاج نجم طبق

۱. عبدالرزاق الحسنی. ثورة النجف. صص ۳۰ - ۳۱.

۲. دارالحکومه همانا سرای عطیه ابوکلل بود که انگلیسها پس از خروج وی از شهر بر آن مسلط شدند و آنجا را قرارگاه فرماندار انگلیس کردند.

۳. علی الوردی. لمحات اجتماعية من تاريخ العراق الحديث. ج ۵، بخش ۲، ص ۲۲۰.

عادت روزانه، مغازه خود را باز کرد. آنها رویداد شب پیش را محکوم می‌کردند تا مورد سوءظن قرار نگیرند.

سروان بالفور در رأس یک نیروی نظامی به سوی نجف شتافت و این نیروها را به منظور کنترل اوضاع، در پیرامون شهر به گشت‌زنی گمارد. همچنین تعدادی از افراد پلیس را در حالی که تا بُن دندان مسلح بودند، وارد شهر کرد و به آنها دستور داد تا در مناطق گوناگون شهر به گشت‌زنی بپردازند.

وی رؤسای شهر را فراخواند و از آنان درباره این حادثه توضیح خواست. آنها به او گفتند: این حادثه در خارج از شهر طرح‌ریزی شده بود و مردم نجف ارتباطی با آن ندارند. رؤسای شهر به وی پیشنهاد کردند تا برای حصول اطمینان از این که هیچ ارتباطی میان این حادثه با مردم نجف وجود ندارد، داخل شهر به گشت‌زنی بپردازند. بالفور نیز با این پیشنهاد موافقت کرد و در شهر به گشت‌زنی پرداخت. پس از آن به جارچیان دستور داد تا از مردم بخواهند مغازه‌هایشان را باز کنند و طبق معمول به انجام کارهای روزانه خود بپردازند.^۱

برخی از کسانی که از این جریانها آگاهی پیدا کردند، معتقدند سروان بالفور به گفته رؤسا قانع نشد و گشت‌زنی او در خیابانها و بازارهای شهر برای رد گم کردن بوده است. اما چیزی که این باور را تأیید کند، وجود ندارد و شاید از تصویری که درباره زیرکی انگلیسها وجود داشت، سرچشمه گرفته باشد. گشت‌زنی بالفور در شهر نشان می‌دهد که او گفته رؤسای نجف در مورد این که این حادثه را شهروندان به وجود نیاورده‌اند، باور کرده است، زیرا در غیر این صورت، این‌گونه بی‌پروا عمل نمی‌کرد و وارد شهر نمی‌شد. البته این بدان معنی نیست که او از این جریان گذشته و آن را رها کرده است، بلکه همواره در درون او حس

۱. عبدالرزاق الحسنی. ثورة النجف. صص ۳۴ - ۳۵.

انتقامجویی و نشان دادن ضرب شستی جانانه، به خاطر خونخواهی افسر به قتل رسیده، شعله می کشید. علی شرقی می گوید: سروان بالفور آن گاه که جسد سروان مارشال را غرق در خون دید، گفت: «هر قطره خون گرانهای او برابر با چهارصد تن از مردم نجف است.»^۱

بدون شک، بالفور و فرماندهی بریتانیا در صدد بودند تا مجازات سنگینی برای مردم نجف در نظر بگیرند و این اقدامی است که معمولاً استعمارگران، برای ایجاد رعب و وحشت میان مردم، به آن پناه می برند. اگرچه با این کار نیز نتوانند به عاملان حادثه دسترسی پیدا کنند.

تا بدین جای یک برهه زمانی دیگر از روند حوادث سپری شد و منظور از آن این بود که بگوییم پس از این جریان هیچ واکنش سریعی که تشکیلات حکومتی بریتانیا در شهر و یا نیروهای پیرامون آن را مورد هدف قرار دهد، از سوی مردان نجف صورت نگرفت. از سوی دیگر، مجازات بریتانیاییها نیز هنوز تعیین نشده بود. زیرا از این جریان تنها چند ساعت گذشته بود. از این رو کاظم صبی، عطیه ابوکلل و سعد حاج راضی از واقعیت این جریان آگاهی نداشتند و برای قیام، به این سرعت، برنامه ریزی نمی کردند. ابوکلل و به همراه او کریم حاج سعد، در بیرون نجف بودند و کاظم صبی اگرچه در نجف بود، اما طراحان عملیات جرأت نمی کردند با او در این مورد ارتباط برقرار نمایند.^۲

اوضاع عمومی نجف به گونه ای بود که باعث شد انگیزه های نهفته در پس پرده این جریان و عاملان آن، پنهان بمانند، حتی رهبران و رؤسای شهر نیز چنین عملیاتی را پیش بینی نمی کردند.

۱. علی الوردی. لمحات اجتماعية من تاريخ العراق الحديث. ج ۵، بخش ۲، ص ۲۲۱.

۲. حسن الأسدی. ثورة النجف علی الأنکلیز. صص ۲۵۳ - ۲۵۴.

۴. سید محمد کاظم یزدی و بحران سعد حاج راضی

به هنگام گشت‌زنی بالفور در نجف به همراه بعضی از رؤسای این شهر، واقعه‌ای روی داد که بر روند حوادث تأثیر فراوانی گذاشت. این رخداد، آغاز دیگری بود برای ایجاد تحولات اساسی در روابط نجف با اشغالگران انگلیس. جریان از این قرار بود که میان چند تن از افراد مسلح پلیس با فرزندان سعد حاج راضی درگیری و مشاجره‌ای به وجود می‌آید که در پی آن تیراندازی می‌شود و دو تن از نیروهای پلیس به قتل می‌رسند. بالفور در حالی که همچنان مشغول گشت‌زنی بود، از این خبر آگاه می‌شود.^۱

این رویداد بالفور را ناراحت کرد و باعث شد نظر او دربارهٔ گفته‌های رؤسای نجف تغییر کند. از این رو، رو به سعد حاج راضی کرد و گفت: «این تو هستی که این کارها را می‌کنی و وانمود می‌نمایی که چیزی نمی‌دانی». سعد از گفتهٔ بالفور به خشم آمد و با تندى به او پاسخ گفت و سپس از وی روی برگرداند و خشمگینانه آنجا را ترک کرد. هنگامی که فرزندان سعد آگاه شدند که بالفور پدرشان را توییح و سرزنش کرده، به راه افتادند تا او را نیز بکشند. آنها بالفور را دیدند که در میدان راه می‌رود و

۱. تاریخ‌نگاران در جزئیات این واقعه باهم اختلاف نظر دارند. اما حسن اسدی آن را از زبان راضی حاج سعد، در گفت‌وگویی که در تاریخ ۱۵ مه ۱۹۶۹ م/ ۲۷ صفر ۱۳۸۹ هـ با وی انجام داده، نقل می‌کند که خلاصهٔ آن چنین است: راضی از تجارتی که پدرش او را به دنبال آن فرستاده بود، بازگشت. او صبح روزی که مارشال به قتل رسید، وارد شهر شد و در حالی که می‌خواست به منزل برود با برادرش محسن روبرو شد. محسن از او خواست تا در گرفتن تفنگهای دو تن از نیروهای پلیس که در قهوه‌خانه‌ای در آن نزدیکی نشسته بودند، به او کمک کند. این جریان باعث درگیری این دو برادر با آن دو پلیس شد و راضی به سوی آن دو آتش گشود و در دم آنها را به قتل رساند. حسن الأسدی، همان، ص ۲۵۵.

به سوبش آتش گشودند، اما تیرها به وی اصابت نکرد و او توانست از این جریان جان سالم به در برد. بالفور از نجف بیرون آمد و به همراه نیروهای ارتش و پلیس وارد پایگاه حکومت در سرای عطیه شد. فرزندان حاج سعد نیز با مردان خود به گشت‌زنی در شهر پرداختند و هرچه نیروی پلیس بود دستگیر کردند و پس از آن، سلاح آنان را گرفتند و عده‌ای را آزاد و برخی را نیز زندانی کردند. آنها پس از فرار نگهبانان پایگاه حکومت، به آنجا حمله کردند و اثاث و لوازم آن را به یغما بردند و آنجا را به آتش کشیدند.^۱

این جریان رویارویی جسارت‌آمیزی با سلطهٔ انگلیس به شمار می‌رفت و افزون بر این رؤسای نجف را در معرض اتهام قرار داد و از همین رو تمام باورهای بالفور تغییر کرد و شاید همین مسئله باعث شد که او فکر کند گشت‌زنی‌اش در نجف اشتباه فاحشی بود. حوادث پیاپی و سریع، به ویژه سوء قصد به جان‌ش، موجب شد که او چنین پندارد که در برابر قیامی فراگیر در نجف قرار دارد؛ قیامی که موضع سید محمد کاظم یزدی دربارهٔ آن معلوم نیست و شاید هم خود او آن را طرح‌ریزی کرده باشد. از این رو، این بار همچون گذشته به او پناه نیاورد و ترجیح داد در دارالحکومه به سنگ‌سازی و دژبندی پردازد.

احتمالی که دربارهٔ موضع بالفور مطرح می‌کنیم، از راه ارتباط میان بعضی از شواهد تاریخی، مورد تقویت قرار می‌گیرد؛ چه آنکه در آن دوران، اختلاف میان نیروهای انگلیسی و نیروهای عثمانی و مناطق شمالی عراق بالا گرفته بود و انگلیسها خود را آماده می‌کردند تا حملهٔ گسترده‌ای علیه عثمانیها ترتیب دهند. از سوی دیگر در نجف چنین شایع شده بود که ترکها بر بازپس‌گیری بغداد مصمم هستند و به همین

۱. علی الوردی. لمحات اجتماعیه من تاریخ العراق الحدیث. ج ۵، بخش ۲، ص ۲۲۱.

منظور نیز ارتش نیرومندی به نام «ارتش صاعقه» را سازماندهی کرده‌اند.^۱

در پی این جریان، سعد حاج راضی دریافت که در یک تنگنای واقعی گرفتار آمده و فرزندانش، به خاطر قتل دو پلیس مورد نظر، در آستانه اعدام، به دست انگلیسیها، قرار گرفته‌اند.

سید محمد کاظم یزدی در صدد برآمد تا پیش از خطرناکتر شدن اوضاع، به نحوی آن را سامان دهد. از این رو به دنبال سعد حاج راضی، مهدی سید سلمان و حاج محسن شلاش فرستاد و با آنان گفت‌وگو کرد. پس از بحث و تبادل نظر، سید محمد کاظم از سعد خواست تا پسران خود را تحویل دهد و خود او نیز متعهد می‌شود که آسیبی به آن دو نرسد و کاملاً در امان باشند. اما سعد با این درخواست مخالفت ورزید و با ناراحتی آنجا را ترک کرد. او تصمیم گرفت با انگلیسها رودررو شود. از این رو به دیدار شخصیت‌های مهم و رهبران افراد مسلح نجف رفت. در پیشاپیش افرادی که وی با آنان به گفت‌وگو پرداخت، کاظم صبی، ابوکلل، عباس علی رماحی و... قرار داشتند. او آنها را علیه انگلیس تحریک کرد و گفت: انگلیسها می‌خواهند به خاطر قتل دو پلیس، بهترین فرزندان مرا دستگیر کنند. آنها راضی شدند و عملاً در برپایی قیام سهیم گشتند؛ قیامی که در واقع نه حاج سعد، نه کاظم صبی و نه هیچ یک از رهبران نجف در شکل‌گیری آن نقش نداشتند.^۲

بدین ترتیب، قیام به حالتی عمومی و فراگیر در شهر تبدیل شد و مهار آن کاری دشوار گردید. رهبران نجف به سرعت دست‌به‌کار اقدامات نظامی شدند و داوطلبان به آنان پیوستند و فرماندهی نظامی قیام این چنین شکل گرفت. این فرماندهی، تقسیم نیروهای انقلابی را در موقعیتهای

۱. همان. ص ۲۱۹.

۲. حسن الأسدی. ثورة النجف علی الأنکلیز. ص ۲۵۶.

حساس و استراتژیک به عهده گرفت. شمار رزمندگان نیز به چیزی حدود ۶۰۰ نفر رسید.^۱

مقامهای استعمارگر بریتانیا، مستقیماً نیروهای نظامی خود را به نجف اعزام کردند. این نیروها شهر را به محاصره خود درآوردند و شروع به کندن گودال نمودند و برای محاصره کامل شهر از سیم خاردار استفاده کردند.

با توجه به عملکرد قاطع مردم که خواهان قیام علیه استعمارگران بریتانیایی بودند، اوضاع رفته رفته متشنج تر می شد و دیگر هیچ چیز نمی توانست در آن لحظات، جوش و خروش انقلابی را فرونشاند. بنابراین و با توجه به زمینه تاریخی گذشته، سرنوشت قیام این گونه رقم خورد که بدون برنامه و آمادگی آغاز شود و این چیزی بود که بیشتر رهبران نجف، حتی گرایش تند و سرسخت جمعیت نهضت اسلامی خواهان آن نبودند. عملیاتی که حاج نجم بقال آن را هدایت کرد، اگر با حادثه قتل دو پلیس همراه نمی شد، نمی توانست برای راه اندازی قیام، موفقیتی کسب کند. این حادثه باعث شد یکی از رهبران نجف (سعد حاج راضی) آنگاه که احساس کرد با بحران سرنوشت سازی مواجه است، تصمیم بگیرد که با انگلیسها رویارویی کند و بدین ترتیب سایر رهبران نیز با او در مسیر قیام قرار گرفتند؛ قیامی که اوضاع عمومی آن را به عنوان یک طرح سیاسی و به خاطر تأثیر فعالیتهای جمعیت نهضت اسلامی، پذیرفته بود.

۵. مواضع سید محمدکاظم یزدی در دوران قیام

تصمیم گیری به دست رهبران نجف و صدها تن از انقلابیان افتاد و آنها

به گونه‌ای رفتار می‌کردند که گویی حرف آخر را خود می‌زنند. سلطه بی‌حد و حصر آنان بر نجف و همچنین استقبال گسترده مردم باعث شد آنها اعتماد به نفس بیشتری پیدا کنند و به سوی برپایی قیام مسلحانه گام بردارند.

از سوی دیگر و در برابر این جوش و خروش، علمای دین بر این باور بودند که رویارویی در این شرایط و به این صورتی که به وجود آمده، نمی‌تواند اهداف قیام مورد نظر را تحقق بخشد و این طرح انقلابی را حوادث پیش‌بینی نشده و مقطعی به وجود آورده است. این در حالی بود که خود آنها نیز در حال طراحی یک قیام با برنامه و روش‌مند بودند؛ قیامی که در مورد زمان برپایی آن علما و رؤسای قبایل منطقه فرات میانه اتفاق نظر داشته باشند. از این رو، علمای دین در صدد برآمدند تا با گسترش مواضع و عملکرد خود، اوضاع را به نحوی آرام کنند که از رویارویی مسلحانه با انگلیس جلوگیری شود. زیرا معتقد بودند که رویارویی زودهنگام نتیجه‌بخش نخواهد بود.

بسیاری از پژوهشگران در خصوص موضع سید محمد کاظم یزدی در طی این حوادث، به همگامی او با انگلیس اشاره کرده‌اند و معتقدند: او از میان مراجع و علمای شیعه تنها کسی بوده که با قیام مخالفت کرده است. حتی برخی از آنان بر این باورند که او در دوران قیام به انگلیس خدمت کرده است. شاید همین ارزیابیها باعث شد که در مورد او شک و تردیدهای زیادی به وجود آید؛ ارزیابیهایی که در صدد است تا از طریق متهم کردن او به همکاری با انگلیس، کرده‌ها و ناکرده‌های او را، نه تنها در جریان قیام بلکه در پیش و پس از آن نیز، توجیه و تفسیر نماید و آن را به گونه‌ای جلوه دهد که گویی یک امر انکارناپذیر تاریخی است و اصلی است که شماری از پژوهشگران، حوادث تاریخی را با آن می‌سنجند.

موضع سید محمد کاظم در جریان قیام نجف با مواضع سایر علمای شیعه آن زمان متفاوت نبود. زیرا همه آنها بر این باور بودند که قیام،

پیش از فرارسیدن زمان آن برپا شده و مهار کردن آن کار درستی است. از این رو می‌بینیم که هیچ یک از مراجع و علمای شیعه که به اتفاق تاریخ‌نگاران، پژوهشگران و صاحب‌نظران به مبارزه با انگلیس شهرت داشتند، برای حمایت از قیام، فتوای جهاد صادر نکردند. از جمله این مراجع و علما می‌توان به میرزا محمدتقی شیرازی، شیخ‌الشریعه اصفهانی، شیخ مهدی خالصی و... اشاره کرد. از این افراد، هیچ موضع عملی که نشان دهد آنها با روند حوادث و یا ادامه قیام نجف موافقت، دیده نشد.

بنابراین موضع‌گیری سید محمدکاظم یزدی با سایر مراجع و علمای شیعه، در مورد قیام تفاوتی نداشت. او کسی بود که با دیدی جامع به حوادث می‌نگریست و شرایط و موقعیت را در نظر می‌گرفت و با آینده‌نگری عمل می‌کرد.

وی در مورد حفظ جان انقلابیان، از سایر مراجع و علمای دین فعالیت بود و تلاش می‌کرد تا آنها هدف تیر انتقام انگلیسها قرار نگیرند. افزون بر این، در صدد بود تا مقامهای انگلیسی را به صدور عفو عمومی در مورد تمام کسانی که از آغاز قتل سروان مارشال در ۱۹ مارس ۱۹۱۸ م تا روزهای قیام شرکت داشته‌اند، راضی کند. خود انقلابیان نیز از طریق فعالیتها و اقدامات سید، به نقش وی و همکاری و همراهی‌اش با خود پی برده بودند. از این رو آنها منزل او را از مواد غذایی انباشته کردند تا بتواند در برابر محاصره شهر مقاومت نماید.^۱ سید محمدکاظم به هنگام شعله‌ور شدن آتش قیام، نجف را ترک نکرد. حتی پس از آن نیز انگلیسها از او خواستند شهر را ترک کند تا در اثر بمبارانی که آنها قصد داشتند انجام دهند، آسیب نبیند، اما وی با درخواست آنان مخالفت کرد و به انگلیسها گفت: من تنها در یک صورت می‌توانم شهر را ترک کنم و آن

۱. گفت‌وگو با سید عبدالعزیز طباطبایی در ۲۱ رمضان ۱۴۱۴ هـ / ۴ مارس ۱۹۹۴ م.

زمانی است که همه خانواده و وابستگان من، با من بیایند. انگلیسها چون با این خواسته موافقت کردند، سید به آنان گفت: همه ساکنان نجف اشرف، اعضای خانواده من هستند. کاملاً آشکار بود که او به چه دلیل نمی‌خواهد شهر را ترک کند؛ چرا که او با این کار می‌خواست انگلیسها را از انجام عملیات نظامی، با هدف ضربه زدن به انقلابیان و ساکنان شهر که قهرمانانه ایستادند و مقاومت کردند و اشغالگران را به مبارزه طلبیدند، بازدارد.

منظور از آنچه به صورت گذرا بدان اشاره شد، دفاع از سید محمد کاظم یزدی، به عنوان بالاترین شخصیت شیعه آن زمان نیست، بلکه آنچه گفتیم در واقع مقدمه کوتاهی بود برای بررسی نقش سید در جریانها و حوادث قیام و این پس از آن بود که مواضع وی را پیش از آغاز قیام مورد بررسی و ارزیابی قرار دادیم تا بدین وسیله از طریق حوادثی که در آن دوران اتفاق افتاده، ساختار واقعی مفاهیم تاریخی مربوط به آن دوران را، از نو پایه‌ریزی کنیم. ما پس از این به یادآوری این مفاهیم نیازمند خواهیم بود و به جزئیات دیگری نیز خواهیم پرداخت. زیرا این مسئله ما را در رسیدن به هدف، کمک می‌کند و در نتیجه می‌توانیم شخصیت یزدی را به طور واقعی ارزیابی کنیم. بنابراین باید گام به گام با حوادث در تحولات پیاپی و روزانه، همراه شویم.

بامداد ۲۱ مارس ۱۹۱۸ م / ۸ جمادی‌الثانی ۱۳۳۶ هـ، یعنی سومین روز قیام، با اقدام سید محمد کاظم نخستین گام سیاسی برداشته شد. وی از علمای دین، بزرگان شهر و رهبران نجف خواست تا به منظور بررسی اوضاع عمومی شهر و دستیابی به راه‌حلی مناسب برای این بحران، در یک گردهمایی بزرگ در مدرسه او شرکت کنند. این مسئله با توجه به حضور انبوه زائران در شهر که ممکن بود هدف تیر مسلسل‌های دو طرف

قرار گیرند، از اهمیت خاصی برخوردار بود. در این گردهمایی، انقلابیان از سید خواستند تا عفو عمومی و امنیت کامل را برای آنان و پیروانشان تضمین نماید.^۱

با وجودی که این گردهمایی، آن‌گونه که منابع تاریخی می‌گویند، بی‌هیچ نتیجه‌ای به پایان رسید - زیرا این درخواست در محدودهٔ اختیارات علمای دین نبود -، اما سید محمدکاظم تمام تلاش خود را به کار بست تا همان‌گونه که خواهیم گفت، راهی برای دستیابی به عفو بیابد.

همان روز فرماندار انگلیسی عراق نامهٔ زیر را برای سید محمدکاظم یزدی فرستاد:

خدمت آیت‌الله حاج سید محمدکاظم طباطبایی دامت برکاته جناب حکمران دولت و فرماندهٔ کل ارتش دستورهای لازم را برای خاموش کردن آتش فتنه‌ای که در نجف اشرف واقع شده و باعث نگرانی شدید او گردید، صادر کرد. وی همچنین دستور داد تا افراد مفسدی که عاملان این فتنه بودند، دستگیر شوند و در عین حال در محفوظ ماندن بارگاه مبارک و شریف و سلامتی حضرات علمای اعلام و ساکنان این شهر مقدس، دقت شود. بدون شک، سروان بالفور حضرت‌عالی را از این دستورات آگاه خواهد کرد؛ دستوراتی که اگر مردم نجف از آن اطاعت نکنند و بدان گردن ننهند، ناگزیر مشکلاتی را برای حضرات علمای اعلام ساکن نجف، به وجود خواهد آورد. من کاملاً اطمینان دارم که شما با مقامهای بریتانیایی همکاری خواهید کرد و آنان را با تیزبینی، همت بلند و حسن‌نیت خود در مورد آرام کردن اوضاع این شهر مقدس یاری خواهید رساند و آتش فتنهٔ کنونی را خاموش خواهید نمود. زیرا شما بخوبی از حسن نیت دولت معظم و تلاشهای فراوان آن برای اعتلای اصول دینی که مردم

۱. عبدالرزاق الحسنی. ثورة النجف. ص ۴۶.

عراق بدان پای‌بندند، آگاهید و می‌دانید که این دولت سعی دارد مردم این سرزمین را از بیدادگریها و مفسد گذشته برهاند. ما منتظریم تا نتیجه تلاشهای شایسته‌ی تحسین شما را ببینیم. خداوند شما را همچنان پناه و حامی اسلام قرار دهد. والسلام - فرماندار کل عراق^۱

روز ۲۲ مارس، بالفور از سید محمد کاظم، علمای نجف و بزرگان شهر خواست تا با او به گفت‌وگو بنشینند. شمار زیادی از علما و بزرگان نجف در خانه‌ی کلیددار گرد آمدند تا خواسته‌ی انقلابیان را بر شمرند. انقلابیان در بر شمردن خواسته‌های خود سنگ تمام گذاشتند و خواستار آن شدند که انگلیس حکومت شهر را رها کند و تنها به نماینده‌ی خود، یعنی حمیدخان، بسنده نماید. این بدان معنا بود که آنها خواهان حکومت مستقل می‌باشند. پس از آن، هیئتی متشکل از سید عباس کلیددار، شیخ جواد جواهری، شیخ محمد حسین کاشف‌الغطاء، شیخ جعفر راضی، محمود آگاهندی، مهدی سید سلمان و... تشکیل شد. این هیئت نزد بالفور رفت و او به آنان گفت: دولت انگلیس به نجف، علما و مردم آن احترام فراوانی می‌گذارد و خیر آنها را می‌خواهد، اما عده‌ای مفسد این فتنه را به وجود آوردند و امنیت بارگاه مبارک نجف و سلامت علمای اعلام این شهر مقدس را به خطر انداختند. دولت تنها یک خواسته‌ی ساده دارد و آن این است که این مفسدان تحویل شوند تا به سزای اعمال خود برسند. دولت کاملاً اطمینان دارد که سید محمد کاظم یزدی و دیگر علما با تیزی، بلندهمتی و حسن‌نیت خود، این دولت را در این خصوص یاری خواهند رساند. زیرا آنها به خوبی از حسن‌نیت دولت معظم و تلاشهای فراوان آن برای اعتلای اصول دینی که مردم عراق بدان پای‌بندند، آگاهند و می‌دانند که این دولت

۱. علی الوردی. لمحات اجتماعیه من تاریخ العراق. ج ۵، بخش ۲، صص ۲۲۵ - ۲۲۶.

در صدد است تا مردم این سرزمین را از بیدادگری و مفساد گذشته برهاند.

شیخ جواهری در پاسخ گفت: این هیئت به اینجا آمده تا اختلاف را حل و موافقی که بر سر راه رسیدن به صلح میان دو طرف وجود دارد، برطرف کند. اما این درخواست شما هیچ کمکی به صلح نمی‌کند. بالفور گفت: این خواسته فرمانده کل است و نمی‌توان آن را رد کرد. پس از آن، از او خواستند تا آسانتر بگیرد. وی به آنان گفت: من با فرمانده کل تماس می‌گیرم و فردا پاسخ شما را می‌دهم. روز بعد، کلیددار و مهدی سید سلیمان برای گفت‌وگو به نزد بالفور رفتند. بالفور در این دیدار شرطهای زیر را مطرح می‌کند:

۱. تحویل بی‌چون و چرای قاتلان و کسانی که با آنان در ایجاد آشوب همکاری داشته‌اند.
۲. جبران خسارت به میزان هزار قبضه تفنگ و ۵۰ هزار روپیه که رؤسا باید این مبلغ را از قبایلی که در برپایی آشوب دست داشته‌اند، جمع‌آوری نمایند.
۳. تحویل صد تن از ساکنان قبایلی که علیه دولت، شورش به راه انداختند، به منظور تبعید آنان از نجف به عنوان اسیران جنگی.

بالفور به هنگام اعلام این شرطها به آنان گفت: نجف تحت محاصره شدید باقی خواهد ماند و از ورود غذا و آب به شهر جلوگیری خواهد شد، تا اینکه به شرطهای یادشده عمل کنید و آنها را موبه‌مو به اجرا درآورید.^۱

شیخ جواد جواهری و شیخ محمدحسین کاشف‌الغطاء در این گفت‌وگوها نمایندگی سید محمدکاظم یزدی را به عهده داشتند. آن دو از

۱. همان، ج ۵، بخش ۲، صص ۲۲۴ - ۲۲۵.

علمای شناخته شده در میان محافل علمی بودند و در طول زندگی خود به مبارزه با انگلیس و جهاد پیاپی با استعمارگران، شهرت پیدا کرده بودند. شیخ محمد حسین کاشف الغطاء از یاران و نزدیکان سید محمد کاظم بود. سید عبدالعزیز طباطبایی مرا از مجموعه اسناد مربوط به مکاتبات کاشف الغطاء با سید محمد کاظم آگاه کرد. این اسناد در مجموعه سندهای کم نظیری درباره سید محمد کاظم یزدی است که در اختیار او می باشد.

پافشاری دو طرف بر مواضع خود باعث شد رسیدن به راه حلی میانه، عملاً ناممکن شود. انگلیس بر مجازات سخت مردم نجف پافشاری می کرد. زیرا این شهر نخستین جایی بود که سلطه انگلیسها را بر عراق مورد تهدید قرار می داد و در واقع سرچشمه طرح انقلابی پایان دادن به اشغال انگلیس و دستیابی به استقلال کامل عراق، به شمار می رفت. از این رو، انگلیسها در صدد برآمدن تا نیروهای خود را پیرامون شهر تقویت نمایند و ابزارهای محاصره آن را بیشتر و گسترده تر کنند. فشار انگلیس بر نجف و اقدامات بی رحمانه کارگزاران انگلیسی، باعث به وجود آمدن واکنشهای شدیدی شد. زیرا نجف اشرف در میان شیعیان جهان از جایگاه والا و مقدسی برخوردار است و مرکز حوزه علمیه و پایگاه مرجع بزرگ شیعیان به شمار می رود.

به هر حال، چون رسیدن به راه حل ناممکن شد و ادامه قیام اجتناب ناپذیر گردید، جمعیت نهضت اسلامی تصمیم گرفت با بزرگان قبایلی که به این جمعیت گرایش داشتند، مکاتبه کند و آنان را به همکاری با نجف در قیام، ترغیب نماید.^۱

عصر روز ۲۴ مارس ۱۹۱۸ م / ۱۱ جمادی الثانی ۱۳۳۶ هـ جمعیت، نامه های خود را همراه مردی از قبیله عوابد فرستاد تا به دست صاحبانشان برساند، اما چون خواست از سیمهای خاردار عبور کند،

۱. محمد علی کمال الدین. ثورة العشرين فی ذکراها الخمسين. ص ۳۹.

سربازان انگلیسی متوجه شدند و او را دستگیر کردند. سپس، نامه‌های او را گرفتند و پس از بازجویی، حکم اعدام را در مورد او به اجرا درآوردند. نیروهای انگلیسی، با توجه به اطلاعاتی که در نامه‌ها آمده بود، اقدامات احتیاط‌آمیز خود را بیشتر کردند و چون جمعیت از این مسئله آگاهی یافت، بار دیگر در صدد برآمد تا فرستاده دیگری اعزام نماید.

سید محمد کاظم یزدی و سایر علما تصمیم گرفتند شکایت‌نامه‌ای برای فرمانده کل انگلیس ارسال دارند. این شکایت‌نامه در ۲۵ مارس تحویل انگلیس گردید و متن آن به قرار زیر است:

خدمت فرمانده کل ارتش بریتانیای کبیر - بغداد

ما علمای نجف اشرف، از طرف خود و از طرف عموم فقرا، مستمندان و ساکنان این شهر مقدس شکایت داریم و خواهان آن هستیم که این دولت با لطف و عدالت خود، ما را یاری رساند و با از میان برداشتن محاصره و اسارت مردم بی‌گناه و ضعیفی که نه جنایتی مرتکب شده‌اند، نه تقصیری دارند و نه به کاری رضایت داده‌اند، ما را مورد لطف خود قرار دهد. سخت‌ترین بلا، قطع آب است چراکه چنین مجازاتی در هیچ یک از ادیان بشری مجاز نیست. اگر به مردان رحم نمی‌کنید، دست‌کم به زنان و کودکان رحم آورید. از این دولت که به رأفت، عدالت، قدرت و چیرگی شهرت دارد، بعید است که بی‌گناهان را به جای گناهکاران و مجرمان مجازات کند. مردم از گرسنگی، تشنگی و نابسامانی اوضاع در حال تلف شدن و از بین رفتن می‌باشند. این برخورد ضربه‌ای بر پیکر جهان اسلام است و احساسات همه مسلمانان را جریحه‌دار کرده است. این مسئله با آنچه از سیاستهای درست شما در جلب عواطف عموم مسلمانان سراغ داریم، سازگار نیست. امیدواریم با دوراندیشی، در رفع این گرفتاریها اقدام شود و با صدور عفو عمومی و امان‌نامه به گونه‌ای عمل شود که موجب نابودی مردم ضعیف و بی‌گناه

نگردد و این چیزی است که شما بدان آگاهترید.

سید محمد کاظم یزدی عبارت زیر را به این شکایت نامه افزود:

ظاهراً پایان دادن به غائله این شهر مقدس به عفو عمومی بستگی دارد و مصلحت در این کار است.^۱

سید محمد کاظم با نوشتن این عبارت، خواست تا بر موضع خود در مورد درخواست عفو عمومی تأکید نماید. این موضع پیش از این، از زبان شیخ جواد جواهری که در نخستین نشست با بالفور نمایندگی سید را به عهده داشت، نقل شده بود. افزون بر این، سید با این کار خواست تا به انگلیسها بفهماند که او به عنوان مرجع بزرگ شیعیان معتقد است که پایان دادن به بحران، بستگی به صدور فرمان عفو عمومی دارد و این درخواستی بود که انقلابیان در نخستین نشست مطرح کرده بودند. این مسئله بدان معناست که سید خواسته انقلابیان را به عنوان موضع شخصی خود مطرح نمود.

افزون بر این، به طور ضمنی از شکایت نامه علما و عبارت سید چنین دانسته می شود که شرطهای سه گانه انگلیس مورد قبول نیست. از این رو ژنرال مارشال، فرمانده کل نیروهای بریتانیا در عراق، در تاریخ ۲۶ مارس ۱۹۱۸ م در پاسخ به آن چنین نوشت:

حضور حجت الاسلام سید محمد کاظم یزدی طباطبایی و حضرات علمای اعلام نجف اشرف و مردم این شهر نامه شما به دست ما رسید و آن را با دقت از نظر گذراندیم. آنچه شما درباره رأفت دولت انگلیس بیان کردید، کاملاً درست است. بهترین دلیل بر این رأفت این است که با مردم شهر در دو حادثه شش ماه گذشته بر اساس همین رأفت برخورد شده است.

۱. علی الوردی. لمحات اجتماعية من تاريخ العراق الحديث. ج ۵، بخش ۲، ص ۲۳۴.

دلیل دیگر نیز اقدام مسالمت‌آمیزی است که در اجرای شرطهای در نظر گرفته شده برای شما، از آن پیروی می‌کنیم. ما هیچ‌گاه برای مردمی که قانون‌شکنی نکرده‌اند، مجازاتی در نظر نگرفته‌ایم. این مجازات برای کسانی است که حریم قانون را زیر پا نهادند و همچنین برای افرادی است که به آنان یاری رساندند. نجف اشرف در صورتی که به شرطهای گذشته‌ای که بیان کردیم گردن نهد، می‌تواند از تنگنای کنونی خود، جان سالم به در برد.

حضرات مجتهدین و علمای اعلام که حاکمان مسلمان نجف هستند نه تنها می‌توانند این کار را بکنند، بلکه شایسته است که شهر خود را از افراد مفسد پاک نمایند، همچنان‌که آنها می‌بایست به ما در مجازات عاملان این جنایت و محرکان آن یاری رسانند. البته هر زمان که مناسب باشد دولت نیز در صدور فرمان عفو کوتاهی نخواهد کرد. بنابراین، باید به شهروندان مسلمان نجف تأکید نماییم در صورتی که رفتارشان نشان دهد مستحق چنین معامله‌ای هستند، به نیکویی با آنها برخورد خواهیم کرد. تاکنون هفت روز از قتل سروان مارشال گذشته است، اما مردم نجف هنوز فرمانبرداری خود را به ما ثابت نکرده‌اند و برای بازگرداندن قانون و نظم به حالت طبیعی آن، کاری انجام نداده‌اند. والسلام.

فرمانده کل نیروهای بریتانیا در عراق، مارشال.^۱

افراد برخی از قبایلی که جمعیت نهضت اسلامی با آنها مکاتبه کرده بود، توانستند در روز ۲۷ مارس ۱۹۱۸ م وارد نجف شوند و برای دفاع از شهری که رفته رفته آثار محاصره، به ویژه کمبود آب آشامیدنی، در آن نمایان می‌شد، به انقلابیان پیوندند.

روز ۲۹ مارس، با حضور علما و بزرگان در منزل سید محمدکاظم نشست ترتیب داده شد تا در خصوص تحولات و چگونگی پایان دادن به

۱. همان، ج ۵، بخش ۲، صص ۲۳۴ - ۲۳۵.

محاصره و نجات انقلابیان از تیر انتقام انگلیس، با هم به بحث و تبادل نظر پردازند. در پی این نشست، همگان به توافق رسیدند که نامه دیگری برای فرمانده کل نیروهای انگلیسی، ارسال شود. در این نامه که لحن شدیدی داشت، به پای‌بند نبودن انگلیسیها به وعده‌هایی که از زمان اشغال بغداد در مورد حفظ حرمت اسلام مطرح کرده بودند، اشاره شد و محاصره را عملی غیرانسانی برشمرده بودند. در این نامه بار دیگر تأکید شد که حل این بحران تنها از طریق صدور فرمان عفو امکان‌پذیر است. این نامه در تاریخ ۳۰ مارس ۱۹۱۸ به دست طرف انگلیسی رسید و متن آن چنین بود:

خدمت جناب فرمانده کل نیروهای بریتانیا در عراق
تلگراف شماره ۲۸۰۲ شما در تاریخ ۲۶ مارس ۱۹۱۸ به دست ما رسید و مطالب آن را به دقت از نظر گذراندیم. شما یادآوری می‌کنید که هیچ‌گاه مردمی که قانون‌شکنی نکرده‌اند، مجازات نمی‌کنید. اما با صراحت به شما می‌گوییم بلا و مجازات جز در مورد ضعیفان و بی‌گناهای که هیچ جنایتی مرتکب نشده‌اند و هیچ تقصیری ندارند، واقع نشده و واقع نخواهد شد. ما پیش از این به عدالت شما - که آوازه آن به گوش همه رسیده و نیازی به دلیل ندارد - اشاره کردیم و از شما خواستیم با صدور فرمان عفو عمومی، محاصره بی‌گناهان و ضعیفان را پایان بخشید.

امیدواریم ناتوانی علما و عموم مردم از انجام آنچه دولت بزرگی همچون دولت بریتانیا برایشان در نظر گرفته، بر شما پوشیده نباشد. این دولت وعده داده است که حرمت اسلام را حفظ کند و حقوق مسلمانان را رعایت نماید. افزون بر این فرمانده فاتح، «مود» در روزهای نخست فتح بغداد اعلام کرد و فرماندار انگلیسی عراق نیز تأکید نمود که باید حرمت معابد ما که بیش از ده روز هدف تیرهای مترالیوز قرار گرفته و همچنین

احترام علمایی که با این محاصره شدید مورد هتک واقع شده، حفظ گردد.

در پایان با صراحت و به انگیزه خیرخواهی برای دولت فخیمه می‌گوییم: این محاصره‌ای است که روزانه باعث می‌شود چند تن از مردم بی‌گناه ساکن و یا مسافر این شهر جان خود را از دست دهند و یا گرفتار گرسنگی و تشنگی گردند. تمام اینها علاوه بر اینکه با رأفت و عدالت مغایرت دارد، با حقوق انسانی و حفظ حقوق بشر نیز مخالف است و باعث هتک حرمت مقدسات اسلامی می‌گردد و از سوی دیگر نیز به سود چنین دولتی که در مسائل سیاسی منحصر به فرد است و از حل چنین مسئله پیش‌پاافتاده‌ای ناتوان نیست، نمی‌باشد.

اما دربارهٔ علما باید بگوییم که آنان به هیچ وجه در وظایف خود در خصوص ارشاد، پند و اندرز و خیرخواهی کوتاهی نکرده‌اند و نمی‌کنند. چگونه ممکن است آنها در این کار کوتاهی کنند و حال آنکه این کار از واجبات دینی آنان است؟ البته تنها با پند و اندرز کار به جایی نمی‌رسد و می‌بایست شما با عفو و اتخاذ سیاستهای لازم در چنین زمانی، برای به نتیجه رسیدن اقدام آنان، یاری رسانید.

از این رو، امیدواریم شما با دوراندیشی این غائله را در آینده‌ای نزدیک ان شاء الله پایان دهید.^۱

سید محمد کاظم یزدی عبارت زیر را به این نامه اضافه کرد و بدین ترتیب موضع پیشین خود را در مورد درخواست عفو عمومی تأکید نمود:

آری، بهترین مصلحت، اصلاح است.^۲

۱. عبدالرزاق الحسنی. ثورة النجف. ص ۵۷.

۲. نکتهٔ جالب توجه آن که نویسندگانی که این نامه را آورده‌اند، عبارت سید را به طور ضمنی محکوم نموده‌اند، با اینکه منظور از این نوشته کاملاً آشکار است که بر

این نامه، خشم اشغالگران انگلیس را برانگیخت و به عنوان سند محکومیت سیاست انگلیس به شمار رفت؛ به ویژه آنکه آن را مرجع بزرگ شیعیان امضاء کرده بود. آنان دریافتند که سید محمد کاظم و سایر علما از مواضع خود دربارهٔ صدور فرمان عفو عمومی عقب نخواهند نشست و این بدان معنا بود که آنان از پذیرش شرطهای انگلیس خودداری می‌نمایند. افزون بر این، در این نامه، انگلیسیها مسئول ادامهٔ بحران شناخته شده‌اند.

از این رو انگلیس در صدد برآمد تا واکنش شدیدی از خود نشان دهد و فرماندار سیاسی عراق به سروان بالفور دستور داد تا به نامهٔ علما پاسخ دهد. بالفور در پاسخ به علما نوشت:

حضرت حجت‌الاسلام سید محمد کاظم یزدی طباطبایی و
حضرات علمای اعلام

جناب فرماندهٔ کل، نامهٔ شما را در تاریخ ۳۰ مارس ۱۹۱۸ دریافت کرد. او ضروری دانست که به شما در مورد اینکه گفتید: «نجف اشرف هدف گلوله‌های مترالیوز قرار گرفته»، بگویم چنین مسئله‌ای واقعیت ندارد. زیرا کاملاً آشکار است که ما جز بر ستمگرانی که به روی ما آتش گشودند، تیراندازی نکرده‌ایم. آن جناب از شما می‌خواهد که بدانید چنین گفته‌هایی در دفاع از موقعیت نجف اشرف، کمکی به شما نخواهد کرد.

این نامه به دستور فرماندهی نیروها در کوفه نوشته شد.

کوفه، ۲ آوریل ۱۹۱۸ م

فرماندار سیاسی شامیه، سروان بالفور^۱

در این نامه، به خودداری مقامات انگلیس از موافقت با خواسته

→ درخواست عفو تأکید دارد؛ خصوصاً با توجه به این نکته که مراجع و علمای بزرگ شیعه در چنین اموری معمولاً از سخنان کوتاه و عبارتهای برگزیده استفاده می‌نمایند.

۱. عبدالرزاق الحسنی. ثورة النجف. ص ۵۹.

سید محمدکاظم یزدی و سایر علمای دین در حل مسالمت‌آمیز بحران، اشاره شده است و آخرین عبارت این نامه نیز حاکی از آن است که آنها موضع علما را در مورد قیام، محکوم می‌نمایند.

اشغالگران تنها به این نامه بسنده نکردند و فرمانده کل نیروهای اشغالگر عراق، در تاریخ ۳ آوریل ۱۹۱۸، نامه‌ای دیگر به قرار زیر برای سید محمدکاظم یزدی و دیگر علما نوشت:

حضرت آیت‌الله حجت‌الاسلام سید محمدکاظم یزدی طباطبایی
و سایر علمای اعلام

مجازات شهری که از جمله شرایط ما باشد، هیچ‌گاه صورت نگرفته است و این مجازات، شامل مردم بی‌گناه نمی‌شود. آب، آن‌گونه که به ما خبر داده‌اند، برای حفظ جانها، در شهر کافی است. اما در مورد قطع واردات از خارج باید گفت: این مسئله تنها باعث ناراحتی مردم می‌گردد. بارها برای فرمانده کل نیروها آشکار گردیده که مردم این شهر غالباً به قانون احترام می‌گذارند و این چیزی است که شرمساری آنان را به خاطر انجام ندادن اقداماتی علیه ستمگرانی که همچنان به گستاخی بر ما ادامه می‌دهند، بیشتر می‌کند. ما هیچ‌گونه آزار و اذیتی بر هیچ یک از علما و هتک حرمت هیچ یک از مقدسات را روا نمی‌دانیم. ما به همه مکانهای مقدس تمامی ادیان احترام می‌گذاریم. اما این خود مردم هستند که باعث می‌شوند به خاطر خودداری از رویارویی با قاتلان و همچنین به خاطر تلاشهای فراوان به منظور قانون‌شکنی و برهم زدن نظم، مورد شرمساری قرار گیرند. تاکنون هیچ کاری که موجب صدور فرمان عفو عمومی شود، انجام نشده و هیچ نامه‌ای که در آن به خاطر قتل سروان مارشال اظهار تأسف شود، از هیچ منبع معتبر خارج بغداد و کاظمین، به دست فرمانده کل نیروها نرسیده است.

بنابراین، از شدت محاصره کاسته نخواهد شد و چه بسا ضروری ببینیم که بلافاصله به اقدامات شدیدتری برای اجرای

شرط‌های خود، دست بزنیم.

فرمانده کل نیروهای بریتانیا در عراق^۱

پاسخ بریتانیا، تهدیدی آشکار در بر دارد و تأکید می‌نماید که مقام‌های اشغالگر همچنان به اجرای شرط‌های اعلام‌شده خود، اصرار دارند و در صورت عملی نشدن آنها، اقداماتی برای تشدید محاصره انجام خواهند داد.

واکنش‌های اسلامی، رفته رفته بر بریتانیاییها در خصوص محاصره شدید شهر نجف اشرف، فشار وارد آورد. کنسول ایران یادداشتی به سفیر ایران در بغداد نوشت و او را از اوضاع مهاجران ایرانی نجف آگاه کرد.^۲

ویلسن که در آن زمان به عنوان فرماندار کل منصوب شده بود در خاطرات خود، درباره این فشارها می‌نویسد:

نابسامانی اوضاع به بالاترین حد رسید و همه واکنش‌های نادرست در بعضی از محافل، خطر آفرین بود. اهل سنت بغداد به گرفتاری‌های ما افزودند؛ زیرا آنها به خاطر گرفتار شدن ما در دام مرگ، آشکارا خوشحالی کردند. علمای شیعه ایران و عراق با مقام‌های انگلیسی مکاتبه کردند و در نامه‌های خود، از بروز مخالفتهای گسترده ابراز نگرانی نمودند و درخواستهای زیادی در مورد تساهل و تسامح با مردم نجف و همچنین پیشنهادهایی به منظور میانجیگری میان طرفین، مطرح کردند. دولت ایران نیز به وزیر بریتانیا در تهران اعلام کرد که برانگیخته شدن احساسات دینی مردم ایران، نگران‌کننده می‌باشد.

عده‌ای نزد من در بغداد آمدند و با ارائه پیشنهادهایی برای رسیدن به راه‌حلی مسالمت‌آمیز، در صدد میانجیگری برآمدند.

۱. همان، ص ۶۱.

۲. حسن الأسدی. ثورة النجف علی الأنکلیز. ص ۲۸۳.

چند نامه بدون امضا نیز به دست ما رسید که در آنها به ترور تهدید شده بودیم.

افزون بر این، تلگرافهایی از هند و لندن به دست ما رسید و در آنها از پیامدهای اقدامات شدید ما علیه نجف، ابراز نگرانی شده بود.^۱

با وجود این فشارها، مقامهای اشغالگر در صدد کاستن از شرطهای خود برنیامدند و همچنان تا تحقق کامل این شرطها برای انتقام گرفتن از نجف اشرف، بر تشدید محاصره پای فشردند.

طی این روزها، درگیریهای سختی میان انقلابیان و نیروهای انگلیسی به وقوع پیوست. آثار محاصره شدیداً بر مردم شهر نمایان گشت و گرسنگی و تشنگی آنان را از پای درآورده بود. انقلابیان چندان امیدوار نبودند که از سوی قبایل عراق به آنان کمک شود؛ به ویژه آن که یکی از فرستاده‌های آنان، توانست شب پانزدهم قیام (۲ آوریل ۱۹۱۸ م) وارد شهر شود و جمعیت نهضت اسلامی را آگاه کند که اقدامات انگلیسیها باعث شده که قبایل نتوانند به قیام کمک نمایند. زیرا انگلیس در این مناطق، بر اساس سیاست مدارا و تهدید رفتار می‌کرد.

بامداد روز ۳ آوریل ۱۹۱۸ م / ۲۱ جمادی‌الثانی ۱۳۳۶ هـ، انقلابیان نشستِ محرمانه‌ای ترتیب دادند و به بررسی اوضاع عمومی پرداختند. آنها به این نتیجه رسیدند که با توجه به نرسیدن کمکها از بیرون نجف، مقاومت فایده‌ای ندارد. از این رو به فکر افتادند تا شاید بتوانند از راههای مسالمت‌آمیزی که می‌توان آنها را بر اساس گفت‌وگو فراهم کرد، به نتیجه برسند.^۲ در این نشست، به انقلابیان خبر رسید که برای شرکت در جلسه‌ای با حضور علما و بزرگان، در منزل سید محمدکاظم یزدی حاضر

۱. علی الوردی. لمحات اجتماعية من تاريخ العراق الحديث. ج ۵، بخش ۲، ص ۲۳۸.

۲. حسن الأسدی. ثورة النجف علی الأنکلیز. ص ۲۸۹.

شوند. این نشست در روند حوادث بسیار با اهمیت بود. سید محمد کاظم یزدی با این نشست در صدد برآمد تا برای نجات انقلابیان از تیر انتقام انگلیس، مسئله گفت‌وگو با انگلیسها را پیش بکشد. اما این نشست به ناآرامی منجر شد. مهدی سید سلمان، رئیس محله حویش، براثت خود را از قیام اعلام کرد و معروف است که او به انگلیس تمایل داشته است. این مسئله باعث شد کاظم صبی در پاسخ به او بگوید که فرزندان و برخی از پیروانت در طرح‌ریزی قیام شرکت داشتند.^۱

سید محمد کاظم تلاش کرد تا اختلاف میان آن دو را حل کند. وی پیشنهاد داد که باید با مقامهای انگلیسی به تفاهم رسید و با بعضی از شرطهای آنان موافقت کرد. زیرا بدون موافقت با این شرطها، دستیابی به تفاهم امکان‌پذیر نیست.

پس از بحث و تبادل نظر فراوان همگی توافق کردند تا نامه‌ای به مقامهای انگلیسی نوشته شود و در آن انقلابیان از آنچه روی داده، اظهار پشیمانی کنند و فرمانبرداری خود را اعلام نمایند تا بدین ترتیب، راهی برای مذاکره و گفت‌وگو باز شود. آنها نامه را نوشتند ولی مهدی سید سلمان و پیروان او از امضای آن خودداری ورزیدند. سید محمد کاظم آنان را به امضای نامه مجبور کرد، اما پس از آنکه فرستاده بیرون رفت تا نامه را به انگلیسیها برساند، آنان نامه را از او گرفتند و پاره‌اش کردند.^۲

اقدام مهدی سید سلمان بر روند حوادث تأثیر نامطلوبی گذارد و باعث

۱. منظور کاظم صبی از این پاسخ این بود که مهدی سید سلمان را از جانبداری از انگلیس بازدارد. اما در این کار راه به جایی نبرد. زیرا وی در ایجاد موانع بر سر راه قیام نقش داشت و پیروان او زمینه مناسب برای اشغال شهر از سوی انگلیس را، فراهم کرده بودند.

۲. علی الوردی. لمحات اجتماعية من تاريخ العراق الحديث. ج ۵، بخش ۲، ص ۲۳۹.

شد تصمیم مورد توافق سید و رهبران قیام که گامی برای رسیدن به راه حل بود و می توانست نجف و رهبران قیام را از انتقامجویی انگلیس در امان نگه دارد، از میان برود.

حسن اسدی در مورد موضعگیری گروه مهدی سید سلمان می گوید:

برخی از هواداران حکومت بریتانیا، تنها چاره کار را رهایی از دست رهبران قیام می دانستند؛ رهبرانی که با وجود آنان، نفوذ در شهر برایشان امکان نداشت. از این رو در صدد برآمدند تا نگذارند فرستادگان یزدی به کوفه برسند و از این طریق پایه های گفت و گو و مذاکره استوار گردد. افزون بر این، برخی از آنان با انگلیسها تماس گرفتند و شکست انقلابیان را به اطلاع آنها رساندند. بنابراین به هیچ روی دیگر مسامحه در برابر آنها جایز نبود و بدین ترتیب تلاش میانجیگرانه ای که مردم و انقلابیان بدان امید فراوانی داشتند، نقش بر آب شد و در نتیجه مردان انقلاب منتظر پیامدهای آن بودند؛ آنهم بی آن که بدانند این کار ساخته و پرداخته دست هواداران انگلیس است.^۱

این عده، صبح روز ۴ آوریل با بالفور دیدار کردند. این دیدار باعث شد بالفور از اوضاع نظامی درون نجف و آنچه انقلابیان در سر می پروراندند، آگاه شود و در نتیجه بیش از پیش بر شرطهای یادشده پافشاری کند. بدین ترتیب، موضعگیری در مورد انقلابیان، به شکلی پیچیده تر از قبل، تغییر یافت.

سید محمدکاظم یزدی در صدد برآمد تا به نحوی این مسئله را جبران نماید. از این رو در روز ۴ آوریل نشستی در منزل خود با حضور رهبران ترتیب داد و در آن پیشنهاد سابق خود را تکرار کرد. اما دار و دسته مهدی

۱. حسن اسدی. ثورة النجف علی الأنکلیز. صص ۲۹۰ - ۲۹۱.

سید سلمان بار دیگر این نشست را برهم زدند و باعث شدند گفت‌وگوها بدون نتیجه خاتمه یابد.^۱

سید محمد کاظم یزدی، در برابر بحران‌هایی که گروه هوادار حکومت انگلیس به وجود می‌آوردند، مجبور شد هیئتی به کوفه و بغداد، در همان روز، اعزام کند تا با مسئولان انگلیسی گفت‌وگو و در خصوص تخفیف شرط‌های در نظر گرفته شده برای انقلابیان با آنان مذاکره کند. این هیئت از شیخ جواد جواهری، شیخ محمود هندی، شیخ علی کاشف‌الغطاء، شیخ محمد حسین کاشف‌الغطاء و سید رضا یزدی، تشکیل شده بود. این هیئت در کوفه با سروان بالفور به گفت‌وگو نشست. اما بالفور در این دیدار بر اجرای شرط‌های سابق پافشاری کرد.

شیخ جواد جواهری و شیخ محمود هندی پس از آن راهی بغداد شدند تا برای گفت‌وگو با مسئولان بریتانیایی تلاش نمایند.^۲

همان شب انقلابیان تصمیم گرفتند از نجف بگریزند، اما به خاطر شدت محاصره موفق نشدند و سپیده‌دم به پایگاه‌های خود بازگشتند. بامداد ۵ آوریل، فرستاده‌ای از انگلیسی‌ها نزد مهدی سید سلمان رفت و از او خواست برای گفت‌وگو نزد بالفور برود. پایگاه بالفور بیرون از محدوده شهر بود و او برای گفت‌وگو به آنجا رفت و در بازگشت، اختطاریه زیر را برای مردم نجف همراه خود آورد:

اطلاعیه برای مردم شهر نجف اشرف

۱. ادامه تیراندازی ستمگران، بر نظامیان انگلیسی، بیش از این قابل تحمل نیست.

۲. با توجه به این مسئله اقداماتی که آنها را ضروری تشخیص دهم، به اجرا درخواهم آورد. البته این اقدامات، در وهله

۱. علی الوردی. لمحات اجتماعیه من تاریخ العراق الحدیث. ج ۵، بخش ۲، ص ۲۳۹.

۲. حسن الأسدی. ثورة النجف علی الأنکلیز. صص ۲۹۴ - ۲۹۷.

نخست، در مورد بعضی از محله‌های خارج از شهر، اجرا می‌شود. بنابراین مردم شهر باید از رفتن به بیرون از محدوده و رفت‌وآمد در محله‌های شهر خودداری ورزند تا آسیبی نبینند. به مردم سفارش می‌کنم هنگام شلیک توپها، در سردابها و پناهگاههای زیرزمینی، پناه گیرند.

۳. حضرات علمای اعلام و مردم فرمانبردار، مطمئن باشند که هیچ‌گونه ضرر و آسیبی به مکانهای مقدس داخل شهر وارد نخواهد آمد.

کوفه، ۵ آوریل ۱۹۱۸
فرمانده ارتش نجف و کوفه

مهدی سید سلمان این اطلاعیه را در شهر منتشر ساخت و یادآور شد که انگلیسها ۲۴ ساعت مهلت داده‌اند تا بیست و پنج نفر از قاتلان مارشال خود را تسلیم نمایند. ترس و هراس مردم را فراگرفت و ساکنان نزدیک به دیوار و محدوده شهر، شتابان خانه‌های خود را ترک کردند و به داخل شهر پناه بردند.^۱

روز ششم آوریل، در سرنوشت قیام، روز بسیار مهمی بود. مهدی سید سلمان و عبدالمحسن شلاش به خاطر هرج و مرج و اوضاع متشنجی که پس از هشدار انگلیس به وجود آمده بود، نزد انگلیسها رفتند. آنها پس از بازگشتن به نجف به انقلابیان خبر دادند که انگلیس گفته است: به منظور فراهم شدن زمینه مناسب برای انجام گفت‌وگوهای صلح - که انگلیس ظاهراً با آن موافقت کرده بود -^۲ از بمباران پایگاه انقلابیان خودداری می‌کند. و این گفته چیزی جز نیرنگی از سوی انگلیسها نبود.

عبدالرزاق حسنی، رخدادهای غروب آن روز را این‌گونه توصیف می‌کند:

۱. علی الوردی. لمحات اجتماعية من تاريخ العراق الحديث. ج ۵، بخش ۲، ص ۲۳۹.

۲. حسن الأسدی. ثورة النجف علی الأنکلیز. ص ۲۹۸.

به گوش مقامات انگلیسی رسید که انقلابیان، پایگاه‌های خود را صبح زود ترک کرده‌اند و به خانه‌های خود رفته‌اند تا اندکی بیاسایند و لباس‌های خود را عوض کنند. مقامات انگلیسی با افرادی که خواهان حل مسالمت‌آمیز واقعه بودند، به منظور سلطه بر تپه جنوبی، تباری کردند. سید مهدی سید سلیمان، رئیس محله حویش، از همان آغاز، مخالف انقلابیان بود و در میان مردم نجف این‌گونه شهرت پیدا کرده بود که او به مقامات اشغالگر گرایش دارد. وی به گروه خود که همراه انقلابیان در محله یادشده بودند، دستور داد پاسداری از تپه را رها کنند تا نیروهای اشغالگر بتوانند از این شکاف، وارد شهر شوند و بدین ترتیب به مشکلی که در آن گرفتار آمدند، پایان دهند. آن هنگام در میان انقلابیان، شایعاتی در جریان بود و حکایت از آن داشت که دولت انگلیس به زودی با انقلابیان در مورد آتش‌بس به نتیجه می‌رسد و به اختلاف میان خود با انقلابیان پایان می‌دهد.

هنوز آفتاب در صبح روز یکشنبه ۲۵ جمادی‌الآخر ۱۳۳۶/۷ آوریل ۱۹۱۸ م بر محله حویش پرتو نیفکننده بوده که توپخانه انگلیسها، آنجا را زیر آتش گرفت و هم کسانی را که وارد جنگ شده بودند و هم آنهایی را که خواهان صلح بودند، مورد هدف قرار داد. این بمباران حدود یک ساعت به طول انجامید. پس از آن ناگهان هندوهای سیک و کورکاها با پرتاب نارنجکهای دستی و زیر آتش فراوان به بالای تپه یادشده رسیدند و به راحتی گودالهای انقلابیان را به تصرف خود درآوردند. در نتیجه مقاومت نیروهای مقابل رفته‌رفته کاسته شد و با تصرف این تپه، نجف به تصرف درآمد.^۱

دو ساعت پس از اشغال شهر، سه تن از افسران انگلیسی، با در دست داشتن تلفن، به سوی خانه سید محمدکاظم یزدی رفتند. این تلفن به خط

۱. عبدالرزاق الحسنی. ثورة النجف. ص ۶۳.

فرماندار کل بغداد وصل بود و منظور از آوردن آن، این بود که موجب اطمینان شیعیان گردند. زیرا سفیران کشورهای اسلامی در پایگاه فرماندار انگلیسی در بغداد، گرد آمده بودند.^۱

انگلیسیها تصمیم گرفتند دیوارهای شهر را از سمت محله عماره منهدم کنند. از این رو بالفور نامه زیر را برای سید محمدکاظم یزدی ارسال کرد:

حضرت آیت الله سید محمدکاظم طباطبایی دامت برکاته
 پس از سلام، من از طرف فرمانده کل مأموریت دارم تا به شما ابلاغ کنم که ایشان تصمیم دارند صبح زود نواحی محله عماره را زیر آتش توپخانه‌های خود قرار دهند. طبق دستور فرمانده کوفه و نجف و بر اساس میانجیگری نمایندگان جناب عالی: شیخ محمود آغا و شیخ صاحب جواهر، نزد جناب فرمانده کل، تصمیم گرفته شد آب وارد شهر شود و به زائران و مسافران اجازه ترک شهر داده شد. من در حال حاضر مشغول انجام این کارها هستم. منظور فرمانده کل این است که بر اثر اقدامات مجرمان، بی‌گناهان کمتر صدمه ببینند. من امیدوارم به همین زودی بتوانم خدمت شما مشرف شوم. سلامتی همیشگی جناب عالی را خواهانم.

۹ آوریل ۱۹۱۸ م

بالفور - فرماندار سیاسی شامیه^۲

انگلیسیها هنگام ورود به شهر نتوانستند انقلابیان را دستگیر کنند، زیرا آنان درون شهر خود را پنهان کرده بودند. از این رو، انگلیسیها اعلام کردند هرکس بتواند یکی از کسانی را که با انقلابیان همکاری داشته دستگیر نماید پاداش نقدی دریافت می‌دارد و از سوی دیگر هرکس هم که آنان را

۱. حسن الأسدی. ثورة النجف علی الأنکلیز. ص ۳۰۶.

۲. عبدالرزاق الحسنی. ثورة النجف. صص ۶۹ - ۷۰.

مخفی کرده باشد، به مجازات سختی گرفتار می‌آید. افزون بر این، مهدی سید سلمان و گروه او در خانه‌ها به دنبال انقلابیان گشتند و برخی از خانواده‌ها را برای گرفتن اطلاعاتی در مورد مکانهای اختفای انقلابیان، مورد شکنجه و آزار قرار دادند.^۱ در عملیات بازرسی، بیشتر کسانی که در قیام شرکت داشتند، بازداشت شدند و برخی از رهبران نیز به انگیزه حفظ کرامت و بزرگواری، خود را تسلیم نیروهای انگلیسی کردند.

سید محمد کاظم یزدی، به ادامه محاصره شهر از سوی انگلیس اعتراض کرد و هنگامی که بالفور با گروهی از سربازان در ۲۰ آوریل به دیدن او رفتند، از بالفور خواست تا محاصره را پایان و آب و مواد غذایی کافی در اختیار مردم شهر قرار دهد و از ویران کردن خانه‌ها خودداری نماید. بالفور در پاسخ گفت: مقامات، به کسانی که بخواهند از شهر خارج شوند، اجازه خواهند داد و به زودی مواد غذایی کافی به شهر می‌رسد. در ضمن این مقامات تصمیم گرفته‌اند تنها خانه‌هایی را خراب کنند که به دیوار شهر چسبیده‌اند. اما در مورد محاصره باید بگویم که زمانی پایان می‌پذیرد که سایر انقلابیان نیز دستگیر شوند.

وعده‌های سروان بالفور دروغ از آب درآمد و انگلیس به خواسته‌های پیشین سید پاسخ نگفت. در روز ۲۲ آوریل تلگرافی برای سید فرستادند و در آن این‌گونه خاطر نشان کردند که پیش از تسلیم انقلابیان، مواد غذایی در اختیار شهر قرار نخواهد گرفت.^۲

روز ۲۸ آوریل، بالفور راهی نجف شد و به همراهی چند تن از افسران و حدود پنجاه سرباز که تلفنی نیز در دست داشتند، به سوی خانه سید رفت و در آنجا با وی مدتی به گفت‌وگو پرداخت. بالفور در این دیدار درباره علمایی که انگلیسها اسامی آنان را در اسناد یافته بودند که ترکها

۱. جعفر الخلیلی. هكذا عرفتهم. ج ۴، صص ۹۵ - ۹۶.

۲. حسن الأسدی. ثورة النجف علی الأنکلیز. ص ۳۲۵.

پس از عقب‌نشینی، در منطقهٔ عانه از خود برجای گذاشته بودند، صحبت کرد. از برجسته‌ترین این علما سید محمدعلی بحرالعلوم و شیخ محمدجواد جزائری بودند و گفته می‌شود ویلسن تلفنی از بغداد با سید محمدکاظم سخن گفته است.^۱

نام سید بحرالعلوم و شیخ جزائری در فهرستی قرار داشت که انگلیس آن را در روز ۸ آوریل، به عنوان اسامی افرادی که می‌بایست مورد محاکمه قرار گیرند، پخش کرده بود. اما این دو همچنان در اختفا به سر می‌بردند. پس از دیدار بالفور با سید محمدکاظم یزدی، شیخ محمدجواد جزائری در ۳۰ آوریل خود را تسلیم مقامات انگلیسی کرد. روز ۱۲ ماه مه سروان بالفور، سید محمدعلی بحرالعلوم را خواست و به او گفت که مقامات بغداد در پی او هستند.

دکتر عبدالله نفیسی می‌نویسد: سید محمدکاظم یزدی نزد مقامات وساطت کرد و باعث شد حکم اعدام در مورد سید بحرالعلوم به تبعید تخفیف پیدا کند.^۲

سید عبدالعزیز طباطبایی می‌گوید: سید محمدکاظم یزدی برای انقلابیان پادرمیانی می‌کرد و از جمله کسانی که برایش پادرمیانی کرد، میرزا احمد پسر شیخ محمدکاظم خراسانی بود. وی به هنگام گذشتن از محاصره از سوی انگلیس دستگیر شد و سید محمدکاظم او را از اعدام نجات داد.^۳

در اینجا ذکر این نکته ضروری است که برخلاف اهمیت جایگاه سید محمدکاظم یزدی، به عنوان بزرگترین مرجع شیعیان، انگلیس تمام خواسته‌های او را به اجرا درنیاورد و این چیزی است که ما پیش از این به

۱. علی الوردی. لمحات اجتماعية من تاريخ العراق الحديث. ج ۵، بخش ۲، ص ۲۴۸.

۲. عبدالله النفیسی. دور الشیعة فی تطور العراق السیاسی الحديث. ص ۶۲.

۳. گفت‌وگو با سید عبدالعزیز طباطبایی در ۲۱ رمضان ۱۴۱۴ هـ / ۴ مارس ۱۹۹۴ م.

عنوان مثال در نشست بالفور با سید در ۲۰ آوریل بدان اشاره کردیم و افزون بر این نیز به هنگام تلاش وی به منظور صدور حکم عفو برای انقلابیان بارها شاهد آن بوده‌ایم.

پس از دستگیری افراد مورد نظر، در تاریخ ۴ مه ۱۹۱۸ م/ ۲۲ رجب ۱۳۳۶ هـ محاصره شهر پس از ۴۶ روز به پایان رسید.

روز ۲۵ ماه مه، محاکمه انقلابیان انجام شد و حکم اعدام ۱۱ نفر از انقلابیان صادر شد. این پس از آن بود که به وساطت سید محمد کاظم یزدی، حکم اعدام سید محمد علی بحر العلوم، و با وساطت شیخ محمد تقی شیرازی و شیخ الشریعه اصفهانی، حکم اعدام شیخ محمد جواد جزایری، به تبعید تخفیف داده شد. در این محاکمه ۱۲۳ نفر محکوم به تبعید شدند.

صدور این احکام موجی از خشم در نجف و سایر شهرها به وجود آورد. روز ۲۸ ماه مه گروهی از علما و بزرگان نجف به بغداد رفتند تا شاید بتوانند حکم اعدام را تخفیف دهند، اما این کار فایده‌ای نداشت و در تاریخ ۳۰ ماه مه حکم به اجرا درآمد.

روز ۱۳ ماه مه سید محمد کاظم یزدی و شماری از علما، نجف را به قصد کوفه ترک کردند. عبدالرزاق حسنی در این باره می‌نویسد:

سید محمد کاظم یزدی پیش از این با درخواست انگلیس مبنی بر ترک نجف مخالفت کرده بود و این پس از آن بود که این شهر تحت محاصره شدید قرار گرفت و مردم آن با گرفتاریها و سختیهای زیادی روبرو شدند. وی فرصت را مناسب دید تا برای از میان برداشتن محاصره، همچون شیخ الشریعه و دیگر علما و شخصیتهایی که جوانمردی آنها اجازه نمی‌داد با درد و رنج ناشی از محاصره همدردی نکنند، به کوفه برود.^۱

بدین ترتیب، قیام نجف به پایان رسید؛ قیامی که نخستین رویارویی میان انگلیس و ملت عراق به شمار می‌رود و طرح انقلابی آن از سوی علمای جمعیت نهضت اسلامی پایه‌ریزی شده بود.

چکیده مواضع سید محمدکاظم یزدی در برابر قیام

با توجه به رویدادهای پیش از قیام نجف اشرف و رخداد‌های انقلابی که پس از عملیات حاج نجم بقال در ۱۹ مارس ۱۹۱۸ م به وقوع پیوست، با نتایج زیر روبرو می‌شویم:

۱. علمای شیعه در جمعیت نهضت اسلامی، انقلابی فراگیر را در عراق طرح‌ریزی می‌کردند؛ به گونه‌ای که از نجف اشرف آغاز شود و در آن قبایل عراقی در مناطق دیگر نیز شرکت نمایند. البته اختلاف میان اعضای جمعیت بر سر زمان برپایی انقلاب، باعث شد که این جمعیت در درون خود به دو گروه تقسیم شود: گروه نخست معتقد بود که باید درنگ کرد و گروه دوم نیز بر این اعتقاد بود که باید زودتر دست به کار شد. گروه دوم، برنامه‌های خود را به رهبری حاج نجم بقال به اجرا درمی‌آورد.

۲. چند ساعت پس از عملیات، به‌ناگهان حادثه‌ای روی داد و سعد حاج راضی، یکی از رهبران نجف، را با تنگنایی واقعی روبرو ساخت که در پی آن تصمیم گرفت با حمایت رهبران نجف و بسیج مردان و اهالی این شهر، به رویارویی با انگلیس برخیزد.

۳. سید محمدکاظم یزدی در صدد برآمد تا از رویارویی مسلحانه با انگلیس جلوگیری کند؛ زیرا اوضاع و احوال به گونه‌ای نبود که بتوان انقلابی شتابان را برپا کرد و این چیزی بود که بیشتر علما بدان معتقد بودند، اما جوش و خروش سعد حاج راضی و شدت مبارزه‌خواهی در میان رهبران محلی از هرگونه اقدامی در این خصوص جلوگیری می‌کرد.

۴. جمعیت نهضت اسلامی دریافت که با کاری انجام‌شده روبروست.

از این رو تصمیم گرفت در راه قیام گام بردارد و تمام تلاش خود را برای سهیم کردن عشایر در این قیام و نجات نجف از گرفتاریها و مشکلات، به کار بندد؛ هرچند که اقدامات سیاسی و نظامی انگلیس، از به نتیجه رسیدن تلاشهای جمعیت، جلوگیری کرد.

۵. رهبران نجف احساس کردند با محاصره شدیدی مواجه می‌شوند. از این رو در صدد برآمدند تا منزل سید محمدکاظم یزدی را از مواد غذایی پر کنند تا او بتواند در شرایط محاصره مقاومت نماید. این رهبران روابط خوبی با وی داشتند.

۶. پس از گفت‌وگوی سید محمدکاظم یزدی با رهبران قیام، این رهبران آمادگی آن را داشتند که در صورت موافقت انگلیس با صدور عفو عمومی، به قیام خاتمه دهند. در این خصوص، سید محمدکاظم، از طریق رد و بدل کردن نامه‌هایی که بدان اشاره کردیم و همچنین از راه اعزام نمایندگان نزد مقامات انگلیسی، تمام تلاش خود را به کار برد. هنگام رد و بدل شدن نامه‌ها میان سید محمدکاظم یزدی و سایر علما با اشغالگران انگلیس، موضع دو طرف بحرانی شد. نامه فرماندار انگلیسی در تاریخ ۳ آوریل ۱۹۱۸ م نشان می‌دهد که سید محمدکاظم یزدی با قیام ارتباط دارد.

۷. پس از آنکه انقلابیان در وضعیت دشواری قرار گرفتند، سید محمدکاظم یزدی برای نجات آنان، تلاشهای خود را از سر گرفت. اما مهدی سید سلمان، رهبر محله حویش، طرح او را نقش بر آب کرد و با انگلیس همگام شد تا با اقدام نظامی سریعی به قیام پایان داده شود. او در این کار به موفقیت رسید و انگلیس نیز به خاطر موضع‌گیریهای وی از او تشکر کرد.

۸. انگلیس از سید محمدکاظم یزدی خواست که نجف را ترک کند تا با این کار زمینه مناسب برای بمباران این شهر فراهم شود، اما او از این کار

خودداری کرد. زیرا می‌خواست در برابر انتقامجویی انگلیس، از انقلابیان و شهر حمایت کند.

۹. پس از محاصره شهر از سوی انگلیس، سید محمدکاظم در صدد برآمد تا محاصره را بشکند، اما انگلیسها با درخواست او مخالفت کردند. افزون بر این، از پذیرش میانجیگری و وساطت او در مورد نجات انقلابیانی که به اعدام محکوم شده بودند، سرباز زدند و جز در مورد تخفیف مجازات اعدام سید محمدعلی بحرالعلوم و میرزا احمد خراسانی به هیچ یک از خواسته‌های او پاسخ مثبت ندادند.

سید عبدالعزیز طباطبایی در چندین دیداری که با او داشتم، بر میانجیگریهای محرمانه‌ای که سید محمدکاظم یزدی برای نجات جان انقلابیان و جلوگیری از اعدام آنها انجام داده بود، تأکید کرد. اما انگلیسها در این خصوص به او پاسخ مثبت ندادند.

با بررسی روند حوادث، آشکار می‌گردد که انگلیس در مورد انتقام از انقلابیان مصمم بوده و با هرگونه تلاشی به منظور نجات جان آنها مخالفت می‌کرده است. بی‌نتیجه ماندن طرح دیگر سید محمدکاظم یزدی، بیانگر این واقعیت می‌باشد و این چیزی است که لانکریک بدان تأکید نموده است. او می‌گوید:

انگلیس تصمیم گرفته بود که قیام نجف را به صورت نظامی سرکوب کند. زیرا فرماندهی انگلیس بر این باور بود که نشان دادن هرگونه ضعفی در این خصوص پیامدهای بسیار ناگواری را به همراه خواهد آورد.^۱

۱۰. در میان مراجع و علمای بزرگ شیعه، سید محمدکاظم یزدی تنها مرجعی بود که در طی دوران قیام، حوادث را زیر نظر داشت و عملاً با آن

۱. استیفن لانکریک. العراق الحدیث. ج ۱، ص ۱۶۲.

همراهی می‌کرد و این کار را از طریق تلاشهای بی‌وقفه خود برای گرفتن عفو عمومی برای انقلابیان در پایان بخشیدن به محاصره نجف اشرف، انجام می‌داد.

آنچه گفته شد گوشه‌ای از مواضع سید محمدکاظم یزدی در خلال حوادثی است که نجف اشرف در رویارویی خود با انگلیس، شاهد آن بوده است. سید محمدکاظم هیچ‌گاه تصمیمی مخالف تصمیم انقلابیان نگرفت و تمام اقداماتی که در دوران قیام صورت می‌داد با هماهنگی رهبران قیام و سایر علمای نجف بود.

سید محمدکاظم یزدی در اسناد تاریخی

اگرچه تهمت‌های زیادی به سید محمدکاظم یزدی زده شده و در تحلیلها سعی شده بر روابط دوستانه و همکاری او با انگلیس تأکید شود، اما هیچ سندی که این مطلب را تأیید کند، وجود ندارد و تمام مطالبی که در این باره مطرح شده، پندارها و دیدگاههایی است که پس از اشغال عراق از سوی بریتانیا به رشته تحریر درآمده است و بیشتر آنها دیدگاههای نویسندگان انگلیسی است. این عده هیچ متن یا سندی را که نشان دهد سید محمدکاظم یزدی با انگلیس ارتباط داشته، نیاورده‌اند و تنها دیدگاههای خود را مطرح کرده‌اند و در کتابهایشان به رشته تحریر درآورده‌اند؛ به زعم آنها سید محمدکاظم یزدی با انگلیس همکاری داشته و سیاستهای آنان را تأیید کرده است. مهمترین نویسندگانی که در این باره مطالبی نوشته‌اند، بیل و ویلسن می‌باشند.

تاریخنگاران عرب هم عصر یزدی، هیچ سندی که وی را محکوم نماید ذکر نکرده‌اند و درباره روابط او با انگلیس سخنی نگفته‌اند. تنها چیزی که در این میان وجود دارد، نوشته‌هایی است که سالها پس از رحلت وی - به سال ۱۹۱۹ م - به رشته تحریر درآمده است، که تازه آنها نیز در حاشیه و بر اساس این بینش می‌باشد که او در برابر سیاست انگلیسیها موضع

ضعیفی از خود نشان داد و سخنی از همکاری و هماهنگی با آنان در میان نیست. افزون بر این، این مطالب مستند به پندارها و تحلیل‌های شخصی است و برای آنها هیچ‌گونه سند و یا دلیل تاریخی قاطعی ارائه نمی‌شود. نکته‌ای که باید مورد مطالعه و بررسی قرار گیرد این است که سید محمدکاظم یزدی، چندین سال پس از وفات با حملاتی به منظور ایجاد شک و شبهه مواجه شد و این حمله روز به روز، با گذشت زمان و دور شدن از هنگام وقوع حوادث، شدت پیدا کرده است. از جمله چیزهایی که نشان می‌دهد نوشته‌های جدید رفته‌رفته شیوه تشکیک در مواضع سید محمدکاظم یزدی را در پیش گرفته‌اند، اشاره‌های اولیه‌ای است که در اصل، تاریخ‌نگاران انگلیسی، به ضبط آن اقدام نموده‌اند. این اشاره‌ها، با گذشت زمان به نشانه‌های حتمی شیوه بحث تاریخی تبدیل شد و چنان شد که گویی آنها وقایع تردیدناپذیر تاریخی هستند و این ضربه علمی بزرگی است که بی‌طرفی تاریخی را زیر سؤال می‌برد.

این موضوع چیزی است که جای‌جای تاریخ را فراگرفته، واقعه‌ای که نیاز به ماده تاریخی دارد، پژوهشگر را به شیوه‌ای که ممکن است مورد نظر نباشد، برمی‌انگیزاند تا به اشاره‌ای گذرا و دیدگاهی ضعیف، به عنوان اطلاعات بدیهی، استناد کند و پس از آن نیز در صدد برآید تا با تحلیل و نتیجه‌گیری، آن را تقویت نماید و از اطلاعات ناچیز و کم‌اهمیت، حقیقتی تاریخی بسازد و چه بسا سرنوشت این شیوه چنان باشد که با گذشت زمان ریشه‌دارتر گردد و به یک گرایش حاکم و رایج تاریخ تبدیل شود. این چیزی است که به اعتقاد ما در مسئله تاریخی حساسی، مانند بررسی شخصیت سید محمدکاظم یزدی، روی داده است. در حقیقت، تحلیل تاریخ نمی‌تواند برای تاریخ‌سند نهایی و قطعی باشد و نمی‌تواند جای اطلاعات موثق و مستند را بگیرد. زیرا این تحلیل را می‌توان مورد مناقشه قرار داد و چه بسا پژوهشگر از واقعه تاریخی خاصی غفلت ورزد، در حالی که ممکن است همین واقعه تأثیر بسزایی در روند تحلیلی او، داشته باشد.

آنچه ما در این باره بدان معتقدیم این است که موضع تاریخی در مورد سید محمد کاظم یزدی، به جای آن که به اسناد متکی باشد، بر پایه تحلیل استوار است؛ و پندارها و تصورات از پیش آماده، بر حقایق و واقعتهای نادیده گرفته شده، پیشی گرفته است. در نتیجه، پژوهشهای انجام شده با برداشت از مواضع پیشین در مورد سید محمد کاظم یزدی، صورت می‌گیرد و چنان رفتار می‌شود که گویی این مواضع واقعیتی انکارناپذیر است و باید به عنوان حقیقتی خالی از هرگونه شائبه مورد تأیید و تأکید قرار گیرد.

پژوهشهای جدیدی که در آن سید محمد کاظم یزدی مورد انتقاد قرار گرفته، در درجه نخست، مستند به گزارشها و نوشته‌های انگلیسی است و پس از آن به اشاره‌هایی استناد شده است که در نوشته‌های برخی از شخصیت‌های تاریخی عراق به چشم می‌خورد، که البته بسیار محدود و ناچیز هستند. زیرا کسانی که با این رخدادها هم‌عصر بوده و درباره آن وقایع نیز چیزی نوشته باشند، بسیار اندک و انگشت‌شمار می‌باشند که تازه بعضی از آنها نیز درباره سید محمد کاظم یزدی چیزی ننوخته‌اند و شخصیت او را زیر سؤال نبرده‌اند. اما آن عده‌ای که درباره او چیزی نوشته‌اند، در صددند تا مسئولیت دخالت نکردن در مسائل سیاسی و تمایل به سکوت را، به گردن وی بیندازند، که البته در این میان باید به یک نکته مهم اشاره کرد و آن اینکه نوشته‌های گروه دوم، مانند خاطرات شیخ محمدرضا شبیبی که در مجله «الثقافة الجديدة»، که از سوی حزب کمونیست عراق، به چاپ می‌رسید، نیاز به سند دارد. زیرا این یادداشتها و خاطرات، با توجه به اینکه در معرض تحریف قرار گرفته، سندیت ندارند و این موضوع باعث شده که یکی از منابع مهم تاریخی مخدوش شود.

از این رو ملاحظه می‌شود که ایجاد شک و شبهه در مورد شخصیت سید محمد کاظم یزدی، به اطلاعات صریح و آشکاری مستند

نیست و نیاز به سند تاریخی دارد و منبع اصلی در این خصوص تنها نوشته‌های انگلیسیهاست که در آنها، بدون ارائه سندی تاریخی، عبارتهایی کلی در مورد رابطه سید محمدکاظم با حکومت انگلیس آمده است.

اعتماد به پیش‌فرضها و حکمهای ازپیش تدارک دیده شده، عاملی است که باعث شده سید محمدکاظم یزدی در معرض تهمت و شک و تردید قرار گیرد، به گونه‌ای که این شک و تردید پس از آن، به یک گرایش حاکم و رایج تبدیل شده است.

ما در اینجا سعی خواهیم کرد تا متون تاریخی موجود در نوشته‌های انگلیسیها را بررسی نماییم و پس از آن نیز به تأثیر آنها بر نوشته‌های جدید پردازیم:

سید محمدکاظم یزدی در منابع انگلیسی

با وجودی که آرشیو وزارت امور خارجه انگلیس سرشار از اسناد مربوط به عراق از هنگام وقوع جنگ جهانی اول است، و با وجودی که مدت مزرعیت انتشار این اسناد به پایان رسیده، اما هیچ سندی که نشان دهد سید محمدکاظم با دولت انگلیس ارتباط داشته منتشر نشده و تنها نامه‌هایی از آن دست که در حوادث قیام نجف آوردیم، منتشر شده است؛ نامه‌هایی که نه تنها ادعای نوشته‌های تاریخی را در مورد رابطه سید محمدکاظم با مقامات اشغالگر آن زمان اثبات نمی‌کند، بلکه به نتایج مخالف با آن ادعا رهنمون می‌گردد. با وجود این، نوشته‌های انگلیسیها، اعم از گزارشها و پژوهشها، منبعی شد که محققان بدان استناد کردند و آن را پایه و اساس برای قضاوت در مورد سید محمدکاظم یزدی و محکوم کردن او قرار دادند.

ما در اینجا در صدد هستیم تا نمونه‌هایی از نوشته‌های انگلیسیها را که در منابع تاریخی جدید به آنها استناد می‌شود، برگزینیم و مورد

بررسی و مناقشه قرار دهیم.

۱. خانم بیل از هنگامی که نیروهای انگلیسی، عراق را اشغال کردند، دربارهٔ مواضع یزدی می‌نویسد:

در زمان اشغال، بزرگترین مجتهد سید محمدکاظم یزدی بود. ترکها با اصرار از او خواستند تا حکم جهاد دهد، اما او از این‌کار تا مدتها خودداری ورزید ولی سرانجام حکم جهاد را صادر کرد و این به خاطر آن بود که همه می‌دانستند او معتقد است که شرایط مناسب برای اعلام جهاد فراهم نمی‌باشد. افزون بر این، فرزند بزرگ او در زمستان ۱۹۱۴ تا ۱۹۱۵ م در دعوت به جهاد نقش داشت و در این زمینه فعالیت می‌کرد. اما معامله‌ای که پس از آن ترکها با شهرهای مقدس کردند، موضع پدر را تأیید نمود و باعث شد پسر در مواضع خود تجدید نظر کند.^۱

از جنبهٔ تاریخی کاملاً مسلم است که سید محمدکاظم یزدی از نخستین مراجع شیعه بوده که فرمان جهاد را صادر کرده و ما در فصل گذشته به فتواها و مواضع او، هنگام هجوم استعمارگران انگلیس به عراق، اشاره کردیم.

سید محمدکاظم در تاریخ ۱۲ نوامبر ۱۹۱۴ م / اول محرم ۱۳۲۳ هـ نامه‌ای برای شیخ خزعل، حاکم اهواز می‌فرستد و او را به دفاع از بصره فرامی‌خواند. وی در این نامه می‌نویسد:

شما در مرز مهمی از آن مرزها قرار دارید و باید با تمام توان آن را از هجوم کافران، حفظ کنید. همچنان‌که این‌کار بر سایر قبایل موجود در آن مناطق واجب است. شما باید این مطلب را به آنان برسانید. همکاری با کافران و همدوشی با آنان در مبارزه علیه

مسلمانان، بر همه مسلمانان حرام است.^۱

ما در اینجا متن نامه‌ای را می‌آوریم که سید محمد کاظم یزدی آن را به هنگام حمله انگلیس به عراق، برای والی بغداد نوشته و او را از صدور فتوای خود در مورد واجب بودن دفاع از حریم اسلام و همچنین از فرستادن فرزند خود سید محمد به میدان جنگ، آگاه کرده است. سید محمد کاظم یزدی می‌نویسد:

آن‌گاه که پیشامد ناگواری سرزده از راه می‌رسد و مصیبت، دامن‌گیر می‌شود و بلا و گرفتاری سرزمینهای اسلام و مسلمانان را از پا درمی‌آورد، از مهمترین واجبات و بزرگترین احکام الهی این است که تمام مسلمانانی که می‌توانند به اندازه توان خود از اسلام دفاع کنند، برخیزند. کسی که به خدا و روز واپسین ایمان دارد روا نیست که در این باره سستی کند و از انجام وظیفه عقب ماند. آگاه باشید که من برای جلب رضایت خداوند بلندمرتبه و اشتیاق به او و به منظور دفاع از دین پاک و شریعت والای او، عزیزترین کسم و گرانبه‌ترین بستگانم و جگرگوشه خودم، یعنی سید محمد - که خداوند متعال او را سالم بدارد - به شما پیشکش کردم و با وجودی که خود بدو نیازمند بودم و سخت به او محتاج، ولی او را برای شما خواستم. او - که امیدوارم خداوند رابطه پدری و فرزندی میان ما را همواره حفظ و نگاهداری کند - آن‌چنان سعی و تلاش کرده و منازل دانش و فضیلت را پشت سر گذاشته و به مقامی رسیده که بی‌نیاز از دیگران است و دیگران به او نیازمند، و بدون او نمی‌توانند کاری از پیش برند. افزون بر این، آنکه او از چنان شناخت و آگاهی و تقوا و دوراندیشی و خردورزی برخوردار است که با آنها سنگرهای خود را محکم و استوار کرده و منزلگاه خود را کامل

۱. متن تلگراف را در فصل گذشته آوردیم.

نموده و آن‌گاه که من از او خواستم که به این کار مهم پردازد و برای از میان برداشتن این گرفتاری و مصیبت، کمک کند، او نیز با رادمردی و بردباری و شکیبایی فراوان و قلبی مطمئن برخورد کرد. از این رو، من او را به نزد شما فرستادم... تا آنچه لازم است از طرف من گفته شود و بیان آن اهمیت دارد، برای شما بازگوید و از خدا می‌خواهیم که دین خود را حفظ کند و دشمنان آن را نابود نماید. من فروتنانه از خدا می‌خواهم که اسلام و مسلمانان را از وجود او بهره‌مند کند و همان‌گونه که نیاکانش حيله و مکر کافران را نقش بر آب کردند، او نیز بتواند این کار را بکند.

بدانید که وصیت من به شما و پیمان من با شما همانی است که خداوند سبحان به بندگانش گفته و با آنان پیمان بسته: نیت‌های خود را در راه خدا خالص کنید و اهداف خود را اصلاح نمایید و در موضع‌گیریهای خود به شعایر اسلام و احکام الهی، آن‌گونه که پیشینیان صالح از صحابه و تابعین پای‌بند بودند، پای‌بند باشید. شعار شما باید «الله اکبر» و «لا اله الا الله» باشد و همواره از خداوند کمک بخواهید و پیروزی را نزد او بجوید. زیرا که مسئله، مسئله بزرگی است و خطر جدی. از این رو پاداش شما نیز فراوان است و ثوابتان بی‌شمار. رمز موفقیت، تلاش و کار است و ملاک کار، اخلاص. به جان هم نیفتید که شکست می‌خورید و توانایی شما از میان می‌رود. سستی نکنید که شما برترید و خدا با پرهیزگاران است.

بیشترین خواسته من آن است و از خدا می‌خواهم که فرزندم و همه برادران مؤمن را حفظ کند و آنان را مورد حمایت و عنایت خود قرار دهد و مکر دشمنانشان را از آنان دور کند. خداوند بهترین نگاهبان و مهربانترین مهربانان است و از او یاری می‌جویم و بر او توکل می‌نماییم.^۱

۱. این سند را سید عبدالعزیز طباطبایی، از مجموعه اسناد خطی سید محمدکاظم یزدی، در اختیار نگارنده قرار داد.

افزون بر این، سید محمدکاظم نامه‌ای به فرزند خود سید محمد می‌نویسد و او را به رهسپار شدن برای رویارویی با انگلیس ترغیب می‌کند:

فرزند عزیزم، سید محمد سلمه الله تعالی
 تلگراف تو که نشان می‌داد عزم رفتن برای دفاع در برابر
 دشمن داری، به دستمان رسید و اقدام و توجه تو به آنچه
 خداوند بر تو واجب کرده و تو شایسته‌اشی، ما را خوشحال کرد.
 خداوند تو و تمام برادران مؤمن ما را بر کافران پیروز گرداند.
 من به تو سفارش می‌کنم که پشتیبانت خداوند متعال باشد و
 با سعی و تلاش به راهت ادامه دهی و مردم را به راه راست
 هدایت کنی و قبایل را آگاه نمایی و غافلان را از خواب غفلت
 برهانی و به هنگام بهانه‌جویی آنان را پند و اندرز دهی و از
 خواب غفلت و سستی بی‌دلیل بیدارشان نمایی و با همراهان
 خود، اعم از طوایف و ساکنان شهر و روستا، اتمام حجت کنی،
 به گونه‌ای که دیگر هیچ راهی نماند و وظیفه خود را در آگاه کردن
 آنان به طور کامل انجام دهی و در چنین موقعیتی است که باید
 شخصی مثل تو همت کند و بدان که با درد و رنج، راحت و
 آسودگی فراهم می‌شود و با مشقت است که پاداش از آن تو
 می‌گردد. پس تنها به خدا تکیه کن و در همه اوقات بر او توکل نما.
 اما در مورد آنچه از ما خواسته بودی و گفته بودی که ما نیز
 وارد عمل شویم باید بگویم که ما نیز به خواست و توفیق الهی
 بدان توجه داریم و از هر راهی که بتوانیم تلاش می‌کنیم و از
 خداوند می‌خواهیم که به ما در انجام واجبات و وظایف خود،
 یاری رساند که او توفیق‌دهنده و پیروزی‌آفرین است.^۱

این اسناد، آشکارا نشان می‌دهد که آنچه خانم بیل ادعا کرده، واهی

۱. سید عبدالعزیز طباطبایی، مجموعه اسناد خطی سید محمدکاظم یزدی.

است و نیز نشان می دهد که سید محمد کاظم یزدی، فرزندش را بر تلاش بیشتر در دفاع از کشور و مبارزه با دشمن استعمارگر، فرامی خوانده است. آنچه خانم بیل می نویسد، شایعاتی است که مزدوران انگلیسی، برای برهم زدن اوضاع عمومی و تحت الشعاع قرار دادن جوش و خروش مردمی در جهاد شیعی علیه هجوم استعمارگران، می پراکندند.

ما در اینجا دو سند مهم دیگر را ذکر می کنیم:

سند نخست، نامه ای است که نزدیک به یک سال پس از اعلام جهاد، شیخ شعلان عطیة برای سید محمد کاظم یزدی می نویسد. انگلیسیها در آن زمان وارد خاک عراق شده بودند و دولت عثمانی آماده می شد تا از علمای شیعه بخواهد که برای بار دوم اعلام جهاد نمایند.

سند دوم، پاسخ سید محمد کاظم یزدی به این نامه است که ما در اینجا هر دو نامه را ذکر می کنیم:

پس از بوسه بر دستان حجت الاسلام، حامی شریعت جدش سرور آدمیان، پیشوای عالمان و برگزیده فقیهان، حضرت حجت الاسلام کاظم، دام ظلّه.

اما بعد، مولای ما! تمام عشایر عفک، دغاره، اجبور و همه مردم منطقه دیوانیه در بغداد جمع شده اند. برای ما جای هیچ شک و تردیدی نیست که کافران با تمام توان آماده شده اند تا بر حریم اسلام بتازند و آن را پامال کنند، اما عده ای نادان می گویند: سید حکمی در وجوب دفاع صادر نکرده، بلکه فتوا داده است. از این رو از شما می خواهیم که در این خصوص حکمی که فتوای شما را تأیید نماید، صادر کنید. مسلمانان به کمک خداوند متعال حاضرند با کوچکترین اشاره به نبرد با کافران برخیزند، اما خواهان کمک و دست خط شما هستند و ما آن را جسارتاً عرض کردیم و به لطف شما دل بسته ایم. در ضمن، سید علی حلی، یک ماهی است که نزد ماست و به چشم خود اجتماع مردم را که

باعث آسودگی خاطر شما می‌شود، دیده است.

اول ذی‌حجه ۱۳۳۳ هـ

خدمتگزار: شعلان عطیة دخیل^۱

سید محمدکاظم یزدی در پاسخ به این نامه که به زبان عامیانه نوشته شده، نامه‌ای برای اهالی عفک به قرار زیر می‌نویسد:

بسم الله الرحمن الرحيم

به تمام برادران مؤمن و موحد عفک

بر شما پوشیده نیست که کافران بر مرزهای مسلمانان حمله‌ور شده‌اند. پس آن‌گونه که خداوند گفته، سبکبار و مجهز، برای جنگ با کافران، بیرون شوید.* من در مورد شما آن‌گونه می‌اندیشم که خدا گفته: «أشداء علی الکفار رحماء بینهم»^۲. پس به کمک خداوند، به جهاد با دشمنان خود و دشمنان پیامبر خود برخیزید و تمام توان خود را در این راه به کار گیرید. من اعلام کرده‌ام که دفاع از حریم اسلام و مسلمانان واجب است و خداوند مجاهدان را بر نشستگان، با پاداشی بزرگ برتری داد.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

محمدکاظم طباطبایی

این نکته را نیز باید یادآوری کنیم که این نامه و پاسخ سید محمدکاظم یزدی، پس از شورش نجف بر ترکها در سال ۱۹۱۵ م نوشته شده است و این بدان معناست که موضع سید در مورد مبارزه با انگلیسیها و وجوب

۱. همان.

*. اشاره است به آیه «انفروا خفافاً و ثقالاً و جاهدوا بأموالکم و أنفسکم فی سبیل الله»

قرآن کریم. توبه، ۴۱. (م)

۲. (مؤمنان) بر کافران سخت‌گیر و با یکدیگر مهربانند. قرآن کریم. فتح، ۲۹. (م)

رویارویی با آنان، حتی پس از حملهٔ ترکها به نجف و بدرفتاری آنها با شهرهای شیعه‌نشین، تغییر نکرده است و برخلاف نوشته‌ای است که خانم بیل پیش از این آورده و گفته است:

اما معامله‌ای که پس از آن ترکها با شهرهای مقدس کردند، موضع پدر را تأیید نمود و باعث شد پسر در مواضع خود تجدیدنظر کند.

افزون بر این، معروف است که سید محمد، پسر سید محمد کاظم یزدی، هیچ‌گاه موضع خود را در مورد وجوب مبارزه و رویارویی با انگلیس تغییر نداده و پدر او نیز همین موضع را داشته است. حتی وی (سید محمد) در فراخوانی دوم به جهاد، نقش بسزایی ایفا نموده و مرگ او هم به خاطر همان حوادث فاجعه‌آمیزی بوده که عراق در طول جنگ جهانی اول، با آن روبرو شده است.

۲. در اینجا متن دیگری را از خانم بیل می‌آوریم که دربارهٔ درگیریهای تابستان سال ۱۹۱۶ م میان خاندان قتل و خزاعل می‌باشد. او می‌نویسد:

از سید محمد کاظم یزدی خواسته شد تا میان این دو گروه پادرمیانی نماید. او نیز با این درخواست موافقت کرد و بر اساس اینکه هریک از این دو گروه باید از کمک به انگلیسها و ترکها دست بردارند، میان آنها آشتی داد و این را نیز افزود که اگر ترکها به خزاعل حمله کنند، سایر قبایل باید دست به دست خزاعل دهند و جلوی ترکها بایستند.^۱

این متن نشان می‌دهد که سید محمد کاظم یزدی در مورد ترکها موضع خاصی داشت و می‌خواست از آنها حمایت نشود. حتی از قبایل خواسته

۱. گرتروود بیل. فصول من تاریخ العراق القریب. ص ۹۹.

است که اگر خزاعل مورد هجوم ترکها قرار گرفتند، به مبارزه با ترکها برخیزند. اما اسناد خطی سید محمدکاظم یزدی خلاف این مطلب را ثابت می‌کند. زیرا سید اعلامیه‌ای صادر کرده و در آن همه را به اتحاد و یکپارچگی و کنار گذاشتن اختلافها به منظور تشکیل صفی واحد در برابر خطر انگلیس، فراخوانده است. در این اعلامیه آمده است:

همه مسلمانان و همه برادران مؤمن باید بدانند که خداوند متعال در قرآن کریم گفته است: «و شاورهم فی الأمر»*. خونریزی و جنگ مسلمانان با یکدیگر شرعاً جایز نیست و تعرض به مال و خون و ناموس مسلمانان برای مسلمان دیگری، بدون دلیل شرعی، مجاز نمی‌باشد.^۱

سند دیگری نیز وجود دارد که در آن موضع سید محمدکاظم در مورد ترکها را کاملاً آشکار می‌کند، چرا که وی نامه‌ای به شیخ خیون عبید نوشته که در بخشی از آن آمده است:

امروز، دفاع از حریم اسلام و حفظ آن، هم بر دولت واجب است و هم بر سایر مسلمانان.

این عبارت، فرازی است که سید آن را بارها در نامه‌های خود به بزرگان قبایل، تکرار کرده است. سید محمدکاظم یزدی، موضع اسلامی را در اوضاعی که استعمارگران به سرزمینهای اسلامی حمله‌ور شده بودند، هماهنگ و یکپارچه کرد و معتقد بود در رویارویی با حمله استعمارگران فرقی میان دولت و مسلمانان وجود ندارد.

۳. در جای دیگری خانم بیل آن‌گاه که درباره اوضاع نجف اشرف پس از شورش بر ترکها در سال ۱۹۱۵ م سخن می‌گوید، آورده است:

* و در کارها با آنان مشورت کن. قرآن کریم. آل عمران، ۱۵۹. (م)

۱. مجموعه اسناد خطی منتشر نشده سید محمدکاظم یزدی.

... البته آرامش برای ترکها پیروزی اطمینان‌بخشی نبود و تا زمانی ادامه یافت که حاج عطیه ابوکلل در نجف با پشتیبانی سید محمدکاظم، با رئیس فرمانداران سیاسی تماس گرفت. عطیه پیشنهاد داد که برای حفظ حرمت بارگاه مقدس و جلوگیری از تعرض به آن، مردم نجف و قبایل اطراف به ما پیوندند.

چیزی که خانم بیل آورده، با مضمون نامه‌ای که عطیه ابوکلل برای انگلیسیها نوشته و ما آن را در آغاز این فصل به هنگام سخن گفتن از رهبران نجف، آوردیم، مغایرت دارد. زیرا ابوکلل خواست تا انگلیسیها را از اقدام نظامی در نجف اشرف بازدارد و از آنان خواست تا اهداف خود را در مورد نجف و سایر شهرها آشکار کنند. او در پی آن بود تا پاسخ آنان را به صورت محرمانه دریافت دارد تا در مورد موضع‌گیری با قبایل به تبادل نظر پردازد. او در این خصوص می‌خواست مذاکرات را در انحصار خود درآورد تا مخالفت خود را با دخالت انگلیس در مسائل منطقه نشان دهد، و این چیزی است که در نامه وی بدان تصریح شده است، و شاید هم از آن می‌ترسید که ترکها از نامه او اطلاع یابند. با وجود این، او نامه‌اش را به تهدیدی صریح و آشکار به پایان رسانده و تأکید نموده است که اگر قرار باشد انگلیسیها خلاف خواسته او عمل کنند و بدون اطلاع قبلی وارد نجف شوند، او نیز مجبور خواهد شد برای دفاع از دین، همه قبایل را بسیج نماید.

اما عبارت خانم بیل به گونه‌ای است که گویی سید محمدکاظم از عطیه ابوکلل پشتیبانی می‌کرده و به شیوه‌ای بیان شده که از آن چنین فهمیده می‌شود که سید با همکاری عطیه، پیوندی برقرار کرده است. چه آنکه در گزارش انگلیس که نامه عطیه در آن مطرح شده، این نکته افزوده شده: «حامل نامه می‌گوید: سید محمدکاظم یزدی در این خصوص با عطیه موافق است...» بنابراین در این گزارش مطلبی غیر از آنچه خانم بیل نوشته، آمده است.

رهبران انگلیس به خوبی از حساسیت این موضع‌گیری و همچنین حساسیت طرف دیگر در مورد تصرف مکانهای مقدس از سوی آنان را درک می‌کردند. از این رو، پاسخ رسمی آنان دربرگیرنده این نکته بود که سید محمدکاظم و عطیه ابوکلل می‌توانند اطمینان داشته باشند که انگلیس به هیچ روی قصد ندارد در امور دینی مکانهای مقدس دخالت کند.

گفته می‌شود عطیه ابوکلل همواره مخالف انگلیس بوده است و با وجودی که انگلیسیها در سال ۱۹۱۷ م اختیارات گسترده‌ای به او دادند تا او را راضی کنند، اما وی همواره بر موضع خود باقی ماند و انگلیسیها تأکید کردند که اختیارات واگذار شده، موجب تغییر موضع او نشده است. حتی جاسوسان انگلیسی به مقامات انگلیس خبر دادند که وی از اختیارات داده شده به منظور ارتباط با ترکها و کمک به آنها استفاده می‌کند و این باعث شد رابطه با او به حالت پیشین خود، که در این فصل بدان اشاره کردیم و گفتیم که رابطه‌ای خصمانه و تیره و تار بوده است، بازگردد.

هدف خانم بیل این است که نشان دهد سید محمدکاظم با انگلیس رابطه داشته است و به همین دلیل در صدد برآمده تا مضمون نامه عطیه ابوکلل را به صورت تحریف شده بیاورد و این شیوه‌ای است که وی در جای‌جای کتاب خود از آن بهره برده است.

۴. گرتروید بیل به هنگام سخن گفتن از رهبران نجف اشرف، در خصوص رابطه سید محمدکاظم با این رهبران دو متن ضد و نقیض آورده است. وی نخست می‌گوید:

این چهار مرد بر محلات چهارگانه‌ای که نجف به آنها تقسیم می‌شد، سلطه داشتند. سید مهدی بر محله حویش، حاج عطیه بر محله عمارة، کاظم صبی بر محله براق و حاج سعد بر محله مشراق، حکم می‌راندند. پس از حوادث آوریل - یعنی شورش

نجف بر ترکها در سال ۱۹۱۵ م - بزرگان قبایل، رفته رفته با مشورت سید محمدکاظم یزدی که فرزندش سید محمدعلی نمایندگی او را به عهده داشت، بر شهر حکم راندند.^۱

اما پس از آن، آنگاه که درباره اقدامات مقامهای اشغالگر سخن می‌گوید و می‌افزاید که این مقامات سروان مارشال را به عنوان فرماندار نجف در اواخر سال ۱۹۱۷ م برمی‌گزینند و بدین ترتیب به سلطه رهبران نجف پایان می‌بخشند، چنین آورده است:

با وجودی که تعیین حکومتی شایسته، منافع زیادی را به دنبال داشت، اما این موضوع از سوی همگان پذیرفته نبود. زیرا فرومایگان قبایل شهر و حتی برخی از رؤسای کوچکی که می‌خواستند از آب گل آلود ماهی بگیرند، بینشی خصمانه و در عین حال پنهان داشتند. اما بازرگانان و طبقه فقیر مردم که با سید محمدکاظم یزدی و پیروان او موافق بودند، آشکارا از شکسته شدن یوغی که بزرگان شهر بر گردن آنها آویخته بودند، اظهار خوشحالی می‌کردند و دوست داشتند به حالت عادی و معمولی خود بازگردند.^۲

به زعم بیل در متن نخست، رهبران نجف با مشورت سید محمدکاظم بر شهر حکم می‌راندند و فرزندش نمایندگی او را به عهده دارد، اما در متن دوم معتقد است که سید محمدکاظم اسیر دست رهبران بود و دور کردن آنها از اداره شهر مایه خوشحالی آشکار می‌شد. بیل با طرح مطلب دوم سعی دارد به تیرگی روابط احتمالی میان سید و

۱. گرتروود بیل. فصول من تاریخ العراق القریب. ص ۹۴. خانم بیل در مورد نام فرزند سید محمدکاظم یزدی اشتباه کرده است، زیرا نام پسر او سید محمد است، و اصلاً وی پسری به نام محمدعلی نداشته است.

۲. همان، ص ۱۲۳.

رهبران اشاره کند تا بدین وسیله بگوید که وی در زمان قیام نجف - که چند ماه بعد روی داد - با رهبران اختلاف داشته است. این مطلب با ساختار تاریخی حوادث مغایرت دارد و آن‌گونه که ما پیش از این توضیح دادیم، رابطه میان سید با رهبران نجف خوب بوده است.

۵. در یکی از گزارش‌های بریتانیایی، سید محمدکاظم یزدی این چنین ارزیابی شده است:

او در ژرفای روح خود به انگلیس بسیار تمایل دارد ولی با ترکها شدیداً مخالف است. بدون شک او از مشروطه‌خواهان ناخرسند و از موافقان پروپاقرص رژیم پادشاهی است... این مطلب از پاسخ معناداری که وی به سرهنگ استوکس داده، روشن می‌گردد. آن‌گاه که سرهنگ به او گفت: «من در زمان مشروطه در ایران بودم» و او در پاسخ می‌گوید: «یعنی زمانی که ایران، رو به عقب می‌رفت». فتوای او در مسائل شرعی، فتوای نهایی است. البته او به هیچ روی علیه شیرازی تصمیم نخواهد گرفت.^۱

افزون بر اینکه این گزارش، ارزش علمی ندارد، زیرا بر پایه تحلیل شخصی است، دو نکته نیز در آن وجود دارد که با همکاری فرضی سید محمدکاظم با انگلیس مغایرت دارد؛ نکته نخست، آنکه گزارش تأکید دارد که سید از مشروطه‌خواهان ناخرسند بود، در حالی که انگلیسیها، همان‌گونه که معروف است، همواره با مشروطه چه در ایران و چه در ترکیه موافق بوده‌اند. نکته دوم، این که در گزارش یادآوری می‌شود که سید محمدکاظم هیچ‌گاه علیه میرزا محمدتقی شیرازی تصمیمی نخواهد گرفت. در حالی که این نیز معروف است که میرزای شیرازی با

۱. ومیض جمال عمر نظمی. الجذور السياسية والفكرية والاجتماعية للحركة القومية العربية الاستقلالية. ص ۳۳۸.

تمام توان در برابر انگلیسیها ایستاده بود و تمام تصمیمها، فتواها و احکام او در مخالفت با اشغالگران و در ضدیت با طرحهای انگلیسی در ساختار آینده عراق بوده است.

در حقیقت، این احکام در جای جای منابع انگلیسی وارد شده است. از این رو می‌بینیم که گرتروود بیل میرزای شیرازی را این‌گونه توصیف می‌کند:

میرزا محمدتقی ایرانی، همچون سایر مجتهدان برجسته عراق، تاکنون - ۱۹۱۹ م - با ما هماهنگی کامل داشته است.^۱

میرزای شیرازی، افزون بر این که در خصوص وجوب مبارزه با انگلیس در دفاع از سرزمین اسلام، فتوا دارد، در سال ۱۹۱۹ م نیز - در طی دورانی که گرتروود بیل در این متن از آن سخن می‌گوید - فتوای مشهور خود را صادر کرد. این فتوا مربوط به حرام بودن انتخاب غیرمسلمان برای حکومت عراق می‌باشد که بر طرح انگلیس در مورد ترسیم آینده عراق تأثیر گذارد. همچنین او فتوای دیگری نیز دارد که در آن به سال ۱۹۲۰ م علیه انگلیس اعلام انقلاب کرده است.

۶. گرتروود بیل در نوشته‌های خود می‌کوشد تا از بردن نام میرزای شیرازی خودداری کند و هنگامی که ناگزیر می‌شود به مواضع او اشاره کند، به عنوان مثال از تعابیری همچون «عالم ایرانی» بهره می‌گیرد. افزون بر این، او سعی کرده جایگاه والای او را در روند حوادث کم‌اهمیت جلوه دهد. وی می‌نویسد:

در جهان شیعه، تنها جایگاه و منزلت سید محمدکاظم است که بر جایگاه و منزلت محمدتقی برتری دارد. البته او (محمدتقی) تقریباً به سن کهولت رسیده و فرزندش محمدرضا - که با

۱. گرتروود بیل. فصول من تاریخ العراق القریب. ص ۴۶۴.

شورشیان نجف روابط نزدیکی داشت - کارهای او را انجام می‌دهد.^۱

نظیر این‌گونه ارزیابیها که در منابع انگلیسی آمده، مطلبی است که ویلسن دربارهٔ انقلاب دههٔ بیست می‌نویسد. او می‌گوید:

علمای بزرگ نجف و در پیشاپیش آنان مجتهد بزرگ سیدکاظم یزدی به سکوتی وحشتناک پناه آوردند.^۲

این در حالی است که سید محمدکاظم در سال ۱۹۱۹ م از دنیا رفته و انقلاب در ۳۰ ژوئن ۱۹۲۰ م تازه آغاز شده است. همچنین است آن‌گاه که گرتروید بیل در صدد برمی‌آید تا دستاوردهای قیام نجف به سال ۱۹۱۸ م و اشغال شهر از سوی نیروهای انگلیسی را به تصویر بکشد، چنین می‌نویسد:

در جریان این تحرکات حتی یک تیر هم به شهر شلیک نشد و روابط دوستانه و پایدار با مجتهد بزرگ سید محمدکاظم یزدی، برقرار بود.^۳

اما روند حوادث قیام حاکی از آن است که درگیریهای زیادی میان انقلابیان و نیروهای انگلیسی روی داده است و شمار زیادی از افراد بی‌گناه هدف تیرهای انگلیس قرار گرفته‌اند^۴ و این چیزی بود که باعث

۱. همان، ص ۴۶۳.

۲. جعفر الخلیلی. موسوعة العتبات المقدسة. بخش نجف، ج ۱، ص ۲۸۴.

۳. گرتروید بیل. همان، ص ۱۲۶.

۴. دربارهٔ شمار کشته‌شدگان طرفین در ایام قیام نجف، شیخ باقر آل‌محبوبه می‌نویسد: «آنچه از منابع مستند بدست می‌آید این که تعداد هفتصد نفر از نیروهای انگلیسی کشته شدند؛ شمار کشته‌شدگان نجفیها در مدت برپایی قیام، چهل نفر بوده است که بیشتر آنان در زمرهٔ بیگناهان هستند.» ماضی النجف و حاضرها، ج ۱، ص ۳۴۷.

شد سید محمد کاظم و سایر علماء با ارسال نامه‌ای برای مقامات انگلیسی - که ما پیش از این متن آن را آوردیم - اقدامات آنان را محکوم نمایند. این نامه خشم مقامهای انگلیسی را برانگیخت و در پاسخ آن، دو نامه تهدیدآمیز ارسال کردند که در نامه دوم فرماندار کل بریتانیا، سید محمد کاظم را به همکاری با انقلابیان متهم می‌کند.

۷. لانکریک می‌گوید:

رئیس مجتهدان - سید محمد کاظم یزدی - حادثه قتل سروان مارشال را محکوم کرد و همواره با نیروهایی که شهر را به اشغال خود درآورده بودند، ارتباط داشت.^۱

ما به بررسی مواضع سید محمد کاظم در جریان رخدادها پرداختیم و به این نتیجه رسیدیم که وی هیچ‌گونه سخنی که نشان دهد این واقعه را محکوم کرده، نگفته است و آنچه مربوط به برقراری رابطه بوده، ارسال نامه‌ها و یا اعزام هیئت‌هایی است که برای نجات جان انقلابیان و پایان دادن به محاصره صورت می‌گرفته و - همان‌گونه که گفتیم - این روابط به تیرگی انجامید.

۸. با ملاحظه منابع انگلیسی درمی‌یابیم که آنها سعی دارند به نحوی جریان خاصی را عمومیت دهند تا بدین وسیله بتوانند با بزرگ جلوه دادن آن، اجزای حقیقت را زیر خطوط آن پنهان سازند. متن زیر که نوشته هنری فوستر است، به همین شیوه از حوادث تاریخی بهره برده است:

علمای کربلا و نجف برای پادشاه جورج پنجم تلگراف تبریکی ارسال کردند. آن جناب نیز پاسخ تلگراف آنان را داد و در آن خاطر نشان کرد که وی تمایل دارد مردم عراق در آسایش و رفاه

۱. استیفن لانکریک. العراق الحدیث. ج، ص ۱۶۲.

کامل به سر برند و مکانهای مقدس موجود در آن به خوبی حفظ شود.^۱

این متن نشان می‌دهد که علمای شیعه در مهمترین شهرهای مقدس که در آنها مجتهدان بزرگ اقامت دارند، پس از اشغال بغداد، برای پادشاه انگلیس تلگراف تبریک فرستاده‌اند و بر اشغال، مهر تأیید نهاده‌اند، و با توجه به اینکه فوستر اسامی این علما را ذکر نمی‌کند، چه بسا این‌گونه فهمیده شود که این موضع، موضع عام و یا موضع غالب علمای شیعه بوده است.

این چیزی است که در این متن بدان اشاره شده و در منابع بی‌شماری نیز تکرار گردیده است.

اما واقعیت آن‌گونه نیست که در این متن آمده، زیرا کسانی که تلگراف تبریک ارسال کردند و از مقامهای اشغالگر حمایت و پشتیبانی نمودند، تنها چهار نفر بودند که پس از آن برای تمسخر به «علمای حفیز» شهرت یافتند؛ زیرا «حفیز» همان «اُفیس» (office) به معنای دفتر و مقام و منصب می‌باشد.^۲

اینها نمونه‌های پراکنده‌ای از متون و منابع انگلیسی بود که سعی داشتند چهره سید محمدکاظم یزدی و سایر علمای شیعه را بد جلوه دهند. در برخی از این منابع از یک واقعه به شیوه‌ای استفاده شده است که باعث گردیده آن واقعه، فاصله زیادی با حقیقت پیدا کند. در برخی دیگر نیز اشاره‌ها و نکاتی آورده شده که به دور از مضمون درست و صحیح تاریخی است و برخی هم صرفاً حدس و گمان است و بر واقعیتها تکیه ندارد و با ساختار حوادث سازگار نیست.

این نوشته‌ها و دیگر نمونه‌ها به منابع تاریخی قابل اعتمادی تبدیل

۱. هنری فوستر. نشأة العراق الحديث. ج ۱، ص ۱۰۰.

۲. جعفر الخلیلی. موسوعة العتبات المقدسة. بخش نجف، ج ۱، ص ۲۵۳.

شده است و پژوهشگران در نگارش‌های تاریخی خود بدانها استناد می‌کنند. از این رو، ما می‌توانیم دریابیم که تا چه اندازه تاریخ در معرض اشتباه و کژی قرار می‌گیرد اگر پژوهشگری به چنین منابعی استناد و به چنین متونی تکیه نماید؛ و این چیزی است که عملاً به وقوع پیوسته است.

سید محمد کاظم یزدی در نوشته‌های جدید

کتابهای انگلیسی منبع اصلی نوشته‌های جدیدی است که در مورد مسائل تاریخی به رشته تحریر درآمده است. بیشتر پژوهشگران به گزارش‌های انگلیسی و نگارش‌های سیاستمداران انگلیس استناد می‌کنند و گزارشها و اظهار نظرهای موجود در آن را، نتایج تاریخی مطابق با واقعیت‌های گذشته می‌انگارند و در نوشته‌های خود از متن انگلیسی پیروی می‌کنند. از این رو در صدد برمی‌آیند با نتیجه‌گیریه‌های اضافی که پا را فراتر از داده‌های کلی گزارشها و نگارش‌های یادشده نمی‌گذارد، بر آن تأکید نمایند.

بنابراین می‌توان گفت که نگارش تاریخ اسلامی معاصر با استناد به مآخذ و دیدگاه‌های انگلیسی انجام شده است. حتی حق داریم که بگوییم نگارش جدید تاریخ معاصر، در درجه نخست، ترجمان اصول و دیدگاه‌های انگلیسی است؛ اگرچه در این میان پژوهشگران با هم تفاوت‌هایی دارند.

منابع انگلیسی این امکان را به گرایش‌های فکری و سیاسی داده است تا آن‌گونه که می‌خواهند از حوادث تاریخی بهره‌مند شوند. از این رو در بسیاری از پژوهشهایی که درباره تاریخ معاصر شیعه است، دیدگاه‌های قومی، ملی، و مارکسیستی به چشم می‌خورد. شیوه یادشده، پژوهشگران مسائل تاریخی را وامی‌دارد تا حوادث را نه با بی‌طرفی، بلکه به گونه‌ای دور از حقیقت تفسیر کنند و به همین خاطر است که می‌بینیم یک شخصیت گاهی دارای رویکردهای ملی‌گرایانه، گاهی دارای بینش‌های

کمونیستی و گاهی هم دارای برداشتهای منطقه‌ای است. این مسئله چیزی است که در مورد شیخ محمدرضا شیرازی، فرزند میرزا محمدتقی شیرازی، روی داده؛ چه آن که برخی از پژوهشگران او را «ملی‌گرای مخلص» و برخی نیز «قومی‌گرایی که به جنبش ملی عراق خدمت کرد» دانسته‌اند. این در حالی است که عده‌ای اصرار دارند که بگویند وی گرایش بلشویکی کربلا را رهبری می‌کرد.

حتی کار به جایی رسیده است که یکی از پایان‌نامه‌های دانشگاهی برای دریافت درجه کارشناسی، به این موضوع اختصاص دارد که نتیجه‌گیری شود علمای شیعه در دو دهه نخست قرن بیستم دارای گرایشهای مارکسیستی بوده‌اند که البته نوشته‌های انگلیسی از منابع اصلی این پایان‌نامه می‌باشد.

از این رو امیدواریم بررسی پیشین ما درباره منابع انگلیسی بتواند برای نشان دادن چهره‌ای روشن از تناقض‌گوییها، تحریف واقعیتها و آشفتگیها کارساز باشد و می‌توانیم بگوییم چنانچه پژوهشگری به چنین منابعی استناد کند، حدس زدن نتایجی که به دست می‌آورد، کار دشواری نخواهد بود و این چیزی است که روی داده است.

ما در اینجا سعی خواهیم کرد تا نمونه‌هایی از نگارشهای جدید تاریخی را که به شخصیت سید محمدکاظم یزدی پرداخته و مطالبی درباره رابطه او با انگلیس آورده، بر اساس ترتیب زمانی وقوع حوادث، مورد نقد و بررسی قرار دهیم.

رویدادهای مشروطیت

دکتر ومیض جمال عمر نظمی می‌گوید:

آن‌گاه که سیدکاظم یزدی به «مرجعیت» رسید، با «جنبش مشروطه‌خواهی» در ایران و ترکیه عثمانی مخالفت کرد و از

استبداد حمایت نمود و با دولت انگلیس همکاری داشت.^۱

مخالفت با مشروطه هیچ ربطی به همکاری با انگلیس ندارد. به عنوان مثال، شیخ محمد حسین کاشف الغطاء یکی از چهره‌های برجسته سیاسی در میان علمای شیعه است و به مواضع ضد استعماری شهرت دارد و از نزدیکان سید محمد کاظم یزدی می‌باشد، اما دیدگاه او نیز در مورد مشروطه، همان دیدگاه سید محمد کاظم است. افزون بر این، شیخ فضل الله نوری پس از پیروزی مشروطه در ایران به مخالفت با آن برخاست و سرانجام به دست عوامل انگلیس در تهران به دار آویخته شد.

رابطه میان مشروطه و همکاری با انگلیس، فرضیه‌ای نامقبول است و حتی اگر بخواهیم میان آن دو چنین رابطه‌ای برقرار کنیم، به نتایجی مغایر با یکدیگر خواهیم رسید. زیرا انگلیسیها - همان‌گونه که در فصل نخست گفتیم - در کشاندن جنبش مشروطه به سوی اهداف سیاسی خود نقش داشته و سفارت انگلیس در تهران، در آغاز جنبش، به ارائه خدمات به مشروطه خواهان پرداخته و از آنان حمایت کرده است. حتی همسر سفیر انگلیس کسی بود که به افرادی که در سفارت تحصن کرده بودند، فهماندن خواهان نظام پارلمانی شوند.

چنین به نظر می‌رسد که حسن علوی در صدد برآمده است که این مشکل را به نحوی حل کند. او می‌گوید:

شیخ محمد کاظم خراسانی رهبری هواداران آزادی را در آغاز سده کنونی به عهده داشت و پس از او شیخ محمد حسین نائینی جانشین وی شد. این در حالی است که سید محمد کاظم یزدی،

۱. وميض جمال عمر نظمی. الجذور السياسية والفكرية والاجتماعية للحركة القومية العربية الاستقلالية في العراق. صص ۲۴ - ۲۵. ملاحظه می‌شود که اظهار نظر دکتر نظمی مشابه مطلبی است که در شماره ۵ نمونه‌های پیشین ذکر کردیم و او آن را دو بار در کتاب خود تکرار کرده است.

رهبری هواداران استبداد را به عهده داشت و انگلیس از گروه هوادار استبداد، علیه آزادی خواهان، حمایت می کرد و این برخلاف نقشی بود که در ایران داشت؛ زیرا در این کشور مشروطه خواهان مورد حمایت انگلیسها بودند و هواداران استبداد، از مخالفان آنان به شمار می رفتند.^۱

اما این تفاوتی که استاد علوی در موضع گیری بریتانیا در برابر ایران و عراق قائل شده، با ساختار تاریخی جنبش مشروطه در تعارض است. زیرا رهبری اصلی جنبش، در نجف اشرف بود، نه در تهران. افزون بر این که موضع انگلیس در برابر مشروطه، موضعی ثابت و اصلی بود. سفیر انگلیس به وزارت امور خارجه می نویسد:

از مدتها پیش برای من آشکار شده است که محمدعلی شاه اهداف شومی علیه مشروطه دارد. او با توطئه چینی در صدد است تا راهی برای انحلال مجلس و لغو مشروطیت بیابد. این مسئله ممکن است کودتایی را در ایران به وجود آورد و امنیت عمومی و همچنین امنیت اتباع ما را به خطر اندازد و بیش از پیش به تجارت ما در این کشور لطمه بزند.^۲

باور انگلیسیها در مورد مشروطه آن بود که این جریان در امتداد تأمین منافع سیاسی این کشور در ایران قرار دارد و این به خاطر رقابت با نفوذ روسها بود؛ به ویژه آن که محمدعلی شاه تا حد زیادی تحت تأثیر روسها قرار داشت.

بنابراین، دشمنی و مخالفت با مشروطه و همکاری با انگلیس با هم هیچ ارتباطی ندارند، همچنان که ما نیز نمی گوئیم که مشروطه با همکاری با انگلیس ارتباط دارد. موضع گیری در برابر انگلیس بر پایه های

۱. حسن العلوی. الشیعة و الدولة القومية فی العراق. ص ۹۰.

۲. مهدی ملک زاده. تاریخ انقلاب مشروطیت ایران. ج ۳، ص ۸۷.

خاص خود استوار است، همچنان‌که موضع‌گیری در برابر مشروطه و غیر آن، دارای اساس و پایه‌های ویژه خود می‌باشد.

استاد علوی، همچون دکتر نظمی، به متن انگلیسی‌ای که ما پیش از این در شماره ۵ به هنگام سخن گفتن از سید محمدکاظم یزدی آوردیم، استناد می‌کند. شاید اعتقاد او در مورد دقیق بودن متن باعث شده است که او مخالفت با مشروطه را به عنوان یک اصل کلی به معنای همکاری با انگلیس بداند. از همین روست که می‌کوشد میان موضع انگلیس در برابر مشروطه در ایران و عراق جدایی افکند و تفاوت قائل شود. حتی او به یکباره به بیان دیدگاهی می‌پردازد که بسیار جالب توجه است؛ زیرا می‌گوید:

این بدان معناست که میان نماینده‌انگلیسی در بغداد و شماری از مجتهدان نجف و کربلا دیدارهایی صورت گرفته است.^۱

به نظر ما، این نتیجه‌گیری هیچ دلیل علمی قابل قبولی ندارد. علوی در یک چشم‌برهم‌زدن نتیجه‌ای تاریخی ترتیب می‌دهد و سپس آن را به عنوان اطلاعات مسلم تاریخی - بر اساس این فرضیه که انگلیس در عراق از گروه هوادار استبداد علیه آزادی‌خواهان، حمایت می‌کند - مطرح می‌نماید.

بار دیگر می‌گوییم: شاید تأثیرپذیری علوی از متن انگلیسی یادشده باعث گردیده که او چنین فرضیه‌هایی ارائه کند و پس از آن نیز به صورتی شتابزده اظهار نظر نماید.

رخدادهای ایران و طرابلس

برخی از نویسندگان در صدد برآمده‌اند تا با تجزیه و تحلیل یک متن

۱. حسن العلوی. الشیعة و الدولة القومية فی العراق. ص ۹۰.

تاریخی، چنان وانمود نمایند که سید محمدکاظم یزدی نقشی منفی داشته است. این نکته چیزی است که ما به عنوان مثال در نوشته‌های دکتر ومیض جمال عمر نظمی دربارهٔ موضع علمای شیعه در خصوص اشغال ایران از سوی روسیه و حملهٔ ایتالیا به طرابلس، مشاهده می‌کنیم و ناگفته نماند که این دو گستره، سرزمینهایی هستند که سید محمدکاظم به وجوب دفاع از آنها فتوا داده است.

دکتر نظمی می‌نویسد:

در اواخر سال ۱۹۱۱ م، [آخوند] خراسانی به جهاد در برابر حملهٔ روس به ایران فراخواند. در آوریل ۱۹۱۲ م، [محمد مهدی] خالصی، [سید محمد] صدر و [محمد تقی] شیرازی، نظر او را مورد تأیید قرار می‌دهند، اما یزدی در این خصوص هیچ اقدامی نمی‌کند.^۱

عبدالحلیم رهیمی دربارهٔ همین رخداد می‌نویسد:

خراسانی فتوای جهاد علیه روس را صادر و مجاهدان را روانه ایران کرد. در پی ارتحال خراسانی، دو تن از مجتهدان بزرگ، یعنی شیخ مهدی خالصی و شیخ محمدتقی شیرازی (حائری) با فتوایی به سان فتوای پیشین، حکم جهاد خراسانی را مورد تأیید قرار دادند؛ اما مرجع بزرگ شیعیان، سیدکاظم یزدی، هیچ اقدامی نکرد.^۲

ما پیش از این، در فصل دوم دربارهٔ نقش سید محمدکاظم یزدی در آن دوران، سخن گفتیم و فتوای او مبنی بر وجوب دفاع در برابر هجوم

۱. ومیض جمال عمر نظمی. الجذور السياسية و الفكرية و الاجتماعية للحركة القومية العربية. ص ۱۲۲.

یادآور می‌شود آنچه داخل [] آمده است، افزوده مترجمان است.

۲. عبدالحلیم رهیمی. تاریخ الحركة الاسلامية فی العراق. ص ۱۵۱.

روس به ایران و اشغال طرابلس از سوی ایتالیا، را آوردیم. این فتوا از اسناد رایج در کتابهای تاریخی است و حاکی از بی‌دقتی دو متن پیشین می‌باشد.

استاد نظمی و استاد رهیمی در این باره به کتاب دکتر علی وردی (ج ۳، صص ۱۲۳ - ۱۲۵) استناد می‌کنند و این مطلب را در زیرنویس کتابهای خود ذکر می‌نمایند. اما دکتر وردی خود در همان بخش (ص ۱۸۹) زیر عنوان «فتوای جهاد» می‌نویسد:

در صدور این فتواها علمای سنی و شیعه همگی، به جز یک نفر، یعنی سیدکاظم یزدی، نقش داشتند. نکته جالب توجه آن‌که او نیز به هنگام حمله روسیه به ایران تجدیدنظر می‌کند و فتوا صادر می‌نماید. وی در فتوای خود می‌نویسد بر مسلمانان واجب است در برابر حمله ایتالیا به طرابلس و نیز تهاجم روسیه به ایران، به دفاع برخیزند.^۱

وردی فتوای سید محمدکاظم یزدی درباره جهاد و دفاع از ایران و طرابلس را از قلم نینداخته است و البته استناد به کتاب او، از دقت برخوردار نمی‌باشد.

نکته دیگری که باید در این باره یادآوری کنیم این است که دکتر نظمی به مقاله‌ای از مجله «العلم» که در تاریخ ۲۳ نوامبر ۱۹۱۱ م به چاپ رسیده، استناد می‌کند و تنها بخش کوتاهی از پایان مقاله را ذکر می‌نماید، در حالی که این مقاله درباره فتوای سید محمدکاظم است، ولی او اطلاعات مسلم تاریخی و متن فتوای سید را که در خصوص وجوب دفاع از ایران و طرابلس است، از قلم می‌اندازد و می‌نویسد: «یزدی هیچ اقدامی نکرد.»

۱. علی الوردی. لمحات اجتماعیه من تاریخ العراق الحدیث. ج ۳، ص ۱۸۹.

وقایع دوران اشغالگری انگلیس

حسن علوی می‌نویسد:

اما بخت یار پرسى کاکس، نماینده ویژه انگلیس بود. زیرا ارتباطهای او با آیت‌الله سید محمدکاظم یزدی، مرجع بزرگ دینی، نتایج رضایت‌بخشی داشت.^۱

علوی می‌کوشد تا این دیدگاه را با بخشی از کتاب گرتروید بیل تأیید نماید. این بخش چنین است:

کسانی که در این نمایش با ما هم شرکت داشته‌اند، هیچ‌گاه فراموش نخواهند کرد که ما از سوی سروان در بغداد و از سوی سید محمدکاظم یزدی در نجف، حمایت و پشتیبانی می‌شدیم.

بر پایه اظهارنظرهایی که در منابع انگلیسی آمده، علوی «شایعه» ای را مورد استناد قرار می‌دهد که در جریان سفر کاکس به نجف در چهارم دسامبر ۱۹۱۷ م و دیدار وی با یزدی پراکنده شده بود. مضمون این شایعه چنین است که کاکس به صورت محرمانه به سید محمدکاظم خبر داده که قرار است به نجف و فرات حمله نظامی شود.

علوی اظهارنظرهای پیشین را به این شایعه پیوند می‌دهد و چنین نتیجه‌گیری می‌کند:

به نظر من، اگر سید محمدکاظم تضمین نمی‌کرد واکنشی نشان ندهد که مشکلات بیشتری را برای انگلیس به وجود آورد، سیر پرسى کاکس نمی‌توانست چنین اقدامی صورت دهد.^۲

بار دیگر ملاحظه می‌شود که علوی در صدد برمی‌آید، تا به عنوان یک

۱. حسن العلوی. الشیعة و الدولة القومية فی العراق. ص ۸۷.

۲. همان، ص ۸۸.

اصل مسلم تاریخی، اظهار نظر نماید؛ اصلی که در خود اندیشه صداقت انگلیس و پای‌بندی آن به وعده‌های خود را نهفته دارد. آن‌گونه که از دیدگاه علوی دانسته می‌شود، انگلیس نمی‌توانست نیروهای خود را به نجف و فرات - بر اساس وعده قبلی خود - اعزام کند، مگر آن که یزدی به کاکس تضمین دهد که واکنشی انجام نخواهد داد تا باعث شود مشکلات بیشتری برای انگلیس به وجود آید.

نتیجه‌گیری‌های شتاب‌زده علوی حتی مورد اعتقاد منابع انگلیسی هم نیست. کاکس درباره سفر خود به منطقه فرات و نجف نوشته است، ولی سخنی از دیدار با سید محمدکاظم یزدی به میان نیاورده، و این در حالی است که اگر مطلب قابل ذکری همچون تضمین‌های یزدی مطرح می‌شد، بدون تردید درباره جزئیات آن می‌نوشت و سایر منابع انگلیسی نیز آن را تکرار می‌کردند.

ما پیش از این درباره سفر کاکس سخن گفتیم و افزودیم که وی در این سفر با شیخ الشریعه اصفهانی نیز دیدار کرده است. افزون بر این، یادآور شدیم که او از واکنش شیعیان می‌ترسید و به همین خاطر انگلیس تنها به انجام اقدامات نظامی احتیاط‌آمیز بسنده کرد. و به استثنای شماری از افراد پلیس شیعی، هیچ نیروی انگلیسی را وارد نجف نکرد.

دیدار کاکس اندکی پس از سفر ژنرال استورز، مسئول امور اطلاعاتی انگلیس ویژه کشورهای عربی، صورت گرفت. این دیدار در ماه مه ۱۹۱۷م به وقوع پیوست. نکته جالب توجه آن که کسانی که درباره تاریخ معاصر عراق مطلب نوشته‌اند و موضعی مخالف سید محمدکاظم اختیار کرده‌اند، چیزی درباره نوشته استورز در خصوص این سفر، به رشته تحریر در نیاورده‌اند، و این در حالی است که استورز با سید دیدار کرده و دیدگاه خود را درباره شخصیت او بیان داشته است. شاید نادیده گرفتن این جریان، عمدی نباشد، اما قطعاً سهوی هم نیست؛ زیرا استورز در نوشته خود آشکارا بیان می‌کند که انگلیس از موضع یزدی در مورد خود

بیمناک بود. افزون بر این نیز وی از تلاشهای خود در خصوص دادن رشوه به یزدی و خودداری سرسختانه یزدی از قبول آن، پرده برمی دارد. ما در اینجا وقایع این دیدار را - آنگونه که جعفر خیاط آن را ترجمه و در کتاب خود شرح داده - می آوریم:

ساعت ۵ بعد از ظهر همان روز - ۲۰ مه ۱۹۱۷ م - سیر رونالد استورز به همراهی مستر گاریوت، به دیدار علامه بزرگ، سید کاظم یزدی - که از عراق تا اصفهان نفوذ داشت - می رود. استورز در این باره می گوید: انگلیس در مورد موضع سید در برابر خود، اطمینان نداشت. او (سید) پیش از این، از قبول مبلغ ۲۰۰ پوند که به صورت هدیه به او داده بودند، خودداری کرده است. استورز این بار از مستر گاریوت - که در این سفر وی را از بغداد همراهی می کرد - خواست تا به نحوی سید محمد کاظم یزدی را بفریبد و به او هزار پوند به عنوان هدیه دولت بپردازد. اما گاریوت این وظیفه دشوار را نپذیرفت و سیر رونالد استورز مجبور شد این کار را خودش انجام دهد.

آن گاه که سید از آمدن آن دو خبردار می شود، لختی در بیرون اتاق درنگ می کند و سپس وارد می شود؛ مردی که سالهای زیادی از عمرش رفته بود و جامه های سفید و عمامه های سیاه بر سر داشت و ریش و انگشتان خود را با حنا به رنگ سرخ روشن درآورده بود. او از دور به آن دو سلام می کند و آنها را بر روی بوریاپی در کنار خود، بیرون اتاق، می نشاند.

استورز پس از آنکه در ژرفای سیمای سید غوطه می خورد، می گوید: من در همان لحظه دانستم که چرا او تا این اندازه شهرت و نفوذ دارد؛ چرا که هیبت در سیمای او کاملاً نمایان بود و چشمان نافذ و اقتدار وجودی و کلام آرام او، از جمله چیزهایی است که در هیچ جای دیگری از سرزمینهای اسلامی نظیر ندارد.

وی همچنین می افزاید: پس از قدردانی و تمجید از او و

مواضع بزرگوارانه‌ی وی، از او پرسیدیم: چه چیزی می‌خواهید که انگلیس آن را انجام دهد. او در پاسخ گفت: «مکانهای مقدس را حفظ کنید. مکانهای مقدس را حفظ کنید.»

استورز معتقد است که منظور وی از این گفته، حفظ مکانهای مقدس و تمام علما و مجتهدان آن می‌باشد.

پس از آن، سید جمله دیگری نیز می‌گوید و می‌خواهد که در شهرهای شیعه‌نشین تنها کارگزاران شیعه منصوب گردند و برخی از شیعیانی که در بازداشت به سر می‌برند، و از جمله دکتر مظفر بک، آزاد شوند و میرزا محمد نیز به عنوان قائم مقام نجف تعیین گردد.

در این مرحله برای سیر رونالد چنین به نظر می‌رسد که سید اندکی از جایگاه والای خود پایین آمده؛ چرا که او را مورد لطف قرار می‌دهد و از او تعریف می‌کند و پس از آن نیز خطاب به روحانی دیگری که در مجلس حضور داشت به فارسی چیزی می‌گوید که بعداً معلوم شد به او گفته: اگر ترکها هم این‌گونه رفتار می‌کردند، به هیچ وجه رابطه با عربها را از دست نمی‌دادند. سیر رونالد نیز که در این میان تنها می‌توانست به او وعده دهد که حرفهایش را به سیر پرسی کاکس در بغداد برساند، به نزد سید رفت و به مدت سه دقیقه با او به تنهایی سخن گفت. او به سید یادآوری کرد که شمار زیادی از مردمان فقیر برای گذران زندگی خود همواره نیاز به کمکهای شما دارند و انگلیس در این خصوص آماده یاری رساندن می‌باشد و در همین حال استورز دست خود را دراز کرد تا بسته پول را به سید بدهد. اما سید به نرمی و در عین حال با عزمی راسخ از قبول آن عذرخواهی کرد و استورز در خود توانایی اصرار و پافشاری بیشتر ندید و با مطرح کردن مسئله شریف، حرف را عوض کرد و گفت: سید از دوستان و هواداران شریف بوده است.

یک ساعت به همین صورت سپری شد و سیر رونالد تصمیم گرفت خداحافظی کند و به منزل رود. اما پیش از خداحافظی بار

دیگر در صدد برآمد تا بسته پول هزار پوندی را به سید بدهد که این بار نیز سید با کمال ادب و نزاکت از قبول آن خودداری کرد.^۱

این دیدار، به خوبی آشکار می‌کند که روابط میان یزدی و انگلیس آن‌گونه که عده‌ای از پژوهشگران گمان می‌برند، نبوده است.

جریان قیام نجف

دکتر غسان عطیه موضع سید محمدکاظم یزدی را در جریان قیام نجف این‌گونه توصیف می‌کند:

اما تکیه‌گاه اصلی انگلیس، موضع‌گیری سیدکاظم یزدی، مجتهد بزرگ، بود که تصمیم‌گیریهایش به منزله دستورات دینی به شمار می‌رفت ولی از تأیید شورش خودداری کرد و سر جای خود نشست اگرچه او از این موضع خود با این دلیل که روحانی است و با سیاست کاری ندارد، دفاع کرد، اما در عین حال بارها و بارها مخالفت خود را با شورش به انگلیسها اعلام نمود و افزون بر این نیز از نابودی رؤسای قبایل اظهار خشنودی کرد.^۲

دکتر عطیه برای این مطلب به متن انگلیسی زیر که در گزارش دولت بریتانیا در عراق آمده، استناد می‌کند:

افسر سیاسی شامیه در تاریخ ۱۷، ۲۰ و ۲۸ آوریل برای دیدار با سید محمدکاظم یزدی، به خانه‌اش در نجف می‌رود و گفت‌وگویی گرم و صمیمی میان آن دو صورت می‌پذیرد. پس از دیدار نخست، سید محمدکاظم یزدی نامه‌ای می‌نویسد و در آن سفارش می‌کند که باید از این فرصت استفاده کرد و نجف را از وجود تمام افراد منحرف و گمراه - اعم از آنهایی که عمامه بر

۱. جعفر الخلیلی. موسوعة العتبات المقدسة. بخش نجف، ج ۱، صص ۲۵۶ - ۲۵۷.

۲. غسان العطیه. العراق... نشأة الدولة. ص ۳۰۴.

سر دارند و یا سریند می‌بندند، اعم از روحانی و غیرروحانی - پاکسازی کرد.

سید محمدکاظم در دیدار سوم از تلاشهایی که برخی از علما به کار می‌بندند تا رفته رفته او نیز عَلم مخالفت با انگلیسها را بردارد، به شدت گله و شکایت کرد.^۱

ما پیش از این دربارهٔ مواضع سید محمدکاظم در جریان رخدادهای پیش و پس از قیام سخن گفتیم و خاطر نشان کردیم که او برای نجات جان انقلابیان و پایان دادن به بحران از هیچ کوششی دریغ نورزید و نیز افزودیم که وی با رهبران قیام در مورد طرح میانجیگری برای نجات انقلابیان موافق بود، اما مهدی سید سلمان این طرح را برهم زد.

افزون بر این نیز گفتیم: سید محمدکاظم با نامه‌ها و وساطت خود خشم انگلیسیها را برانگیخت و کار به جایی رسید که او را به همکاری با انقلابیان متهم کردند. دربارهٔ روابط خوب وی با رهبران نجف هم سخن گفتیم و افزودیم که این رابطه، رابطه‌ای دیرینه بوده و سید اندکی پیش از قیام برای نجات جان عطیه ابولکل و کاظم صبی پادرمیانی کرده است. بنابراین، می‌توان گفت ادعای دکتر غسان عطیه در مورد اینکه یزدی از نابودی رؤسای شهر اظهار خشنودی و رضایت می‌کرد، هیچ پایه و اساس تاریخی ندارد و با روند حوادث تاریخی در تعارض می‌باشد.

اما در مورد گزارش انگلیسی که بدان استناد کرده، باید بگوییم: ما پیش از این جزئیات حوادث را ذکر کردیم و گفتیم که سید در تمام دیدارهای خود با کاپیتان بالفور، از انگلیس می‌خواسته که محاصرهٔ شهر را پایان دهد و آب و مواد غذایی کافی در اختیار مردم بگذارد، اما انگلیس با درخواست او موافقت نکرد و حتی برای او تلگراف تهدیدآمیزی ارسال کرد و هشدار داد که تا زمانی که سایر انقلابیان دستگیر نشوند، آب و مواد

غذایی در اختیار شهر قرار نخواهد گرفت.

اما درباره دیدار روز ۲۸ آوریل ۱۹۱۸ م، باید گفت که این دیدار پیرامون سرنوشت علمایی بود که انگلیس در پی آنها بود و در این خصوص نیز ویلسن، فرماندار کل، تلفنی با سید صحبت کرد. این دیدار آنگونه که در این گزارش آمده نبوده است. حتی به احتمال قوی یزدی در این دیدار در صدد میانجیگری در مورد علمای یادشده برآمده است. چیزی که این مسئله را تأیید می‌کند این است که خاندان حاج راضی به خانه سید رفتند و از او خواستند تا برای آزادی زندانیان خود وساطت نماید و این امکان وجود دارد که آنها پس از شنیدن خبر وساطت یزدی، به خانه او رفته باشند.

دیدگاههای دکتر عطیه، همچون دیدگاه بسیاری از پژوهشگران، بر اساس بینش از پیش آماده شده در منابع انگلیسی می‌باشد و برخی از پژوهشگران، بر اساس اظهارنظرهایی که در این منابع شده، ساختار و شیوه بحث خود را پی‌ریزی می‌کنند.

ملاحظه می‌شود که حسن علوی - که بیشتر از نویسندگان دیگر به یزدی حمله کرده - به این منابع استناد نموده و در اظهار نظرهای شتاب‌زده خود از این شیوه خاص بهره گرفته است. او می‌گوید:

در جریان قیام نجف کاملاً آشکار بود که یزدی از انگلیسها جانب‌داری می‌کند و با اصرار از انقلابیان می‌خواهد که با دولت انگلیس مصالحه نمایند و با ارسال نامه‌ای برای مقامات انگلیسی، اظهار پشیمانی و تأسف کنند و در برابر آنان سر تسلیم فرود آورند.

انگلیسها شرط کرده بودند که باید تمام انقلابیان و کسانی که با آنان همکاری کرده‌اند و سروان مارشال، فرماندار سیاسی انگلیس در نجف، را به قتل رسانده‌اند، تحویل داده شوند تا محاکمه گردند، و این شرطی بود که سید محمدکاظم در صدد

بود تا آن را اعلام نماید.^۱

ما به هنگام بحث دربارهٔ قیام نجف گفتیم که سید محمد کاظم از پذیرش این شرط و شروط خودداری کرد و تنها طرحی که او با انقلابیان در مورد آن به توافق رسید این بود که اعلام کنند با بعضی از شرط و شرطهای پیشگفته به عنوان اینکه پایه و اساسی برای گفت‌وگو باشد، موافقت و این پس از آن بود که تلاشهای سید در مورد گرفتن عفو عمومی برای انقلابیان، عقیم ماند.

علوی در ادامه می‌افزاید:

مراسمی در نجف اشرف با حضور علما و شخصیت‌های برجسته در غروب همان روزی که اعدامها انجام شد برگزار گردید و در آن از بالفور - که شخصاً بر اعدامها نظارت داشت - قدردانی به عمل آمد. احتمال دارد این مراسم به تدبیر خود سید محمد کاظم صورت پذیرفته باشد.^۲

علوی در ادامه خواهان کنار گذاشتن چنین شخصیت‌هایی می‌شود و می‌گوید:

اگر جنبش اسلامی عملاً و به طور اساسی در صدد برآید تا از مخالفان خودی انتقاد کند و روحانیان شیعه و سنی وابسته به قدرت را کنار بگذارد، خدمت بزرگی به تاریخ خود این علما کرده است.^۳

این نتایجی که پژوهشگران به آن رسیده‌اند، باعث می‌شود ما بتوانیم موفقیت طرح انگلیسیها را در تحریف واقعیت‌های تاریخ اسلامی معاصر،

۱. حسن العلوی. الشیعة و الدولة القومیة فی العراق. ص ۱۰۱.

۲. همان، ص ۱۰۲.

۳. همان، ص ۱۰۳.

از طریق اظهار نظرها و گزارشهای غیرواقعی آنان در مورد حوادث تاریخی و شخصیت‌های آن، به خوبی درک کنیم.

در اینجا بد نیست نمونه‌ای را ذکر کنیم که با وقایع مطرح شده ارتباط دارد. این نمونه شیوه برخورد دکتر علی وردی در بررسی شخصیت عطیه ابوکلل می‌باشد؛ چه آنکه او نیز در این خصوص به یک متن معروف انگلیسی استناد کرده و آن چیزی است که رونالد استورز درباره سفر خود به نجف اشرف نوشته است. دکتر وردی می‌گوید:

هنگامی که سِر رونالد استورز با هیئت همراه خود در تاریخ ۱۹ ماه مه ۱۹۱۷ م به نجف رسید، گروه بی‌شماری از مردم نجف، و در پیشاپیش آنان عطیه، به استقبال او رفتند. استورز در خاطرات خود می‌نویسد: «بازارهای نجف به مناسبت گرمی داشت ورود من به شهر، تعطیل شد.» احتمالاً عطیه و یاران او به منظور خودشیرینی برای استورز، دستور داده بودند تا مغازه‌ها تعطیل شود و در آن زمان، بازاریان و مغازه‌دارها، همان‌گونه که آشکار است، نمی‌توانستند با دستور عطیه و یاران او مخالفت کنند.

به طور کلی می‌توان گفت: آن دوران در زندگی عطیه دوره پُرونتقی بوده؛ زیرا انگلیسها او را مورد اطمینان خود و تنها راه نفوذ و سلطه بر نجف می‌دانستند. از سوی دیگر، او نیز همواره در خدمت آنان بود و از هر راهی برای نزدیک شدن به آنها بهره می‌جست. اما این دوره چندان تداوم نیافت و نباید هم به طول می‌انجامید.^۱

با توجه به نوشتار دکتر وردی، درمی‌یابیم که عناصر و پایه‌های تحلیل او بر اطلاعات تاریخی‌ای استوار است که استورز آن را در خاطرات خود آورده و آن چیزی نیست جز اینکه گفته: «بازارهای نجف به مناسبت گرمی داشت ورود من به شهر، تعطیل شد.»

۱. علی الوردی. لمحات اجتماعية من تاريخ العراق الحديث. ج ۵، بخش ۲، ص ۲۰۸.

وردی این مطلب را یک اصل مسلم و غیر قابل بحث و یا تردید دانسته و بر پایه آن چهار نتیجه گرفته است؛ نتایجی که هریک از جنبه تاریخی، بسیار با اهمیت می باشد. این نتایج عبارتند از:

۱. احتمال اینکه عطیه ابوکلل و یاران او - به خاطر نزدیکی به استورز - کسانی باشند که به بازاریان دستور دادند مغازه‌های خود را ببندند.

۲. احتمال یاد شده باعث گردیده تا دکتر وردی به صدور حکمی تاریخی مبادرت ورزد. مضمون این حکم چنین است: بازاریان در آن زمان یارای مخالفت با دستور عطیه و یاران او را نداشتند.

۳. ارتباط نزدیک و محکم عطیه با انگلیس و این که وی به انگلیسها خدمت می کرد و از هر راهی برای نزدیکی به آنان بهره می جست.

۴. انگلیس، عطیه را مورد اطمینان خود و وسیله‌ای مهم برای نفوذ در نجف می دانست.

این نتیجه‌گیریه‌ها دارای اهمیت تاریخی است؛ زیرا به شخصیت تاریخی‌ای مربوط می شود که در روز حوادث در آن زمان تأثیرگذار است. حتی این نتیجه‌گیریه‌ها در صورتی که در چارچوب روند طبیعی وقایع به عنوان یک حقیقت تاریخی مطرح شود، ارزش تاریخی بیشتری پیدا می کند.

در واقع، آگاهیهای تاریخی مورد استناد دکتر وردی، به هیچ وجه دقیق نبوده است. زیرا روزی که استورز وارد نجف شد، مصادف بود با سالروز مبعث پیامبر گرامی اسلام و به همین خاطر بازارها تعطیل بود؛ چه آنکه روز ۱۹ ماه مه ۱۹۱۷ م مطابق با ۲۷ رجب ۱۳۳۵ ه می باشد.

نکات مهم دیگری نیز در همین خصوص در «موسوعة العتبات المقدسة» به چشم می خورد. زیرا استاد جعفر خیاط در ترجمه خاطرات استورز در مورد سفرش به نجف، می نویسد:

استورز بعد از ظهر به نجف رسید و هنگام ورودش به شهر، آنطور که می گویند، هزاران نفر به استقبال او آمدند؛ به ویژه که بازارها

و مغازه‌ها به مناسبت فرارسیدن روز مبعث تعطیل بود.^۱

همان‌گونه که ملاحظه می‌شود، مطلبی که خیاط آورده با چیزی که وردی آن را ذکر کرده، تفاوت‌های اساسی دارد. زیرا دلیل تعطیلی بازار، به اعتقاد خیاط، مصادف شدن آن با روز مبعث است ولی به زعم دکتر وردی ترس از عطیه و یاران او عامل این تعطیلی بوده، چه آنکه عطیه و یارانش به آنان دستور داده بودند تا مغازه‌هایشان را ببندند.

نکته‌ای که باید در اینجا بدان اشاره کنیم این است که وردی به آن نسخه از خاطرات استورز استناد کرده که در سال ۱۹۳۹ م به چاپ رسیده، ولی نسخه مورد اعتماد خیاط در سال ۱۹۴۵ م چاپ شده است و امکان دارد نویسنده خاطرات در چاپ نخست آن تجدیدنظر کرده و علت تعطیلی بازار را از «گرامی داشت خود» به «مبعث پیامبر» تغییر داده باشد. بنابراین می‌توان گفت: نتیجه‌گیریهای دکتر وردی، با توجه به مشخص شدن علت تعطیلی بازار، مورد شک و تردید است و نیاز به بازنگری اساسی دارد.

دکتر علی وردی در پژوهشهای تاریخی از شیوه برداشتهای جامعه‌شناختی بهره می‌جوید و همین مسئله باعث شده است که هرگاه آرا و دیدگاههای جامعه‌شناختی، واقعه‌ای را مورد تأیید قرار دهد، او نیز به پذیرش آن تمایل نشان دهد. البته حقیقت شیوه وردی عکس آن چیزی است که روی داده و او به خاطر کشف شواهد جامعه‌شناختی، به بحث تاریخی از جنبه اجتماعی می‌پردازد؛ اگرچه گاهی نیز برای تأیید یک واقعیت تاریخی، از دیدگاههای جامعه‌شناختی بهره می‌جوید و بدان شیوه عمل می‌کند، و به این نکته باید توجه داشت که این شیوه همواره مطابق با واقعیت تاریخی نخواهد بود و رسیدن به اطمینان در مسائل تاریخی

۱. جعفر الخلیلی. موسوعة العتبات المقدسة. بخش نجف. ج ۱، ص ۲۵۵.

دارای عناصر خاصی است که به زمینه‌های تاریخی مربوط می‌شود. ما در اینجا قصد آن را نداریم که شیوهٔ دکتر وردی را مورد بحث و مناقشه قرار دهیم. افزون بر این نیز نمی‌خواهیم از ارزش برداشتهای جامعه‌شناختی و تاریخی وی بکاهیم، اما حادثه‌ای که ما آن را وارد این بحث می‌کنیم نمونه‌ای از اشکالهای نوشته‌های جدید در برخورد با منابع انگلیسی می‌باشد که به صورت گذرا و حاشیه‌ای به آن می‌نگرند، اما مفاهیم مترتب بر آن، از طریق تجزیه و تحلیل و نتیجه‌گیری به اصول نادرست تاریخی تبدیل شده و آثاری منفی از خود برجای گذاشته است. نویسندگانی که در صدد برآمدند تا ثابت کنند یزدی با انگلیس همکاری داشته، رفتار این اشتباه بودند که ابتدا از منابع انگلیسی برداشت کردند و پس از آن هرگاه با مسئله‌ای روبرو شدند که با خواستهٔ آنها سازگار نبود، برای داوری به همین منابع استناد کردند و این چیزی است که ما در استدلالی که دکتر ومیض جمال عمر نظمی برای دکتر عبدالله فهد نفیسی آورده، ملاحظه می‌کنیم. دکتر نظمی می‌گوید:

ادعای عبدالله نفیسی مبنی بر اینکه «یزدی تلاشهای محرمانهٔ زیادی برای از میان برداشتن قدرت انگلیس به کار بست»، نادرست است و در این باره کافی است سخنان گرتروود بیل را به خاطر بیاوریم که گفت: «هیچ یک از ما - کسانی که در نمایش "همه‌پرسی" نقش داشتیم - فراموش نخواهیم کرد که از سوی سید محمدکاظم یزدی و ... مورد حمایت قرار گرفتیم.»

در ماه مه ۱۹۱۸ م در یکی از گزارشها آمده که فرماندار سیاسی به دیدار یزدی رفت و «در سومین دیدار (۲۸ آوریل ۱۹۱۸ م) یزدی از تلاشهای برخی علما برای تغییر موضع او و اتخاذ موضع مخالف انگلیس به شدت گله و شکایت می‌کند.» من در پایان این گزارش می‌گویم: نشان دادن میزان واقعی حمایت‌های بی‌وقفه

یزدی، برای ماکاری بس دشوار است.^۱

این استدلال بر پایه متن انگلیسی استوار است و این پدیده از ویژگیهای نوشته‌های جدیدی است که به سید محمدکاظم حمله کرده‌اند. یادآور می‌شود که دکتر نفیسی پس از دیدارهای مستقیمی که با شخصیت‌های آن دوره داشته، دیدگاه خود را در مورد تلاش‌های محرمانه یزدی برای تضعیف ارکان قدرت انگلیس بیان می‌کند. از مهمترین این شخصیت‌ها سید محسن حکیم، مرجع شیعیان به سال ۱۹۶۸ م می‌باشد و دکتر نفیسی پس از بحث و بررسی‌های لازم در خصوص حوادث حقیقی به چنین نتیجه‌ای رسیده است.

ما با نظر نفیسی در مورد این که یزدی به طور پنهانی به مبارزه با انگلیس می‌پرداخت، موافقیم. من به یک سند خطی مهم دست پیدا کردم که از رابطه سید محمدکاظم با جعفر ابوالثمن حکایت دارد و نشان می‌دهد که هماهنگی لازم میان آن دو برقرار بوده است. این سند در مجموعه اسناد خطی است که در اختیار سید عبدالعزیز طباطبایی می‌باشد و ما در فصل آینده، در بحث همه‌پرسی انگلیس در عراق، بدان خواهیم پرداخت.

۱. وميض. الجذور السياسية و الفكرية و الاجتماعية للحركة القومية العربية و الاستقلالية في العراق. ص ۳۵۰.

فصل پنجم

جنبش استقلال طلبانه شیعه

از صلح طلبی تا مبارزه جویی

۱۹۱۸ - ۱۹۲۰ م

نیروی شیعی معارض، بلندپایگان استعمار انگلیس را واداشت تا دربارهٔ ضرورت تصمیم‌گیری در خصوص آیندهٔ سیاسی عراق - بر اساس ساختاری نهایی که انگلیس بتواند نفوذ خود را بر این کشور ادامه دهد - بیندیشند.

قیام نجف نشان داد که شیعیان برای رویارویی گسترده و پی‌درپی برنامه‌ریزی می‌کنند و سخت‌گیری و فشاری که باعث شد مقامهای انگلیسی بتوانند انقلاب را پایان دهند، نتوانست طرح انقلابی‌ای را که شیعه آن را علیه استعمارگران پایه‌ریزی کرده، پایان دهد؛ طرحی که می‌کوشد تا عراق را به استقلال برساند و این شیوه، شیوهٔ تغییرناپذیر علمای شیعه در مخالفت با اشغال سرزمینهای مسلمانان از سوی اشغالگران بیگانه است.

دولت انگلیس که به این نتیجه رسیده بود که باید هرچه زودتر فکری برای مسئلهٔ آیندهٔ عراق بکند، با اختلاف نظر شدیدی میان مکتب هند و قاهره روبرو شد.

نخستین دیدگاه خواهان آن بود که عراق به طور مستقیم زیر نفوذ انگلیس باشد و دیدگاه دوم تمام تلاش خود را به کار می‌بست تا به عراق یک استقلال ظاهری داده شود.

ارتباط و بحث و تبادل نظرهای زیادی میان سیاستمداران انگلیس

برقرار شد. و در نهایت پیشنهاد ویلسن، فرماندار انگلیسی عراق، مورد قبول واقع شد. این پیشنهاد برگزاری همه‌پرسی برای آگاهی از نظر ملت عراق در مورد ساختار حکومت آینده بود.

دولت انگلیس تصمیم گرفت این حق را به ویلسن بدهد که سه سؤال برای ملت عراق مطرح کند و پاسخ آنها را دریافت دارد. این سه سؤال عبارت بودند از:

۱. آیا با تشکیل یک دولت عربی یکپارچه زیر نظر بریتانیا که از مرزهای شمالی ایالت موصل تا خلیج فارس امتداد داشته باشد، موافقید؟
۲. در صورت موافقت، آیا به نظر شما باید برای این دولت جدید یک رئیس افتخاری از میان عربها تعیین کرد؟
۳. اگر چنین است، چه کسی را به عنوان رئیس برمی‌گزینید؟^۱

هدف از طرح این سؤالا، آنهم به این صورت، دستیابی به آرای بود که حکومت بریتانیا را تأیید کند. ویلسن به فرمانداران مناطق دستور داد تا از گرفتن آرای که با ادامه سلطه بریتانیا بر عراق موافق نیستند، خودداری ورزد. به عنوان مثال در شهر حله تنها هفت نفر در همه‌پرسی شرکت کردند و از سایر مردم، با وجودی که می‌خواستند در آن شرکت کنند، رأی‌گیری به عمل نیامد.^۲ همچنین در شهر بصره تنها از هفده نفر رأی‌گیری شد و آرای آنان به عنوان آرای تمام مردم شهر به حساب آمد.^۳ در دیوانه نیز فرماندار سیاسی مهر رؤسای قبایل را گرفت و برگه‌هایی را

۱. غسان العطیه. العراق ... نشأة الدولة. ص ۲۳۵.

۲. محمد مهدی البصیر. تاریخ القضية العراقية. ج ۱، ص ۷۰.

۳. میض جمال عمر نظمی. الجذور السياسية والفكرية والأجتماعية للحركة القومية العربية الاستقلالية في العراق. ص ۳۰۱.

که آنها نمی دانستند چه چیزی در آن نوشته شده، مَهر کرد.^۱ از این قبیل کارها که در سایر شهرها نیز صورت پذیرفت، آشکار می گردد که این همه پرسى جنبه ظاهرى و تشریفاتی داشته و بیانگر آرای واقعى مردم عراق نمى باشد. ما به زودى درباره چگونگى همه پرسى در برخى از شهرهاىی که شیعیان با سلطه استعمارگران انگلیس بر عراق، مخالفت کردند، به بحث خواهیم پرداخت.

همه پرسى در نجف اشرف

ویلسن تصمیم گرفت به خاطر اهمیت شهر نجف اشرف در صحنه سیاسى عراق، ابتدا همه پرسى را در این شهر به اجرا درآورد. از این رودر دسامبر ۱۹۱۸ م به این شهر سفر کرد و یک روز بعد به دیدار سید محمدکاظم یزدى رفت، اما به طور صریح و آشکار چیزی درباره طرح همه پرسى نگفت؛ زیرا شاید از واکنش سید مى ترسید و یا آن که مى خواست پیش از موضع گیری مخالف علما و شخصیتهاى شیعه، مردم شهر را به یکباره از این طرح آگاه کند.

گفتنى است که علمای نجف و بزرگان قبایل فرات میانه از این طرح انگلیسى آگاهی داشتند. زیرا یکی از کارمندان عرب در اداره فرماندارى سیاسى نجف و شامیه، از موضوع همه پرسى و آمدن ویلسن به نجف مطلع شد و این خبر به وسیله او در شهر درز پیدا کرد^۲ و بدین ترتیب علما و شخصیتهاى شیعه نجف و فرات میانه از نقشه مقامهاى انگلیس آگاه شدند.

روز ۱۳ دسامبر؛ یعنی روز برگزاری همه پرسى، ویلسن، فرماندار انگلیسى، نشستى را با حضور سرگرد نوربرى، فرماندار نجف، در حومه

۱. عبدالرزاق الدراجى. جعفر ابوالتمن و دوره فى الحركة الوطنية فى العراق. ص ۶۷.

۲. عبدالرزاق الحسنی. الثورة العراقية الكبرى. صص ۴۰ - ۴۱.

نجف، در دارالحکومه، ترتیب داد. برای حضور در این نشست از شیخ عبدالکریم حائری، شیخ جواد جواهری، شیخ محمدرضا شیبی، شیخ محمداقرباشیبی و رهبران قبایل منطقه دعوت به عمل آمده بود. در اینجا خلاصه مهمترین گفت‌وگوهای این نشست و از جمله مطالبی که فریق المزهر آل فرعون - که در این نشست حضور داشت - را بیان می‌کنیم:

ابتدا ویلسن درباره عدالت دولت خود سخن گفت و پس از آن سه سؤال یادشده را مطرح کرد. هادی نقیب، که به همکاری با انگلیس معروف بود، در پاسخ به او گفت: «ما جز بریتانیا را نه می‌خواهیم و نه بدان راضی خواهیم شد. زیرا این کشور به عدالت و انصاف رفتار می‌کند و پولهای ما را زیادتر کرده است.»

سید علوان یاسری گفت: «سید هادی نظرش را گفت و از طرف شخص خود سخن راند. او نظر هیچ کس غیر از خود را، اعم از حاضران و غایبان، مطرح نکرده است.»

پس از آن، عبدالواحد حاج سکر اظهار داشت: «چنانچه بیانات جناب فرماندار کل صحیح باشد و دولت بریتانیا این اجازه را به ما داده باشد که حکومت خود را آن‌گونه که می‌خواهیم برگزینیم، پس اجازه می‌خواهیم به ما مهلت دهید تا با علمای خود مشورت کنیم و از دیدگاه آنان آگاهی یابیم و پس از آن نتیجه را اعلام نماییم.»

ویلسن خشمناک شد و از حاضران خواست نظر خودشان را در همین نشست اعلام کنند. اما حاضران اصرار داشتند که نظر علما را جویا شوند و از این رو ویلسن مجبور شد با خواسته آنان موافقت نماید.^۱ این که ویلسن اصرار داشت حاضران نظر خود را در همان نشست مطرح کنند و از پیشنهاد مشورت با علما خشمناک شد، آشکارا نشان

۱. فریق المزهر آل فرعون. الحقائق الناصعة فی الثورة العراقية. صص ۷۵ - ۷۶.

می‌دهد که وی از موضع مراجع شیعه و ارائه دیدگاهی در مخالفت با سیاست انگلیس، از سوی آنان، ترس و هراس داشته است. این ترس و هراس ویلسن، بی‌جهت نبود و دلایل خاص خود را داشت. زیرا شیخ عبدالکریم جزایری، شیخ محمدجواد جواهری، عبدالواحد حاج سکر و علوان یاسری نزد سید محمدکاظم یزدی می‌روند و چون او را از این جریان آگاه می‌کنند، می‌گویند:

عجیب است، ویلسن دیروز بعدازظهر پیش من بود، اما در این باره چیزی به من نگفت. به هر حال این مسئله مهمی است و تمام مردم عراق در آن حق دارند. پس باید نشستی را ترتیب دهید که تمام اقشار و طبقات در آن حضور یابند.^۱

سید به آنان یادآوری می‌کند که تک‌تک افراد، اعم از بازرگان، خواربارفروش، رئیس و باربر حق اظهار عقیده دارند.^۲

با توجه به رهنمودهای سید محمدکاظم یزدی چندین نشست در نجف اشرف ترتیب داده شد و در خصوص مسئله پاسخ به سؤالات همه‌پرسی انگلیس، بحث و تبادل نظر صورت گرفت.

چنین به نظر می‌رسد که سید محمدکاظم در همان وقت در خصوص همین موضوع با برخی از شخصیت‌های شیعه بغداد، دست به اقداماتی محرمانه می‌زند و عضو رابط میان او و شخصیت‌های یادشده، شیخ محمدحسین کاشف‌الغطاء بوده است. این ره‌یافتی است که از سندی که سید عبدالعزیز طباطبایی در اختیارم گذارده، آشکار می‌گردد. این سند، نامه‌ای است که آن را شیخ احمد کاشف‌الغطاء از کربلا برای سید محمدکاظم یزدی می‌نویسد و در آن به وی خبر می‌دهد که به همین

۱. همان، ص ۷۶.

۲. حسن شبر. تاریخ العراق السياسي المعاصر. ج ۲، ص ۱۸۱.

زودی شیخ محمدحسین کاشف‌الغطاء و جعفر ابوالتمن از بغداد به نجف می‌آیند. در بخشی از این نامه آمده است:

امشب تلگرافی برای برادرم، شیخ محمدحسین، و جعفر حاج داود در بغداد فرستادیم و به آن دو خبر دادیم که بیایند. آنها امشب یعنی شب جمعه با درشکه حرکت می‌کنند. منتظر آمدن شیخ محمدحسین باشید. وقتی او رسید ما هم به طرف شما حرکت می‌کنیم.

رسیدن حاج جعفر ابوالتمن به نجف، در دستیابی به نظر مورد توافق، در خصوص سؤالهای همه‌پرسی مؤثر واقع شد و پس از چند بار نشست، با راهنمایی سید محمدکاظم به این توافق رسیدند که حکومتی کاملاً مستقل به ریاست یک پادشاه عربی بخواهند که وی به قانون اساسی و مجلس منتخب قانونگذاری پای‌بند باشد.^۱ و همان‌گونه که گفتیم جعفر ابوالتمن در این میان نقش بسزایی داشت. به نوشته دکتر نفیسی:

پس از گفت‌وگوهایی که در تابستان سال ۱۹۶۸ م در نجف با مجتهد بزرگ، سید محسن حکیم، و برخی از بزرگان شهر ترتیب دادم آشکار گردید که در نشستی که در منزل شیخ جواهری برگزار شده، هیچ نتیجه‌مورد توافقی که به امضای همگان برسد به دست نیامده بود. اما دو روز بعد سید جعفر ابوالتمن از بغداد به نجف آمد. او نماینده شیعیان کاظمین بود و می‌کوشید تا میان شیعیان دو شهر نجف و کاظمین وساطت کند. او فعالیت‌های قابل توجهی را در بغداد و کاظمین آغاز کرده بود و سعی داشت دیدگاه‌های اهل سنت و شیعیان عراق را به هم نزدیک کند. افزون بر این نیز با هرکسی که فریب نفس خود را می‌خورد و از بریتانیا حمایت می‌کرد، رودرو می‌شد. پیش از این، افسر امور

۱. حسن الأسدی. ثورة النجف علی الأنکلیز. ص ۳۶۶.

ارتباطات سیاسی منطقه شامیه از فعالیتهای او آگاه می شود و دستور بازداشت وی را صادر می کند و پس از دستگیری به بغداد می فرستد و او در آنجا چند هفته ای را در زندان سپری می کند.^۱

مقامات انگلیس از پذیرش نظر علما و بزرگان عشایر خودداری کردند و رهبران شامیه و ابوصخیر را از نجف بیرون راندند. اما دو روز بعد آنان را فراخواندند؛ چه آن که فرماندار کوفه در صدد برآمده بود تا از آنان نظری را بگیرد که دولت انگلیس می خواست، ولی آنها همچنان موضع خود را حفظ کردند و این گونه اعلام نظر نمودند که ما خواهان عراقی هستیم که مرزهای آن از شمال موصل تا خلیج بصره امتداد داشته باشد و دارای حکومت عربی - اسلامی به ریاست یک پادشاه مسلمان عرب، از فرزندان ملک حسین، بر اساس پای بندی به مجلس قانونگذاری، باشد.^۲

تجربه همه پرسی در نجف اشرف، نخستین شکست عملی طرح انگلیس در خصوص ترسیم آینده سیاسی عراق، به شمار می رود. موضع نجف در برابر این طرح، باعث شد شهرهای دیگر عراق، به ویژه شهرهای شیعه نشین از دادن آراییی که مورد نظر مقامهای اشغالگر بود، خودداری کنند و بر حکومت مستقل پا فشارند.

همه پرسی در کربلا

موضع شهر مقدس کربلا ترجمان دیگری از وحدت موضع شیعی در مخالفت با سلطه استعمارگران، آن هم به هر شکل و ساختار سیاسی آن، بود؛ به گونه ای که جز استقلال حکومت در عراق، هیچ گزینه دیگری را نمی پذیرفت.

روز ۱۶ دسامبر ۱۹۱۸ م، سرگرد تیلر، فرماندار فرات میانه، نشستی را

۱. عبدالله النقیسی. دور الشیعة فی تطور العراق السیاسی الحدیث. صص ۱۲۰ - ۱۲۱.

۲. عبدالرزاق الحسنی. تاریخ العراق السیاسی الحدیث. ج ۱، ص ۱۳۴.

در دارالحکومه ترتیب داد و علما و بزرگان شهر را برای شرکت در این نشست فراخواند و برای آنان سؤالهای همه‌پرسی را مطرح کرد. سید عبدالوهاب وهاب به نمایندگی از سوی حاضران برخاست و برای بررسی این موضوع، سه روز مهلت خواست و سرگرد تیلر با این درخواست موافقت کرد.^۱

در پی برگزاری چند نشست، طومار زیر ارائه گردید. در این طومار مردم خواهان تأسیس حکومت عربی اسلامی به پادشاهی یکی از فرزندان شریف حسین بر اساس قانون اساسی، شدند. این مسئله در تاریخ ۱۵ ربیع‌الأول ۱۳۳۷ هـ / ۱۹ دسامبر ۱۹۱۸ م مطرح گردید:

آن‌گونه که فرماندار حله دربارهٔ دولت فخیمهٔ بریتانیا گفته، این دولت لطف کرده و از مردم عراق خواسته تا هر امیری را که خود می‌خواهند انتخاب کنند. ما، همگان را به نشستی فراخواندیم و دربارهٔ این موضوع به بحث و تبادل نظر پرداختیم تا پس از آن نتیجه را به فرماندار کربلا اعلام نماییم و بدین ترتیب دستورات او را با کمال میل انجام دادیم. ناگفته نماند که پیش از این دولت فخیمهٔ بریتانیا به اتفاق دولت فرانسه این چنین وعده کرده بودند: هدف دو دولت از جنگ در شرق، آزادسازی کامل و نهایی ملت‌ها و ایجاد دولت‌ها و اداره‌های ملی در سوریه و عراق است، به گونه‌ای که خود ملت با کمال میل به برپایی آن اقدام کند. این مطلب چیزی است که در روزنامهٔ العرب، شمارهٔ ۱۴۰، به تاریخ ۱۵ نوامبر ۱۹۱۷ م، به چاپ رسیده است.

ما اهالی کربلا به دستور شما گردهم جمع شدیم و پس از بحث و تبادل نظر و در نظر گرفتن اصول اسلامی به این نتیجه رسیدیم که خواهان زندگی در زیر پرچم یک کشور عربی اسلامی شویم. از این رو یکی از فرزندان سرورمان شریف را به

۱. علی الوردی. لمحات اجتماعیه من تاریخ العراق الحدیث. ج ۵، بخش ۱، ص ۷۵.

عنوان پادشاه خود برگزیدیم تا او با پای بندی به مجلس منتخب مردم عراق، اصول و قواعدی را پایه ریزی کند که با روحیات این امت و مقتضیات آن سازگار باشد.^۱

انگلیس به بهانه تأخیر در ارائه پاسخ و اعلام نظر، از قبول این نوشته خودداری کرد و در صدد برآمد تا بر موضع شخصیت‌های شهر که با سلطه اشغالگران مخالف بودند، تأثیر گذارد.

شایعات در شهر اندک اندک منتشر شد و این مسئله موجب گردید که شیعیان معارض، از میرزا محمدتقی شیرازی برای روشن شدن موضوع، استفتا کنند. متن استفتا چنین است:

استاد و پناه ما، حضرت حجت الاسلام والمسلمین، آیت خدا در دو جهان، شیخ میرزا محمدتقی حائری شیرازی، که خداوند مسلمانان را با طول عمر او بهره مند سازد.

درباره تکلیف ما مسلمانان پس از آن که دولت فخمه بریتانیا به ما اجازه انتخاب امیری را داده که زیر سایه او بیاساییم و زیر پرچم او زندگی کنیم، چه می فرماید؟ آیا ما می توانیم برای سلطنت و حکومت، غیر مسلمان را برگزینیم، یا اینکه باید حتماً مسلمان را برای این کار برگزید؟ این سؤال را پاسخ گوئید تا از خداوند پاداش آن را بگیری.

میرزای شیرازی به این استفتا چنین پاسخ داد:

بر هیچ یک از مسلمانان جایز نیست برای سلطنت و حکومت بر مسلمانان، غیر مسلمانی را برگزینند و انتخاب کنند.

۲۰ ربیع الثانی سال ۱۳۳۷ هـ^۲

۱. عبدالرزاق آل وهاب. کربلاء فی التاریخ. ج ۳، صص ۴۸ - ۴۹.

۲. همان، ج ۳، ص ۴۴.

فتوای میرزای شیرازی رویکرد کلی را برای تحرک اسلامی علیه حضور استعمارگران مشخص کرد. این فتوا به منزله شیوه‌ای ثابت بود که می‌بایست امت در فعالیتهای سیاسی خود، بر اساس آن عمل کند. فتوای میرزا در محافل عمومی تأثیر بسزایی داشت؛ زیرا در سطح وسیعی منتشر شده بود و موضع میرزای شیرازی را در جایگاه رهبری جنبش سیاسی اسلامی، علیه انگلیس نشان می‌داد.

همه‌پرسی در کاظمین

روز ۸ ژانویه ۱۹۱۹ م / ۵ ربیع‌الأول ۱۳۳۷ هـ، سرهنگ بالفور با حضور علما و بزرگان کاظمین، نشستی را ترتیب داد. در این نشست، علما و بزرگان شهر با حکومت انگلیس مخالفت کردند و بر این موضع خود پافشاری نمودند. این مسئله باعث شد بالفور جلسه را ترک کند؛ زیرا در حاضران هیچ‌گونه آمادگی پذیرش دیدگاهها و سیاستهای انگلیس را ندید. پس از آن، حاضران طوماری نوشتند و به توافق رسیدند که خواهان تشکیل یک حکومت عربی- اسلامی شوند. شیخ مهدی خالصی، سید حسن صدر، سید محمد مهدی صدر، شیخ عبدالحسین آل یاسین، سید احمد حیدری و... از جمله کسانی بودند که این طومار را امضاء کردند.^۱ متن این طومار چنین است:

با توجه به آزادی‌ای که دولتهای بزرگ، و در پیشاپیش آنها دو دولت فخیمه انگلیس و فرانسه، به ما بخشیده‌اند، و با توجه به اینکه ما نماینده گروه بی‌شماری از امت عرب و مسلمان عراق می‌باشیم، خواهان آن هستیم که در جای‌جای عراق از مرزهای شمال موصل تا خلیج فارس، یک حکومت عربی اسلامی به ریاست یک پادشاه عرب و مسلمان از فرزندان حضرت

۱. حسن شبر، تاریخ العراق السياسي المعاصر، ج ۲، ص ۱۹۳.

ملک حسین، تشکیل گردد تا با پای بندی به مجلس قانونگذاری ملی حکومت نماید.

والله ولی التوفیق^۱

علمای کاظمین توانستند بر سمت دهی افکار عمومی مخالف انگلیس چیره گردند. آنها تهدید کردند هرکس به نفع اشغالگران انگلیسی رأی دهد، او را تحریم و از جامعه طرد می کنیم.^۲ مردم شهر نیز به رویکرد علمای خود پاسخ مثبت دادند و در این میان تنها شهردار و برخی از تهیدستان محله او که با مال آنان را فریفته بودند، از این اتفاق نظر استثنای می شدند.

همه پرسی در بغداد

همه پرسی در بغداد پس از سایر شهرها و مناطق عراق انجام شد. فرماندار سیاسی انگلیس از مردم خواسته بود، نمایندگان فرقه ها و ادیان را بدین صورت انتخاب نمایند: ۲۵ نفر از مسلمانان اهل سنت، ۲۵ نفر از مسلمانان شیعه مذهب، ۲۰ نفر یهودی و ۱۰ نفر مسیحی.

برای انتخاب نمایندگان، نشست هایی ترتیب داده شد. حاج جعفر ابوالتمن بیش از سایرین برای هماهنگی و یکپارچگی اهل سنت و شیعیان تلاش می کرد. پس از بحث و تبادل نظر برای ارائه پاسخ، به این نتیجه رسیدند که خواهان تشکیل یک دولت عربی به ریاست پادشاهی عرب و مسلمان، یعنی یکی از فرزندان شریف حسین، بشوند؛ به گونه ای که به مجلس قانونگذاری ملی در پایتخت عراق، پای بند باشد.

در گزارش دستگاه اطلاعاتی انگلیس، نقش جعفر ابوالتمن در همه پرسی، این گونه توصیف شده است:

۱. عبدالرزاق الحسینی. تاریخ العراق السياسي الحديث. ج ۱، ص ۱۲۹.

۲. حسن شیر، همان، ص ۱۹۴.

وی به یک گروه پیشرو در بغداد وابسته است. این گروه در تبلیغاتی که در تاریخ ۲۲ ژانویه ۱۹۱۹ م منجر به ارائه طومار در مورد تأسیس حکومت اسلامی شد، نقش داشت و خود او نیز طومار را امضا کرد.^۱

متن این طومار چنین است:

از آنجا که هدف دو دولت بریتانیای کبیر و فرانسه در شرق، آزادسازی ملتها و ایجاد دولتها و اداره‌های ملی در سوریه و عراق به طور واقعی و بر اساس انتخاب مردم است، ما نمایندگان اهل سنت و شیعه بغداد و حومه، با توجه به این که امتی عرب و مسلمان هستیم، برای سرزمین عراق از شمال موصل گرفته تا خلیج فارس، یک دولت عربی به ریاست پادشاهی عرب و مسلمان، از فرزندان سرورمان شریف حسین، با پای‌بندی به مجلس قانونگذاری - که مقرر آن در پایتخت عراق باشد - برمی‌گزینیم.^۲

دولت اشغالگر انگلیس به اهمیت موضع مخالف پی برد. زیرا به جز یهودیان و مسیحیان و شمار اندکی از هواداران انگلیس، هیچ کس خواهان تشکیل حکومت انگلیس نشد. از این رو در صدد برآمد به منظور جلوگیری از افزایش فعالیت‌های ضد طرح‌های انگلیسی که برای عراق پی‌ریزی شده بود، علیه مخالفان به ایجاد رعب و وحشت اقدام کند.

نتایج همه‌پرسی، چهره آشکاری از وحدت موضع شیعیان در مورد آینده عراق، به نمایش گذاشت. بر اساس این موضع هرگونه ساختاری که با استقلال تعارض داشت، مردود شناخته می‌شد. این موضع، خط مشی

۱. عبدالرزاق الدراجی. جعفر ابوالتمن و دوره فی الحركة الوطنية فی العراق. صص

۷۲-۷۳.

۲. محمد مهدی البصیر. تاریخ القضية العراقية. ج ۱، ص ۷۶.

ثابتی بود که جنبش سیاسی - شیعی را در رویارویی با استعمار انگلیس، ممتاز می ساخت.

فعالیت شیعیان به منظور انقلاب

به طور کلی پس از خاتمه قیام نجف، فعالیتهای شیعی، مواضع عمومی در عراق را به سوی انقلاب مسلحانه علیه استعمارگران انگلیس هدایت کرد. علمای شیعه مطمئن شدند که انگلیس جز تحمیل سلطه استعماری خود بر کشور، هیچ جایگزین دیگری را نمی خواهد. از این رو در صدد برآمدند تا فعالیتهای سیاسی خود را به منظور طرح سیاسی کارآیی که با تحرکات سیاسی آغاز می شود و با قیام مسلحانه به پایان می رسد، افزایش دهند.

علمای شیعه اندکی پس از پایان قیام نجف، حزب مخفی به نام حزب نجفی تأسیس کردند. این رویداد در ژوئیه سال ۱۹۱۸ م به وقوع پیوست. شمار زیادی از علما و بزرگان قبایل فرات میانه به این حزب پیوستند. از جمله این افراد شیخ عبدالکریم جزایری، شیخ محمدجواد جزایری، شیخ محمدباقر شیبی، شیخ محمدرضا شیبی، سید محمدسعید کمال الدین، شیخ حسین حلی، سید احمد صافی، شیخ محمدعلی قسام، سید هادی زوین، سید علوان خرسان، محمد ابوشعب، علوان یاسری، کاطع عوادی، عبدالواحد سکر، غیث حرجان و شعلان ابوجون می باشند.^۱

این حزب بر پایه اصول دقیق تشکیلاتی به معنای حزبی آن، پایه گذاری نشده بود و تنها بر اساس هماهنگی میان علما و رؤسای قبایل، به خاطر بسیج آنان و آمادگی برای دوران انقلاب - در صورتی که زمان اعلام آن فرارسد و شرایط و اوضاع اقتضا کند - عمل می کرد. شاخه های این حزب در کربلا، حله، کوفه، رمیثه، غراف، عفک، دغاره، ناصریه، سوق الشیوخ،

۱. الجهاد للبحوث و الدراسات (مجله). شماره ۲۱.

بصره و... پخش شده بود.^۱

افزون بر حزب نجفی، شیخ محمدرضا، فرزند میرزا محمدتقی شیرازی، جمعیت اسلامی در کربلا را در اواخر سال ۱۹۱۸ م پایه‌ریزی کرد و سید محمدعلی هبه‌الدین شهرستانی، سید حسین قزوینی، سید عبدالوهاب وهاب، شیخ ابوالمحاسن، عبدالکریم عواد، عمر حاج علوان، عبدالمهدی قنبر و... به عضویت این جمعیت درآمدند.^۲

فعالیت جمعیت از قدرت و کارآیی خوبی برخوردار بود، به گونه‌ای که توانست سطح مخالفت با استعمارگران انگلیس را گسترده‌تر کند و موجب ترس و هراس مقامهای انگلیسی گردد. از این رو این مقامات تصمیم گرفتند در ۲ اوت ۱۹۱۹ م چند تن از اعضای جمعیت را بازداشت کنند، اما میرزای شیرازی، که پس از وفات سید محمدکاظم یزدی، مرجع بزرگ شیعیان شده بود، با تمام توان در برابر این اقدام انگلیسها ایستاد و آنان را تهدید کرد که به ایران می‌رود و اعلام جهاد می‌کند. این مسئله مقامات انگلیسی را مجبور کرد که بازداشت‌شدگان را آزاد نمایند.^۳

جمعیت، به همین شیوه، فعالانه به مبارزه با انگلیسها ادامه داد تا این که انگلیس تصمیم گرفت شیخ محمدرضا شیرازی و برخی از رهبران آن را دستگیر و به خارج از عراق تبعید نماید.

فعالیت جمعیت به کربلا محدود نمی‌شد و مناطق فرات را هم دربر می‌گرفت و رؤسای قبایل توافقنامه هم‌پیمانی با جمعیت را امضا می‌کردند. در این توافقنامه به پای‌بندی آنان به مقررات و پیروی از دستورات میرزای شیرازی تأکید شده بود. در سندی که رؤسای سوق‌الشیوخ آن را امضا کرده‌اند، آمده است:

۱. محمدعلی کمال‌الدین. الثورة العراقية الكبرى. ص ۷۸.

۲. عبدالرزاق آل‌وهاب. کربلاء فی التاريخ. ج ۳، ص ۲۵.

۳. حسن شبر. تاریخ العراق السياسي المعاصر. ج ۱، ص ۷۶.

ما با حمد خدا و درود بر رسول و آل او این ورقه را امضا می‌کنیم و به نام خداوند بلندمرتبه و بزرگ پیمان می‌بندیم که در راه آزادسازی عراق و دستیابی به حکومت خودگردان، بر اساس دیدگاهها و دستورات جمعیت عربی عراقی و رهنمودهای حضرت حجت‌الاسلام والمسلمین، آیت‌الله العظمی میرزا محمد تقی شیرازی - که خداوند مسلمانان را با طول عمر او بهره‌مند گرداند - تلاش کنیم. ما با تمام رؤسا و بزرگان قبایل هم‌پیمان با این جمعیت، پیمان می‌بندیم که آنان را در همه کارها و تلاشهایشان یاری رسانیم و آنچه به سود آنان است، به سود ما و آنچه به زیانشان است، به زیان ما نیز باشد. ما با آنان در تمام سودها و زیانها شریکیم و پیمان خود را نمی‌شکنیم و خیانت نمی‌کنیم و در راه خدا و رضایت خدای کریم بدعهدی نخواهیم کرد. خداوند بر آنچه من می‌گویم آگاه است.^۱

سید ابوالقاسم کاشانی به دستور شیخ‌الشریعه اصفهانی، جمعیت اسلامی را در کاظمین بنیان نهاد. شیخ‌الشریعه از سید ابوالقاسم کاشانی خواست تا بدین منظور به کاظمین برود و نامه‌ی زیر را در اختیار او گذاشت:

پوشیده نیست که جناب عالم عامل فاضل کامل، سید محققان و تکیه‌گاه عالمان و مجتهدان، حاج میرزا ابوالقاسم کاشانی - دام علاه - از علمای روحانی است و می‌تواند حقوق مردم عراق را مطالبه نماید. او افزون بر این مورد اعتماد بزرگان، رؤسا و رهبران قبایل است و آنان برای دفاع و پشتیبانی از خود، به او تکیه می‌نمایند. او در آنچه که به اصلاح عراق منجر شود، مورد اعتماد و اطمینان من است و گفته‌ها و دیدگاههای وی مورد تأیید من می‌باشد. از این رو همگان باید مقام بلند و شخصیت والای او را بشناسند. از خداوند متعال توفیق او را در جلب خیر برای مردم عراق خواهانم. ان‌شاءالله.

۱. عبدالرزاق آل‌وهاب. کربلاء فی التاریخ. ج ۳، ص ۳۶.

افزون بر این، نامه دیگری به امضای ۱۵ نفر از رؤسای قبایل فرات میانه، تهیه شد که در آن امضاکنندگان تأکید کرده‌اند سید ابوالقاسم کاشانی سخنگوی آنان است و وی نماینده تام‌الاختیار آنان در تمام زمینه‌ها می‌باشد.^۱

در پایان فوریه سال ۱۹۱۹ م یک حزب مخفی به نام «حرس الاستقلال» (پاسداران استقلال) تأسیس شد و سید محمد صدر، شیخ یوسف سویدی، شیخ محمدباقر شبیبی، جعفر ابوالتمن، علی بازرگان و شماری دیگر از شخصیت‌های سنی و شیعی به عضویت آن درآمدند.

این حزب به یکپارچگی صفوف امت و هدایت آن به سوی هدف مشترک در دستیابی به استقلال عراق علاقه‌مند بود.

جمعیت‌های سیاسی با حمایت میرزا محمدتقی شیرازی فعالیت می‌کردند و افزون بر این به منظور همسویی فعالیت‌ها، هماهنگی‌های لازم میان آنان صورت می‌گرفت.

روز ۲۱ آوریل ۱۹۲۰ م / ۳ شعبان ۱۳۳۸ هـ در سالروز ولادت امام حسین (ع) نشست در بغداد با حضور رهبران جنبش این شهر، ترتیب داده شد و هیئتی از علمای فرات که نمایندگی آنان را حاج عبدالمحسن شلاش و سید هادی زوین به عهده داشتند، در این نشست حاضر شدند.

این نشست بسیار بااهمیت بود؛ زیرا چنین برنامه‌ریزی شده بود که در آن به دیدگاه‌ها و دستاوردهای مهمی دست یابند؛ به گونه‌ای که بتوانند میان بغداد و رهبران فرات میانه درباره موضوع کنونی و ترسیم ابعاد تحرکات جدید هماهنگی ایجاد نمایند.

در این نشست، سید هادی زوین، وضعیت فرات میانه را تشریح کرد و یادآوری نمود که علماء و رؤسای قبایل آمادگی آن را دارند که وارد عمل شوند. پس از آن، وی از حاضران خواست تا دیدگاه‌های خود را مطرح کنند.

۱. حسن شبر. تاریخ العراق السياسي المعاصر. ج ۱، ص ۷۷.

جعفر ابوالتمن در پاسخ گفت: رهبران بغداد با توجه به میزان اعلام همکاری از سوی علما و رؤسای قبایل، آمادگی آن را دارند که وارد عمل شوند.

سید هادی زوین به او گفت: مردم فرات و در پیشاپیش آنان علمای نجف و کربلا، برای فعالیت به طور جدی برنامه ریزی کرده اند.^۱ در این نشست تصمیم گرفته شد حاج جعفر ابوالتمن به کربلا برود و در نشستی با حضور میرزا محمد تقی شیرازی شرکت کند.

این نشست در روز ۲ ماه مه ۱۹۲۰ م / ۱۵ شعبان ۱۳۳۸ هـ در منزل میرزای شیرازی با حضور رهبران فرات میانه برگزار شد و همگی سوگند یاد کردند که بر اساس دستورهای میرزای شیرازی عمل کنند و به هیچ وجه از آن سرپیچی نکنند.

در این نشست تصمیم گرفته شد ابتدا به صورت مسالمت آمیز برای دستیابی به استقلال عراق تلاش شود و چنانچه نتیجه ای گرفته نشد، به صورت مسلحانه وارد عمل شوند. همچنین شیوه کار نیز مشخص گردید و قرار شد در هر شهری هیئت هایی تشکیل شود و در مساجد به برپایی مراسم و جشنهای اسلامی مبادرت ورزد و این کار از بغداد آغاز گردد.

کار در بغداد آغاز شد و حزب «پاسداران استقلال» اقدام به برگزاری مراسم دینی نمود. در این مراسم که گروه زیادی از مردم شرکت می کردند، ابتدا به مناسبت ولادت پیامبر مدیحه سرایی می شد و پس از آن مجلس سوگواری برای امام حسین (ع) منعقد می گردید. این مراسم در نوع خود کار تازه ای بود؛ زیرا در یک مراسم اسلامی، شعایر مذهبی اهل سنت و شیعه باهم برپا می شد.^۲

۱. همان، ج ۱، ص ۶۴.

۲. الجهاد للبحوث والدراسات (مجله). شماره ۲۱.

این نه‌الیه‌ها از حمایت‌های میرزای شیرازی برخوردار بود. زیرا وی به حزب پاسداران استقلال چنین پیامی داد:

حرکت اسلامی شما در بغداد دلهای ما را سرشار از شادی کرد... ما با شما همصدا می‌شویم و می‌گوییم: ما خواهان استقلال کامل و بدون دخالت بیگانه هستیم... شما باید حقوق مسیحیان، یهودیان و بیگانگان را نیز رعایت کنید تا این که این بهانه را به دست دشمن ندهید که بگویند شما با اقلیت‌ها بد رفتاری می‌کنید.^۱

در همان هنگام، میرزای شیرازی در ۹ یا ۱۰ رمضان ۱۳۳۸ هـ اعلامیه‌ای خطاب به ملت عراق منتشر کرد و در آن همگان را به شرکت در تظاهرات آرام، به منظور درخواست استقلال و برپایی حکومت اسلامی فراخواند. متن این اعلامیه چنین است:

برادران عراقی!

سلام و رحمت و برکات خداوند بر شما باد. اما بعد، برادران شما در بغداد، کاظمین، نجف، کربلا و دیگر مناطق عراق باهم هم‌آوا شدند تا دست به یک گردهمایی و تظاهرات آرام بزنند. گروه بی‌شماری در این تظاهرات شرکت می‌کنند و با حفظ امنیت و آرامش، حقوق قانونی خود را - که با استقلال عراق در سایه یک حکومت اسلامی به دست می‌آید - خواستار می‌شوند، ان‌شاءالله. این تظاهرات بدین صورت خواهد بود که هر منطقه و ناحیه‌ای هیئتی به بغداد اعزام می‌کند تا به اتفاق کسانی که از سراسر عراق به همین زودی وارد بغداد می‌شوند، ندای حق خواهی سر داده شود. بر شما و بر تمام مسلمانان واجب است که با برادرانتان در

۱. وميض جمال عمر نظمی. الجذور السياسية والفكرية والاجتماعية للحركة القومية العربية الاستقلالية في العراق. ص ۳۵۳.

این کار بزرگ هم آوا شوید. بدانید که باید از برهم زدن امنیت و ایجاد اختلاف و درگیری با یکدیگر بپرهیزید. زیرا این مسئله به اهداف شما ضربه می‌زند و حقوق شما را - که هم‌اینک زمان دستیابی به آن فرارسیده - از میان می‌برد.

به شما سفارش می‌کنم که جان و مال و ناموس تمام ملتها و مذاهب را در کشور خود محترم شمارید و کاری کنید تا به هیچ روی از سوی شما با آنها بدرفتاری نشود.

خداوند شما را در جلب رضایتش موفق بدارد.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته^۱

پس از انتشار این اعلامیه، برخی از شهرهای عراق، هیئت‌هایی را تشکیل دادند و درخواستهای خود را در طوماری مکتوب کردند. تحرک گسترده در این زمینه، در بغداد، پایتخت عراق، صورت می‌گرفت و در این شهر فعالیتها بیشتر جنبه سیاسی داشت.

انتخاب هیئت نمایندگی بغداد در مراسم عمومی باشکوهی که در مسجد جامع حیدرخانه برپا شده بود، صورت گرفت. این هیئت از شخصیت‌های دینی و اجتماعی کاظمین و بغداد، همچون سید ابوالقاسم کاشانی، سید محمد صدر، شیخ یوسف سویدی، شیخ سعید نقشبندی، جعفر ابوالتمن، رفعت جادرجی و... تشکیل شد. این هیئت درخواست گردهمایی با ویلسن، فرماندار انگلیسی، را مطرح کرد و برای این گردهمایی روز ۲ ژوئن ۱۹۲۰ م را تعیین کرد. اما ویلسن ۲۰ نفر از افرادی را که بیشتر آنها از هواداران انگلیس بودند، به این گردهمایی فراخواند.

در این گردهمایی، هیئت بغداد - کاظمین درخواستهای خود را به صورت زیر مطرح کرد:

۱. حسن شبر. تاریخ العراق السياسی المعاصر. ج ۱، صص ۶۹ - ۷۰.

۱. برپایی سریع اجلاسی که نمایندگان امت عراق در آن حضور داشته باشند و درباره سرنوشت این امت و نحوه اداره این کشور و نیز چگونگی روابط آن با خارج تصمیم‌گیری شود.
۲. دادن آزادی مطبوعات، تا ملت بتواند دیدگاهها و اندیشه‌های خود را آزادانه بیان کند.
۳. برداشتن موانعی که در درجه نخست بر سر راه پست و تلگراف در جای‌جای عراق وجود دارد و پس از آن برداشتن موانع میان عراق و سایر کشورهای همسایه و غیرهمسایه، تا بدین ترتیب مردم بتوانند از روند سیاست موجود در جهان آگاهی یابند و با یکدیگر ارتباط برقرار نمایند.^۱

مقامهای انگلیسی در صدد برآمدند تا به نحوی وقت‌کشی کنند و پاسخ رسمی به این درخواستها ندهند. در همان هنگام نیز فشارهای خود را بر رهبران مخالف آغاز و شخصیت‌های برجسته فعالیت‌های سیاسی را دستگیر کردند.

کاملاً آشکار بود که انگلیس نمی‌خواهد به خواسته‌های ملت عراق پاسخ گوید و می‌کوشد تا از طریق تحت‌الحمایگی، سلطه سیاسی و نظامی خود را بر این کشور تحمیل کند.

بی‌نتیجه بودن ابزارهای مسالمت‌آمیز بدان معنی بود که برای رهبران امت، گزینه انقلاب تنها چاره کار است. مرجعیت دینی که میرزای شیرازی آن را به عهده داشت، بر اساس واقعیتی که بر اوضاع عمومی و حیات سیاسی عراق سایه افکنده بود، تصمیم گرفت علیه سلطه استعمارگران انگلیسی اعلام انقلاب مسلحانه کند. از این رو فتوای تاریخی خود را که به منزله اعلام انقلاب بود صادر کرد. متن این فتوا چنین است:

۱. عبدالرزاق الحسنی. الثورة العراقية الكبرى. ص ۱۰۶.

احقاق حق برای تمام مردم عراق واجب است و این ملت باید در چارچوب درخواستهای خود، صلح و امنیت را مدنظر قرار دهد و در صورتی که انگلیس از قبول خواسته‌های این مردم خودداری ورزید، توسل به نیروی دفاعی جایز است.^۱

و این چنین انقلاب عراق در ۳۰ ژوئن ۱۹۲۰ م آغاز شد تا در آن طرح شیعه بتواند شیوه درازمدت خود را در فعالیتهای سیاسی علیه استعمار تکمیل نماید؛ طرحی که با فعالیت سیاسی آغاز شد و آنگاه که دیگر هیچ راهی جز انقلاب باقی نماند، به اقدام مسلحانه روی آورد.

اسناد و تصاویر —

السلام على كافة الطوائف في الشطره وفيما هو لها ورحمة الله وبركاته

فيه خفي عليكم اننا ابرقنا فيدمكم ولنغيركم وكنيتنا حتى كمال العلم وشا فيها حتى اضطرب اللسان حشا على الدفاع والزاماً
بمحافظة الشرف المباحم واتقوا الان هو اكله به ويجب عليكم الدفاع وحفظ بيضة الاسلام فيها في هذا اليوم فاعتدوا
واقتوا الله حتى تقتاتوا ولا تموتن الا وانتم مسلمون

نامه سيد كاظم يزدي خطاب به هشايير شطره

هو الهدى المتكاثرة والعقل الافراده نالوا من ضيوت ادم اشرفته واجزل توفيقه وكرامته
و بعد فقد بلمتكم كابلنتنا هجوم الكفار على بلاد المسلمين واحاطتهم بالصره يريدون ليطغوا نورانيته بافواههم
وبابن الله الذي انتم نورهم وحيث كان اذمر كذا لك فانه الزمك ولو جب عليك ان تتوجه انت مع جمع
المسلمين الذين هم طرح اريك الى البصر لسد نورها و دفع الكفره في فبينها فان ذلك واجب عليك من الله تعالى
وعلى كل من بلته كاذب من يتكلم من شدة الجهال الى البصر بماله ونفس وخيله وسلاحه ورجاله وليس مسلم
ممكن من ذلك هذا من الحكومه وسائر المسلمين في هذا اليوم سواء في وجوب الدفاع وحفظ بيضة الاسلام
و فقكم الله وسائر المسلمين لذلك وبلغ اجرهما هنالك والسلام عليكم ورحمة الله وبركاته

نامه سيد كاظم يزدي به شيخ خيون حبيد

جناب الاحقر حیون العبید۔ حرسہ اسہ تالی ۔
 بعد السلام علیک ورحمۃ اللہ وبرکاتہ یقیناً بلذات کما بلغنا ہجوم الکفار علی بلاد
 المسلمین واحاطتہم بالبصرۃ یریدون لیطفوا نور اللہ بافواہم ویا جی اللہ
 الا ان یتنورہ ولو کرہ المشرکون وحب ان الامر کذلک فلا یجوز لنا ان نشغل
 نفسک بغير مدافعة الکافرین فان الراجح علیک وعلی کل من بلغہ فتوانا
 علی انہ یکن من المسلمین عند ما جتمع کفار علی بلاد الاسلام ^{بشد}
 من وجوب الدفاع الکفار عنہم علی البلاد الاسلامیۃ للمتمکن ان
 رحلت الی خط ذلک الثغر ولا یسوغ الدفاع عن نصرۃ الاسلام والمسلمین

نامہ دوم سید کاظم یزدی بہ شیخ حیون عبید

ذو النبی الحج والجد الرابع والفضل الخ قاطع البطل ادم اشعرتہ واجزل توفیقہ وکرمتہ
 وبلدہ فقد بلغنا ان حیون غیر موافق للحکومہ والحکومہ فی هذا الیوم و سایر المسلمین سوآ فی وجوب دفاع الکفار لانه
 یجب علی کل مسلم حفظ بیضۃ الاسلام و دفاع الکفار الیہا جمیع علی المسلمین فاللذم علیک من قبلنا
 ان تمنعہ عن الفداء الحکومہ وتلزیمہ مع اصحابہ والجمہ الذی تحت یدہ ان یتجه الی البصرۃ لمحایبہ فترحمہ ورفق الکفر
 المہیط علیہا فانہ اوجب علیہم ذلک کما انہ اوجب علیک ان تتوجه مع جماعت واصحابک لا کبصرہم ولسنتہم
 ورمہ الکفرۃ عنہا فانکم بذلک الجرم الجزیل والذنب الجلیل مزانتہ العزیز الجلیل و لیس بکم ولا کلہم مسلم متکرر من ذلک
 عند رعنا نشہ فشا والہم علیکم وجہۃ اسد و بایع

عبد R نام الطالیح

نامہ سید کاظم یزدی بہ رئیس عشیرۃ زبرج

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فِي الشَّرْحِ وَالْمَنْعَةِ وَالْإِبْرَارِ وَالرَّفْعِ الرَّجْدِ الْوَكْرَمِ جُنَابِ الشَّيْخِ خَيْرِونَ الْكَلِيمِ
يَزِيدُ

لَا زِلَّ تَوَيْدًا مَنصُورٌ وَقَلْبُ الشَّرْحِ بِكَ فَوْحًا مَسْرُورٌ بِمَا أَنْتَ فِيهِ مِنْ حَيَاةِ الْأُسْمَاءِ
وَحَيَاةِ الْأَرْضِ الْمُسْلِمِينَ وَالْحَافِظَةِ عَلَى الْأَمَامِ وَحَايَةِ شَرِيفَةِ سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ تَعْلَى
السَّيْفِ حَقِّ جِهَادًا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بَأَدْلًا نَفْسَكَ طَلِبًا لِرِضَاهُ غَلْدًا لِكَ التَّذَرُّ
الْجَبِيلِ فِي كُلِّ جَبِيلٍ وَكُلِّ قَبِيلٍ أَمِينٍ بِمَجْدِهِ وَاللَّهُ الْغَايِبِينَ وَبَعْدَ تَعْدٍ بَلِغَةٍ عَلَيْكَ يَا هُوَ
الْمَحَاوِلِ قِيَامِهِ مِنَ الشَّيْخَةِ الْعَرَبِيَّةِ وَالنَّهْضَةِ الْأِسْلَامِيَّةِ شَكَوًا لَدَيْكَ مِنْهَا
وَشَدَّ وَصُولِكَ عَلَى الْكَافِرِينَ وَجَعَلَ مِنْ طَلَاغِيكَ الرَّعِيبِ وَالنَّصْرَةَ لَكَ تَزِينًا
تَعْلَمُ لِقَدِّ شَطْبَتِي عَلَى الْمَدَامِ لَدَيْكَ بِاللَّعْنَاتِ وَالْإِجْمَاعِ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى أَنْ يَرْهَنَ
بِسَيْفِكَ أَرْوَاحَ الْمُشْرِكِينَ وَيَطْفِرَ تِلْكَ الصَّفِيحَاتِ وَهَذَا أَنَا بِمَا أَعْدَيْتَهُ تَمَّ
لِنَجَاهِدِينَ مِنَ الْخَيْرِ أَهْلِكَ وَبِرِسْمِ الْمُعْزِيَةِ بِالْأَكْرَبِيِّ عَكْرًا وَمَقَرًا عَمْرِيًا لَكَ تِلْكَ
الْبِقَاءَ وَلِهَا الْبَشَرِيَّ بِالْمُسَاعَدَةِ الْوَبْدِيَّةِ وَالْحَيَاتِ الْمَدِينِيَّةِ وَالْوَمَلِ أَنْ تَكُونَ
الْمَبْلُغَ كَأَفْئَةِ الْعَاثِرِ الْمُشْرِكِينَ فِي نَهْدِ الْوَجْهِ لِنَسْنِ عَنِ الشُّكْرِ لِنَاكَ
الْمَسَاحِي الْمَشْكُورَةِ وَالْوَقِيَّاتِ الْمَأْتُورَةِ وَأَنْ تُصَحِّحَهُمْ وَنَفْسَكَ بِالْحَيْجَةِ وَالْمَسْأَلِ
بِحَمْدِ كَاسِمِ كَطِبَابًا جَدًّا

نَامَةُ سَيِّدِ كَاسِمِ يَزِيدِي بِهِ شَيْخِ خَيْرِونَ عَيْبِد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وسلام الله على نبيه وأهل بيته

الأخ الأفاضل الأجد نفع الإسلام سيدنا الإمام السيد محمود أطال الله عمره وشدا زره
بعزيتهم وانضى الشوق والغيمة والقسيم بندي لكم انه وصلناكم بكم موضع ^{السياسة} ، صفر وحرمان
على سلامتكم وسلامته آية الله ادام الله على الاسلام ظهر اما نحن وحضرة الولي السيد
ادام الله علاه وجميع متعلقته في خير مقامه واما بشارة الجيش الاسلامي نصره الله
فمن اول مس الا اليوم صباحاً ومساءً تزدنا البشارة بالتقدم والظفر وانوار الصدق
خذله الله اطا القوى والها كره والمدافع فهي ايضا كل يوم ترد منها كثره لا تعد وتجد
في المراكب الا الأوردي وادبائه الامور يحثون العهدة وخاصة الولي السيد محمد علي التو
لا ابران لانها في غاية الاعتش شي وربما يلزمهم ذلك ويتعين عليهم ولا مندوحة لهم عنه
ونسنته ان يقض لهم بما فيه الخير والصالح ان شاء الله

نقبل ابادي حضرتة الائمة الكبرى ادام الله ظله الظليل ونرجو صالح دعواته المباركة والسلام
الإخ الأجد السيد والسيد البشير والسيد اسمايل ومولانا الأقرم الحج وزنا محمد حفظ
ومن طرفه رزه لهدى لخير نيك وانقر السلام والنجوى والسلام عليكم ورحمة الله وبركاته

نامه شيخ محمد حسين كاشف الغطاء به سيد محمود يزدي

الحاج ابو محمد حضرت مولانا مفتي اعظم السراج الشريف السلاص صاحب تصفية البيكاتم ابراهيم يفرم وفتاوى
وهرس رحمه الله وبنو ابيد ومن باه

سيد محض واجباتنا الدعواتكم لدمنا بيم الشريف نالت ايد الكريم والسليم كنا بيم داسرنا خلف بيم والغباء مرنا
مؤمنين من عبادة الفاتحة ان اثاره عواطفنا والذاتنا قاطت هذه حقتكم سندهم فوجوهنا له عينا برف
سوقا تم ان كيدنا هفرا مانا نذكر وسلف دفا ترا ان وفتة هيللا اليد لبعورة نقا لينا لبريه فامرتم مطاوع والفاذه
من الواجبات التذارة ذفا ترا المذكوره بزمانه اسوقا وبيد ايد نزهة من تصحيح الحاشية ومع ما في رسمه عدم
اخذها وانما سلف سلفا ليد فاهم ليد فبكم يوم قولكم مقارة سمعة اذف سما كد من مركز الازار والصفاء على
الاسواق لبريه والفتاوى كبرية الشوق والرود لدا الوترار ووعينا من كد في عيق وتصحيح الاموال والارزاق
وذلك من قره انفا سم المطاوعه من تاثيرات فنا بيم الشريف ان الترتيب وشفقة لعل الاموال والارزاق
من ابناء البرية الوارده ان فقار الفقرة سيزد من قبل ما كونا المقطوعه والي كدس فزجود وام دعنا كيم
المستبين ونسند عروجه ان بركاتكم وبلونكم وجميعكم حجة لدا سلام ورحمة وبركة وبركم بالاسيد وولاد

سفند لواله الطاهر



ابراهيم بن محمد ابراهيم

نامه فرمانده سپاه منتفك به سيد كاظم يزدي

سبب الشرح

بعد تقبلنا بأمر سبب و مؤثر بقرينة الله المتبحر دامت من

بمه لا نجفأ لم من قصور جناب مولانا جهة الأسلام سبب محمد بحال
 و هج من جذبه و هجته و هذه المدة عنو نجد من مع عساكرنا المنصوره
 مع الجاهدين نأ نزل من الجحيم ليقرب لنا عنوا ثلاث ساعات
 و عندنا من العزف فوق المطلوب و من طرف لنا قربة من هج
 و البنا و به كذا لك لنا و هم في غابة الشوق لهذا السبل و طرغ
 لأم حبه الأسلام و عهد و خذله الله على كآرون بالنا قربة و هذه
 المدة لم يقع عندنا حادث جديد غير المصادمة الأولى و عمدة
 هذا التفصيل و التوقف للعساكر و المجاهدين من الهجوم على العدو
 هو سنة احتياطاً حجة الأسلام و توفقه معها أمكن ان لا ينصد
 هناك مسم و المجاهدين و العساكر كل طوح امره لويخالفوه
 و هو في غابة من التامل و الاحتياط و عن قربة انشائه بيشركم
 بالفتح كنام و يكون الفع من جهتنا انشائه و ذلك بيه و غاربه
 الله دام ظلم و لو انك نوفي فلك من كل جهه و الذي لم يرم يوم بالهان
 من جهه حاجه عينا لنا و ان كان بوجود اية الله لم يكن عندنا

الى كافة اخواننا المؤمنين الموحدين ما اصاب عقلت
 لا يخفى عليكم تحقق هجوم الكفر على نفوس المسلمين فانقرروا كما قال الله خفا فافا
 وثقأك ولا لفيتم كما يقول عزنا قائل اشداء على الكفار رحما بينكم فانهضوا
 بتوفيق الله الى جهاد عدوكم وعدو نبيكم واعدو الهم ما استطعتم من قوه فقد
 اعلنا بوجوب الدفاع عن حوزة المسلمين وبيضة الدين وقد فعل الله
 المجاهدين على القاعدتين اجرا عظيما والسلام عليكم ورحمة الله وبركاته سيد كاظم
 الطباطبائي

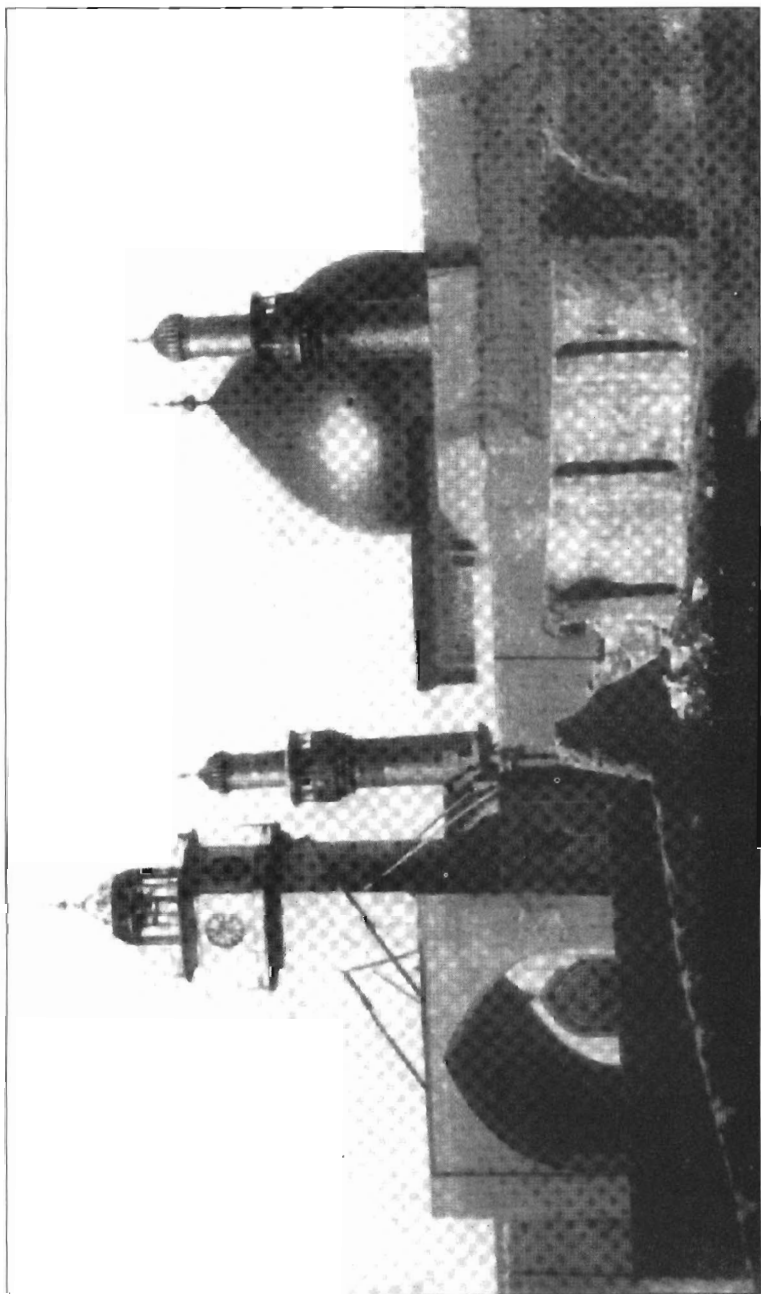
نامه سيد كاظم يزدي به شهرتدان عفتك



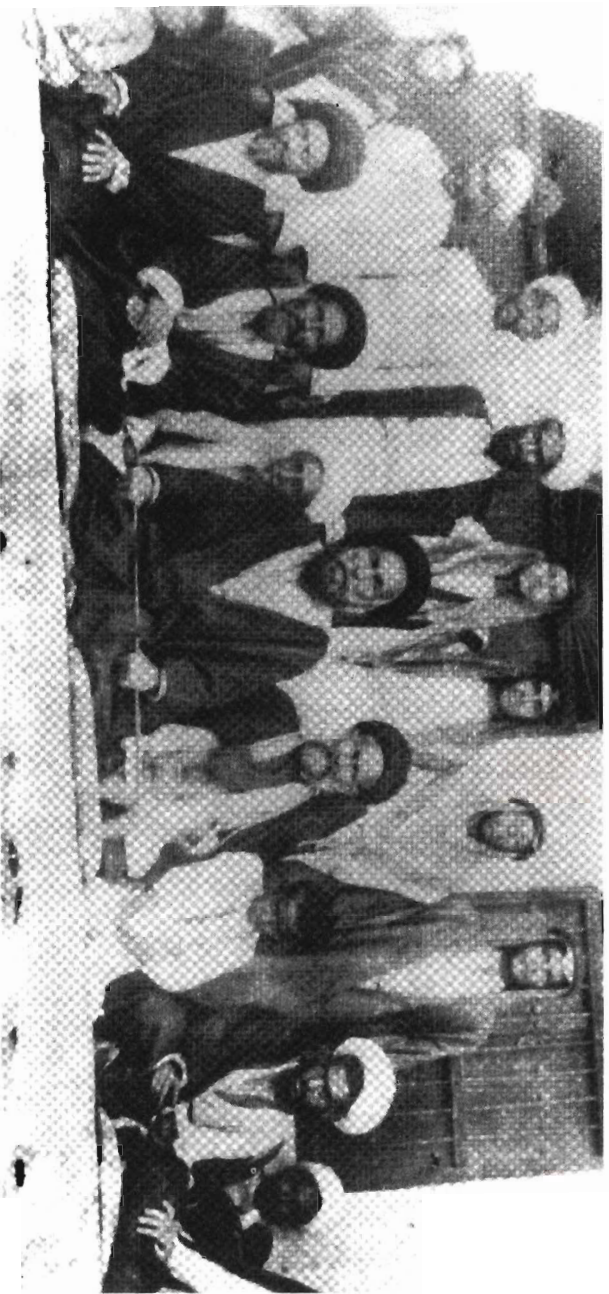
شیخ محمد کاظم خراسانی [۲-۷۷۷]



شیخ محمد حسین نائینی [۲-۸۰۰]



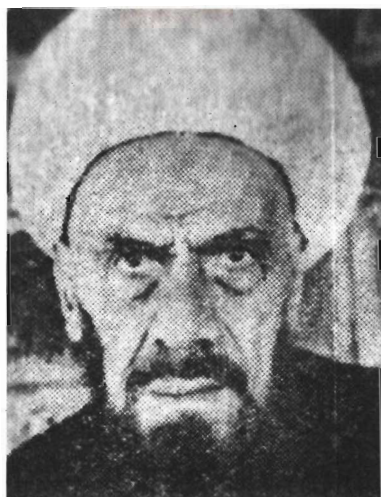
بارگاه امام علی بن ابی طالب (ع) در نجف اشرف به سال ۱۹۱۱



سید محمد سید حموی با جمعی از علما و مجاهدان شرکت کننده در نبرد شمشیر به سال ۱۹۲۰



سید محمد کاظم یزدی [۱۳۸۴-۳]



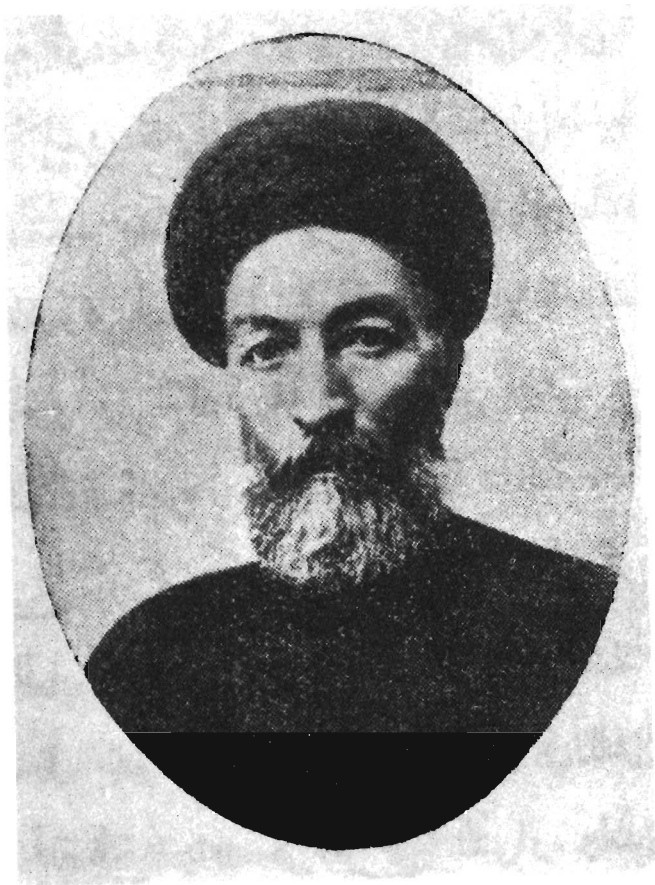
شیخ محمد حسین کاشف الفطاء [۷۸۶-۲]



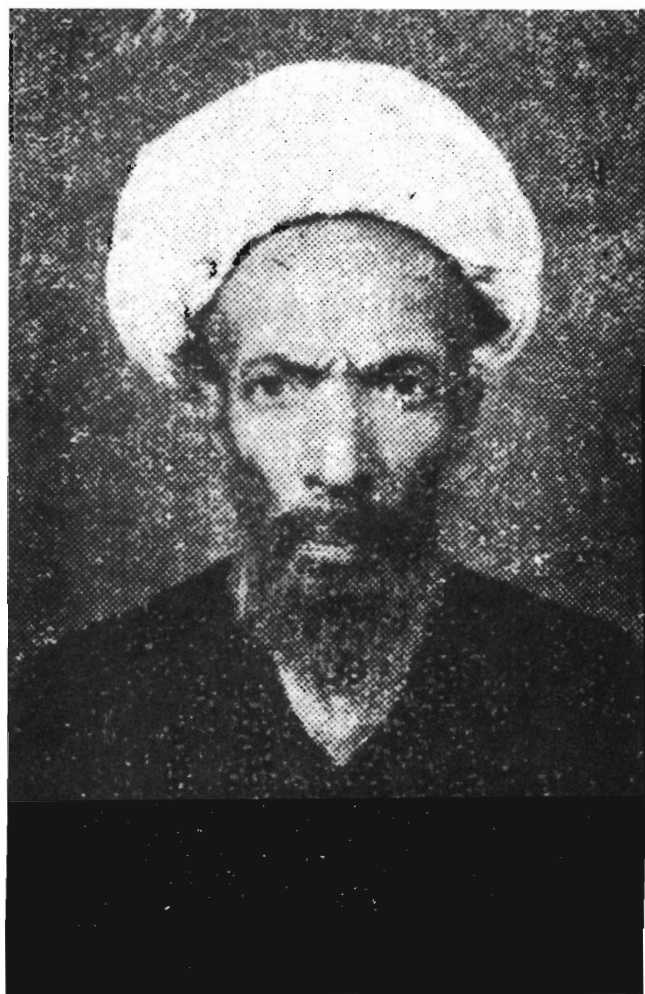
شیخ محمد مهدی خالصی ۱۲۷۲-۱۳۴۳ / ۱۸۶۲-۱۹۲۵ م؛
با سپاس از آقای شیخ هاشم دباغ که این تصویر را در اختیار مترجمان قرار داد



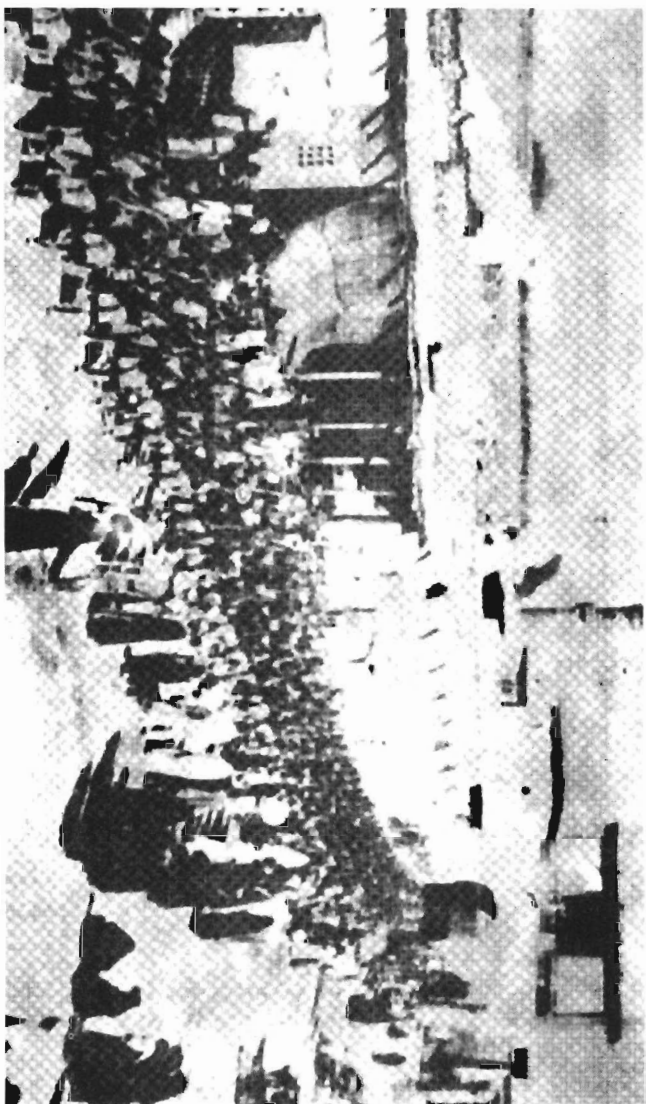
مراسم هزارداری در شهر کرمان به سال ۱۹۱۵



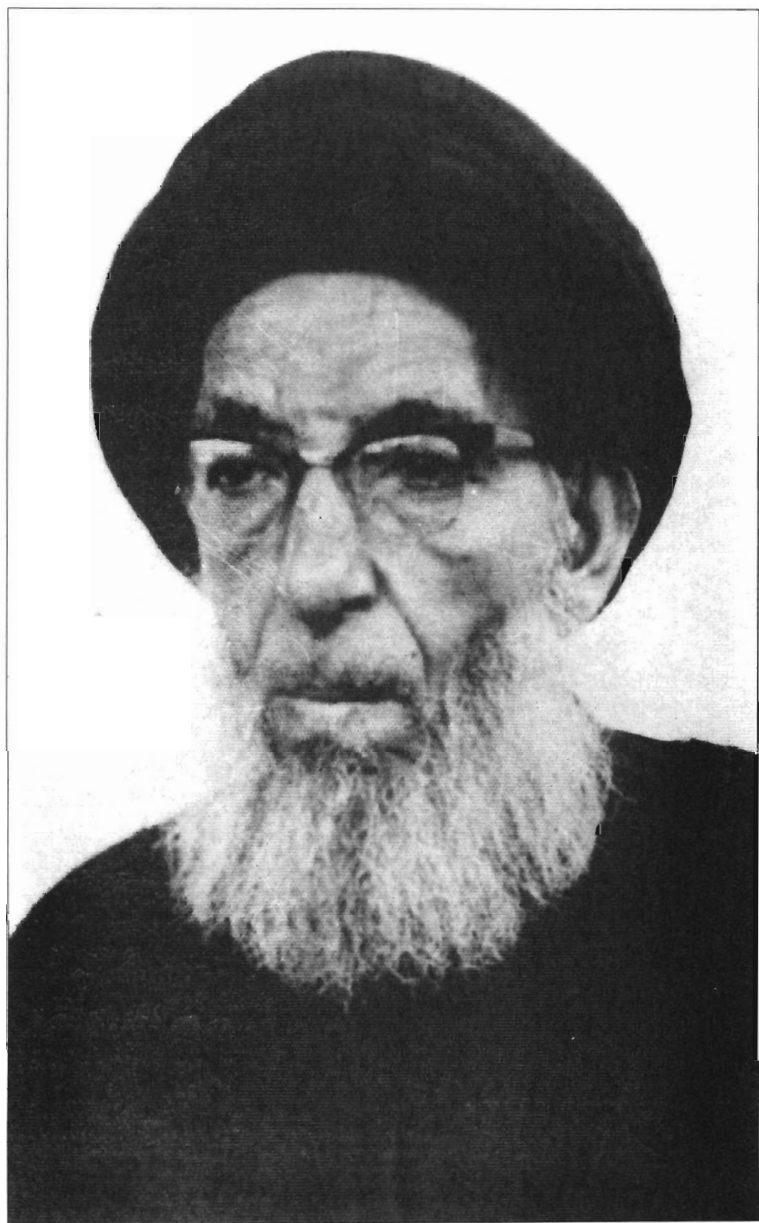
سید محمد علی بحر العلوم



شیخ محمدجواد جزایری



ورود نیروهای انگلیسی به بغداد به سال ۱۹۱۷

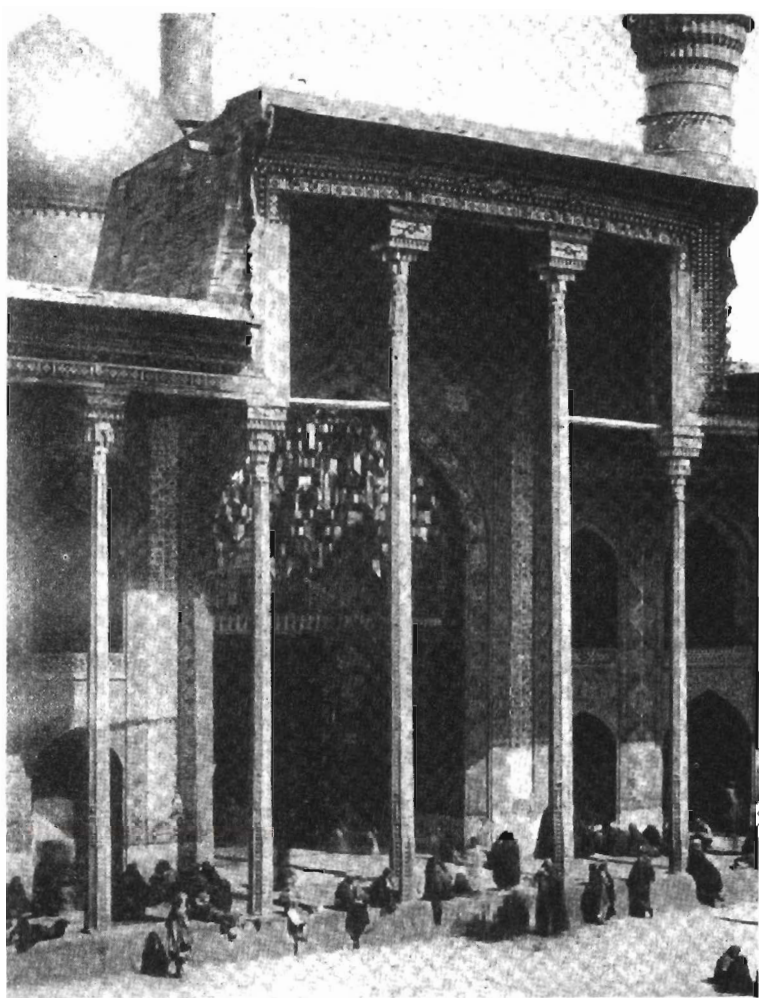


سید محسن حکیم [۲-۱۰۹۶]



عباس خلیلی، دبیر جمعیت نهضت اسلامی

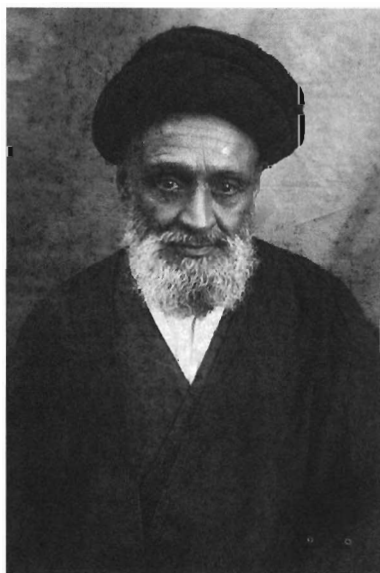
با سپاس از آقای دکتر مهیار خلیلی که این تصویر را در اختیار مترجمان قرار داد



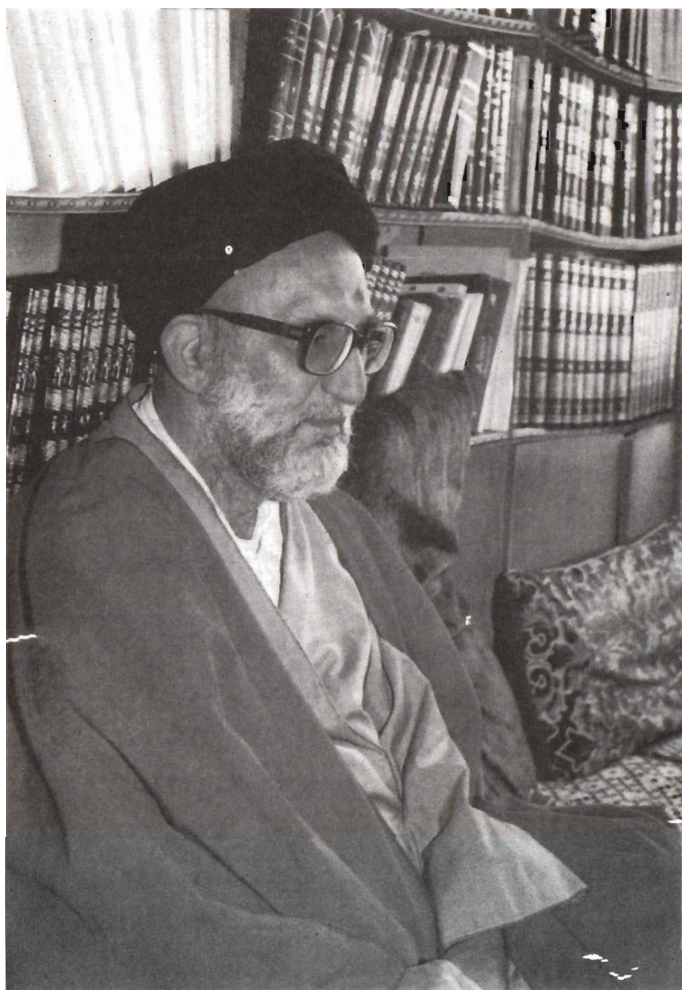
تصویر برگرفته از حرم امامان موسی کاظم و محمدجواد (علیهماالسلام)
در کاظمین به سال ۱۹۱۸



شیخ محمدتقی شیرازی [۲-۷۶۸]



سید ابوالقاسم کاشانی [۲-۷۷۱]



سید عبدالعزیز طباطبایی یزدی؛ با سپاس از آقای سیدعلی طباطبایی یزدی،
فرزند آن مرحوم که این تصویر را در اختیار مترجمان قرار داد

فهرست اعلام

- آپتون، جوزف. ام. ۶۹
 آخوندخراسانی ← خراسانی،
 محمدکاظم
 آخوندآملی ← آملی، محمد
 آذربایجان ۴۴
 آشتیانی‌زاده، محمدرضا ۵۰
 آغانجفی قـوچانی ←
 نجفی قوچانی، محمدحسن
 آفریقا ۵۷
 آل بدرقطیفی، حسین ۶۴
 آل سعود، عبدالعزیز ۸۷
 آل صباح، مبارک ۸۷
 آل علی [قبیله] ۱۴۶
 آل فتله [قبیله] ۵۹، ۱۳۲
 آل فرعون، فریق‌المزهر ۱۰۲، ۱۳۲،
 ۲۳۲
 آلمان ۸۵، ۸۶، ۱۰۱
 آلمانها ۱۱۶، ۱۴۷
 آل محبوبه، جعفر ۱۴۴، ۲۰۴
- آل وهاب، عبدالرزاق ۲۳۷، ۲۴۲،
 ۲۴۳
 آل یاسین، عبدالحسین ۲۳۸
 آملی، محمد ۳۶
 آناتولی ۵۶
 آیت‌الله‌زاده خراسانی ۷۴
 اعیان‌الشیعه، کتاب ۸۹
 ابوالتمن، جعفر ۲۳۴، ۲۳۹، ۲۴۴،
 ۲۴۵، ۲۴۷، ۲۶۶
 ابوالمحاسن ۲۴۲
 ابوجون، شعلان ۲۴۱
 ابوشبیب، محمد ۲۴۱
 ابوصخیر ۱۳۷، ۱۴۸، ۲۳۵
 ابوکلل، خاندان ۱۴۵
 ابوکلل، عطیه ۱۲۰، ۱۲۷-۱۲۹،
 ۱۳۶-۱۳۸، ۱۴۰، ۱۵۲، ۱۵۴
 ۱۵۷، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۱۹، ۲۲۲-
 ۲۲۴

- اتریش ۵۶
 آداب [چاپخانه] ۱۱۴
 آجپور، [عشیره] ۱۹۵
 الامین، محسن ۸۹
 اجلاس برلین ۵۵، ۵۶
 الاسدی، حسن ۴۳، ۶۸، ۹۰، ۱۴۶
 احمدشاه ۴۷، ۴۹
 ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۴، ۱۵۵
 اردوبادی، محمدعلی ۹
 ۱۵۷، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۶، ۱۷۷
 اروپا ۲۱، ۲۵، ۵۴، ۶۳
 ۱۸۰، ۱۸۱، ۲۳۴
 استانبول ۳۱، ۵۵، ۵۸، ۶۲، ۸۷
 ۱۲۲
 الامام الثائر السيد مهدي الحيدري
 استورز [ژنرال، مسئول ویژه امور
 [کتاب] ۱۰۳، ۱۰۰
 اطلاعاتی انگلستان در
 البلاد العربيه والدوله العثمانيه
 کشورهای عربی] ۲۱۵-۲۱۷،
 [کتاب] ۵۴، ۵۸، ۵۷، ۶۶
 الثقافه الجديده [مجله] ۱۸۹
 استوکس [سرهنک] ۲۰۲
 الشوره العراقيه الكبرى سنه ۱۹۲۰
 اسدآبادی، جمال الدين ← افغانی،
 [کتاب] ۶۲، ۷۰، ۲۴۲، ۲۴۸
 جمال الدين
 الجذور السياسيه و الفكرية و
 اسلام در اکثر صفحات
 الاجتماعيه للحركه القوميه
 اسلام، جهان ۵۶، ۶۹، ۷۱، ۷۳،
 العربيه الأستقلاليه [کتاب]
 ۸۱، ۸۶، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۱۶،
 ۲۰۲، ۲۰۹، ۲۱۲، ۲۲۶، ۲۳۰،
 ۱۶۶، ۱۴۳
 ۲۴۶
 اسلام، کيان ۷۶، ۹۱، ۹۴، ۹۵
 الجزائر ۵۴، ۵۸، ۸۶
 اصفهان ۴۸، ۲۱۶
 الجهاد للبحوث والدراسات [مجله]
 اصفهانی، فتح الله ۳۲، ۶۰، ۶۲، ۶۴،
 ۲۴۱، ۲۴۵
 الحسام البتار في جهاد الكفار [رساله]
 ۸۹
 الحقائق الناصعه في الثوره العراقيه
 سنه ۱۹۲۰ و نتائجها [کتاب]
 ۱۰۲، ۱۳۲، ۲۳۲
 اعراب ۱۰۶
 افغانی، جمال الدين ۲۲، ۱۱۲
 ۱۱۳

- الشعرالعراقی و حرب طرابلس
[کتاب] ۵۹
- الشیعه و الدوله القومیه فی العراق
[کتاب] ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۴، ۲۲۱
- العراق الحدیث من سنه ۱۹۰۰ الی
سنه ۱۹۵۰ [کتاب] ۸۷، ۱۸۶،
۲۰۵
- العراق فی الصور [کتاب] ۱۱
- العراق... نشأه الدوله [کتاب] ۸۷،
۱۱۸، ۱۲۷، ۲۳۰
- العرب [روزنامه] ۲۳۶
- العرب و التورک فی العهد
الدستوری العثماني [کتاب] ۵۸،
۶۸، ۸۶
- العلم [مجله] ۶۵، ۲۱۳
- الغدیر فی التراث الاسلامی [کتاب]
۱۰
- الفکر الجدید [مجله] ۱۱
- المستقبل العربی [مجله] ۵۹
- المصلح المجاهد الشیخ محمد کاظم
الخراسانی [کتاب] ۴۰، ۶۱، ۷۲
- النجف الأشرف [روزنامه] ۶۳، ۶۴
- امویان ۱۵
- امینی، عبدالحسین ۹
- انجمن اتحاد و ترقی ← عثمانی،
انجمن اتحاد و ترقی
اندلس ۶۴
- انطونیوس، جورج ۵۵
- انگلستان ۱۴، ۲۵، ۵۴، ۸۲، ۹۲
- ۱۰۲
- انگلیس در اکثر صفحات
- انگلیس، تأسیسات نفتی ۹۳
- انگلیس، جاسوسان ۲۰۰
- انگلیس، حکومت ۱۹۰، ۲۳۸،
۲۴۰
- انگلیس، دولت ۷۵، ۱۴۱، ۱۶۳،
۱۶۷، ۱۷۹، ۱۹۰، ۲۰۹، ۲۲۰،
۲۳۸، ۲۳۵، ۲۳۰، ۲۲۹
- انگلیس، سفارت، سفیر ۲۴، ۴۴،
۲۰۹
- انگلیس، مجلس ۳۷، ۳۸
- انگلیس، نیروها، سپاه، ارتش ۷۰،
۸۷، ۸۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۱۸،
۱۲۷، ۱۲۸، ۱۴۹، ۱۵۶، ۱۶۶،
۱۶۹، ۱۷۴، ۱۸۱، ۱۹۱، ۲۰۴،
۲۶۸، ۲۱۵
- انگلیس، وزارت امور خارجه ۱۹۰،
۲۱۰
- انگلیسیها در اکثر صفحات
- اوراق، احمدبیک [فرمانده عثمانی]
۱۰۲
- اهل سنت، سنی ۵۹، ۲۲۱، ۲۳۴،
۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۴، ۲۴۵
- اهواز ۹۳، ۱۰۶، ۱۹۱

- ایتالیا ۹، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۲، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۱۰۴، ۲۱۲، ۲۱۳
- ایتالیا، نظامیان ۷۰
- ایران در اکثر صفحات
- ایران، اشغال ۲۱۲
- ایران، حکومت ۶۹، ۷۲-۷۴
- ایران، دولت ۶۶، ۶۹، ۷۴، ۷۵، ۷۷، ۱۷۳
- ایران، مجلس شورای ملی ۳۷، ۷۱
- ایران، مشروطیت (جنبش، انقلاب)
- ۸، ۲۱، ۲۳، ۲۶، ۳۰، ۳۲، ۳۳، ۳۵، ۴۰، ۴۶، ۴۸-۵۰، ۷۰، ۷۳، ۱۲۰، ۱۲۱، ۲۰۲، ۲۰۸-۲۱۰
- ایران، ملت ۲۱، ۳۰، ۴۱، ۴۳، ۷۵، ۱۷۳، ۷۸، ۷۷
- ایران، وزارت امور خارجه ۷۸
- ایرانیان ۲۱، ۲۷، ۳۱، ۳۳، ۷۰
- بادکوبه‌ای، صدرا ۹
- بازرگان، علی ۲۴۴
- باکو ۴۴
- بالفور [سروان، فرماندار سیاسی شامیه و نجف] ۱۳۵-۱۳۷، ۱۴۱، ۱۵۲، ۱۵۴-۱۵۶، ۱۶۲-۱۶۴، ۱۶۷، ۱۷۱، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۸۱-۱۸۳، ۲۱۹، ۲۲۱، ۲۳۸
- بالکان ۵۸، ۶۷، ۶۸
- باویه ۱۰۶
- باهر، محمد ۱۲، ۱۴
- بحرالعلوم، محمدعلی [رئیس جمعیت نهضت اسلامی] ۱۴۳، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۶، ۲۶۵
- بحرین ۶۴، ۸۸
- بدرحسون، عامر ۱۱
- براق، محله ۱۲۰، ۲۰۰
- برو، توفیق ۵۸، ۶۸، ۸۶
- بریتانیا ۲۶، ۵۵-۵۸، ۶۷، ۶۹، ۷۳، ۸۶، ۸۷، ۸۹، ۱۱۵، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۷، ۱۷۳، ۱۸۷، ۲۱۰، ۲۳۰، ۲۳۲
- بریتانیا، حاکمیت، حکومت ۱۳۸، ۱۴۲، ۱۷۶، ۲۳۰
- بریتانیا، دولت ۱۶۹، ۲۱۸، ۲۳۲، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۴۰
- بریتانیا، فرماندار، فرمانده کل در عراق ۱۶۷، ۱۷۳، ۲۰۵
- بریتانیا، نیروها ۱۳۵
- بریتانیاییها ۱۷۳
- بصره ۸۸، ۹۱، ۹۴-۹۶، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۹۱، ۲۳۰، ۲۳۵، ۲۴۲
- بصیر، محمد مهدی ۲۳۰، ۲۴۰
- بغداد ۱۰، ۱۱، ۴۴، ۷۴، ۷۷، ۵۰، ۱۱۵، ۱۲۴، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۰

- ۱۸۷، ۱۹۱، ۱۹۷-۲۰۱، ۲۰۳،
 ۲۰۴، ۲۱۴، ۲۲۵
 بین‌النهرین ۸، ۹
 پاریس ۳۷
 پالی [سرگرد، فرماندار حله] ۱۳۷
 پوند ۲۱۶، ۲۱۸
 تاریخ استقرار مشروطیت در ایران
 [کتاب] ۱۱، ۴۱
 تاریخ الحركه الاسلاميه فى العراق
 [کتاب] ۲۱۲
 تاریخ الحله [کتاب] ۱۳۱
 تاریخ الشيعه [کتاب] ۸۴
 تاریخ العراق السياسى الحديث
 [کتاب] ۲۳۵، ۲۳۹
 تاریخ العراق السياسى المعاصر
 [کتاب] ۲۳-۲۵، ۳۲، ۴۱، ۴۲،
 ۴۴، ۴۷، ۵۹، ۶۰، ۸۹، ۹۱،
 ۱۴۵، ۲۳۳، ۲۳۸، ۲۴۲، ۲۴۴،
 ۲۴۷
 تاریخ العراق بين احتلالين [کتاب]
 ۵۶، ۸۶، ۱۳۵
 تاریخ القضيہ العراقیه [کتاب] ۲۳۰،
 ۲۴۰
 تاریخ الكويت السياسى [کتاب] ۸۷،
 ۹۲
 ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۵۶، ۱۶۶، ۱۶۹،
 ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۷، ۱۸۰، ۱۸۲،
 ۱۸۳، ۱۹۵، ۲۱۱، ۲۱۴، ۲۱۶،
 ۲۱۷، ۲۳۳-۲۳۵، ۲۳۹، ۲۴۰،
 ۲۴۴-۲۴۷، ۲۶۸
 بغداد، شيعه ۲۳۳، ۲۴۰
 بغداد، کنسولگری ایران ۷۴
 بغداد، کنسولگری روس ۷۱
 بقال، عباس [فرزند حاج نجم نجفی
 بقال] ۱۴۷، ۱۴۸
 بسقال، نجم ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۴۶،
 ۱۵۰-۱۵۲، ۱۵۸، ۱۸۴
 بلژیک ۲۵
 بلشویک ۲۰۸
 بلغارستان ۵۶، ۶۷
 بلغارها ۶۷
 بمبئی ۸۷
 بنغازی ۵۶-۵۸، ۶۷
 بنی حسن [قبيله] ۱۲۶
 بنی مالک [عشيره] ۱۰۲
 بوسنی و هرزگوین ۵۶
 بوشهر ۷۶
 بهبهانی، ابراهيم ۱۴۵
 بهبهانی، عبدالله ۲۲، ۴۱، ۵۰
 بهبهانی، محمد ۵۰
 بیروت ۱۰
 بیل، گرتروود ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۴۱،

- تاریخ انقلاب مشروطیت ایران
[کتاب] ۱۱، ۳۸، ۲۱۰
- تاریخ سیاسی معاصر ایران [کتاب]
۲۴، ۱۰
- تاریخ مشروطیت ایران [کتاب] ۱۰،
۲۶
- تاریخ معاصر ایران [کتاب] ۵۰
- تاریخ معاصر عراق ۱۱۱، ۱۱۶،
۱۲۶، ۲۱۵
- تاریخ مقدرات العراق السياسيه ۸۶،
۱۰۱
- تاوژند، چارلز [ژنرال] ۸۸
- تبرائیان، صفاءالدین ۱۲، ۱۴
- تبریز ۶۶، ۷۰، ۷۳
- تبریزی، علی ۹۱
- تراث کریلاء [کتاب] ۸۴
- ترکمان، محمد ۱۱، ۳۳، ۳۵، ۳۷،
۴۹
- ترکها ۸۴، ۹۶، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۷،
۱۱۶، ۱۲۱-۱۲۳، ۱۲۶، ۱۲۸
- ۱۳۱، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۴۱، ۱۴۲
- ۱۴۷، ۱۴۹-۱۵۱، ۱۵۶، ۱۸۱
- ۱۹۱، ۱۹۶-۲۰۲، ۲۱۷
- ترکیه ۵۵، ۶۲، ۸۵، ۸۶، ۱۲۸،
۱۳۰، ۱۴۷-۱۴۹، ۲۰۲، ۲۰۸
- ترکیه، ارتش ۹۲، ۹۸
- ترکیه، مشروطیت ۳۱
- تشیع و مشروطیت در ایران و نقش
ایرانیان مقیم عراق [کتاب] ۱۰،
۲۲، ۴۴، ۴۸، ۷۵
- تطور حکومت در ایران بعد از اسلام
[کتاب] ۸۳
- تنبيه الأمه و تنزیه المله [کتاب] ۴۹
- تنکابن ۴۸
- تنکابنی، محمدولی (سپهدار اعظم)
۴۸، ۴۹
- تونس ۵۶، ۵۸، ۶۴
- تهران ۱۱، ۲۲، ۲۳، ۴۱، ۴۸-۵۰،
۷۴، ۱۰۰، ۲۰۹، ۲۱۰
- تیلر [سرگرد، فرماندار فرات میانه]
۲۳۵، ۲۳۶
- ثوره العشرین فی ذکراها الخمسین
[کتاب] ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۶۵
- ثوره النجف [کتاب] ۱۴۶، ۱۴۷،
۱۵۲، ۱۵۳، ۱۶۲، ۱۷۰، ۱۷۱
- ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۳
- ثوره النجف علی الأنکلیز [کتاب]
۴۳، ۶۸، ۹۰، ۱۴۶، ۱۵۰
- ۱۵۴، ۱۵۷، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۶
- ۱۷۷، ۱۸۰، ۱۸۱، ۲۳۴
- جادرچی، رفعت ۲۴۷
- جزایری، عبدالکریم ۸۸، ۹۰، ۹۲

- حائری، عبدالکریم ۲۳۲
حائری، عبدالهادی ۱۰، ۲۲، ۴۴،
۷۵، ۴۸
حائری، محمدحسین ۷۶
حاج داود، جعفر ← ابوالتمن، جعفر
حاج راضی [خاندان] ۱۴۵، ۲۲۰
حاج راضی، سعد ۱۱۹، ۱۲۰،
۱۴۱، ۱۵۴-۱۵۸، ۱۸۴، ۲۰۰
حاج سعد، راضی ۱۵۴
حاج سعد، کریم ۱۴۱، ۱۴۶، ۱۵۴
حاج سعد، محسن ۱۵۵
حاج سکر، عبدالواحد ۲۳۲، ۲۳۳
حاج علوان، عمر ۲۴۲
حبیبی، محمدسعید ۶۰، ۸۸، ۹۰،
۹۶، ۱۰۱-۱۰۳، ۲۶۲
حجازی، مصطفی ۸۳
حرجان، غیث ۲۴۱
حرزالدین، محمد ۳۳
حرم امام حسین (ع) ۵۹
حرم امام علی (ع) ۸۸
حزب حرس الاستقلال [پاسداران
استقلال] ۲۴۴-۲۴۶
حزب کمونیست عراق ۱۸۹
حزب نجفی ۲۴۱، ۲۴۲
حسنی، سلیم ۱۱، ۱۴، ۱۸
حسنی، عبدالرزاق ۱۴۶، ۱۴۷،
۱۵۲، ۱۵۳، ۱۶۲، ۱۷۰، ۱۷۱
- ۹۳، ۱۳۵، ۱۴۵، ۲۳۳، ۲۴۱
جزایری، محمدجواد [نایب رئیس
جمعیت نهضت اسلامی] ۱۴۳،
۱۴۷، ۱۴۹، ۱۸۲، ۱۸۳، ۲۴۱،
۲۶۵
جزیره العرب ۸۲
جعفر ابوالتمن و دوره فی الحركه
الوطنیه فی العراق [کتاب] ۲۳۱،
۲۴۰
جعفرین شیخ عبدالحسین ۹۰
جعفریان، رسول ۱۲
جمعیت اسلامی (کاظمین) ۲۴۳
جمعیت اسلامی (کریلا) ۲۴۲
جمعیت نهضت اسلامی (نجف)
۱۱۸، ۱۱۹، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۶،
۱۵۰، ۱۵۸، ۱۶۵، ۱۶۸، ۱۷۴،
۱۸۴، ۲۷۰
جنگ جهانی اول ۸۱، ۸۲، ۸۵،
۱۰۷، ۱۱۶، ۱۲۱، ۱۹۰، ۱۹۷
جوایس العرب [کتاب] ۸۷
جواهری، محمدجواد ۸۸، ۱۳۵،
۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۷، ۱۷۷، ۲۳۲،
۲۳۳، ۲۳۴
جورج پنجم [پادشاه] ۲۰۵
چعب ۱۰۶

- خاقانی ۲۴، ۳۱، ۵۹، ۱۰۳
 خالدی، توفیق بک [فرمانده
 عثمانی] ۹۲
 خالصی، محمد [فرزند
 محمدمهدی خالصی] ۹۰، ۹۳
 خالصی، محمدمهدی ۸۹، ۹۰،
 ۹۳، ۱۴۸، ۱۶۰، ۲۱۲، ۲۳۸،
 ۲۶۴
 خاورمیانه ۸
 خرازی، صادق ۱۴
 خراسانی، احمد [فرزند محمداکرم]
 خراسانی] ۱۸۲، ۱۸۶
 خراسانی، محمداکرم ۲۵، ۲۶،
 ۲۹-۳۴، ۳۹، ۴۰، ۴۲-۴۴، ۴۷،
 ۵۰، ۶۰، ۶۲، ۶۳، ۷۰-۷۳، ۷۷،
 ۱۱۵، ۲۰۹، ۲۱۲، ۲۶۰
 خراسانی، مهدی [فرزند محمداکرم]
 خراسانی] ۹۱، ۱۳۵
 خراسان، علوان ۲۴۱
 خزاعل [خاندان] ۱۹۷، ۱۹۸
 خزعل بن جابر ۸۷، ۹۱، ۹۲، ۱۹۱
 خلیج فارس ۸۷، ۲۳۰، ۲۳۸، ۲۴۰
 خلیلی، جعفر ۱۲۲، ۱۳۶، ۱۳۹،
 ۱۴۸، ۱۸۱، ۲۰۴، ۲۱۸، ۲۲۴
 خلیلی، حسین ← طهرانی،
 میرزا حسین
 خلیلی، عباس [دبیر جمعیت
- ۱۷۸-۱۸۰، ۱۸۳، ۲۳۵، ۲۳۹،
 ۲۴۸
 حسین خلف‌الشیخ خزعل ۸۷، ۹۲
 حسینی، احمد ۱۰۰، ۱۰۳
 حسینی طهرانی، هاشم ۹
 حصری، ساطع ۵۴، ۵۷، ۶۶
 حکیم، محسن ۹۰، ۲۲۶، ۲۳۴،
 ۲۶۹
 حلوه، عبدالرزاق ۹۰
 حله ۸۴، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۷، ۲۳۰،
 ۲۳۶، ۲۴۱
 حلی، حسین ۹۰، ۲۴۱
 حلی، علی ۱۹۵
 حلی، کمال ۹۰
 حمزه، محمد [فرمانده سپاه
 منتفک] ۱۰۴
 حمیدات [قبیله] ۱۴۶
 حمیدخان ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۴۰، ۱۴۱،
 ۱۴۹، ۱۶۳
 حمیدی ۱۲۴
 حواتم [قبیله] ۱۴۶
 حویش [محلّه نجف] ۱۲۰، ۱۷۵،
 ۱۷۹، ۱۸۵، ۲۰۰
 حیدر، باقر ۹۰
 حیدری، احمد ۲۳۸
 حیدری، مهدی ۸۹-۱۰۰، ۱۰۳

- راضی، جعفر ۹۰، ۱۶۳
 رام شهر [اهواز] ۱۰۶
 رشاد، محمد [سلطان عثمانی] ۶۳
 رشت ۶۶
 رشتی، عبدالحسین ۹
 رفیش، علی ۶۰
 رماحی، عباس ۱۵۷
 رمیثه ۲۴۱
 رمیض، بدر [رئیس بنی مالک] ۱۰۲
 رویه ۱۴۱، ۱۶۴
 روس ۷۱، ۷۲، ۷۷، ۱۱۵، ۲۱۲،
 ۲۱۳
 روسها ۲۶، ۴۰، ۴۱، ۴۴، ۴۷، ۴۸،
 ۷۲، ۷۳
 روسیه ۲۶، ۳۹، ۴۳، ۴۵، ۴۶، ۴۸-
 ۵۰، ۵۴، ۵۶، ۵۸، ۶۰، ۶۲
 ۶۸-۷۳، ۷۵، ۷۷، ۷۸، ۸۵
 ۱۰۴، ۱۱۴، ۲۱۲، ۲۱۳
 روسیه، ارتش، نیروها ۹، ۴۱،
 ۴۴-۴۷، ۵۰، ۵۶، ۷۰، ۷۲، ۷۳،
 ۷۵، ۷۸
 روسیه، دولت ۲۶، ۴۴، ۴۵، ۷۱
 روطه ۹۹
 رهمی، عبدالحلیم ۲۱۲، ۲۱۳
 ری ۲۳، ۳۳
 زنجانی، ابراهیم ۴۹
- نهضت اسلامی [۱۴۶، ۱۴۹،
 ۲۷۰
 خلیلی، مهیار [فرزند عباس خلیلی]
 ۲۷۰
 خوئی، ابوالقاسم ۹
 خوزستان ۹۱
 خیاط، جعفر ۱۳۸، ۲۱۶، ۲۲۳،
 ۲۲۴
 دارالشورای کبرای اسلامی ←
 مجلس شورای ملی
 داماد، علی ۹۰
 داودپاشا ۸۴
 دباغ، هاشم ۲۶۴
 دجله [رود] ۱۰۲
 دراجی، عبدالرزاق ۲۳۱، ۲۴۰
 دریای مدیترانه ۵۷
 دغاره [عشیره] ۱۹۵، ۲۴۱
 دمشق ۱۱
 دمشقی، محمدعلی ۱۴۵
 دوانی، علی ۱۰، ۳۱، ۴۱، ۴۹
 دورالشیعیه فسی تطورالعراق
 السیاسی الحدیث [کتاب] ۱۳۷،
 ۱۳۸، ۱۵۰، ۱۸۲، ۲۳۵
 دوللو، لویس ۵۴، ۵۶
 دیوان عدالت اداری ۲۳
 دیوانیه ۱۹۵، ۲۳۰

- زوین، مسلم ۶۰
 زوین، هادی ۲۴۱، ۲۴۴، ۲۴۵
 زیرج [عشیره] ۹۵، ۲۵۴
- ژاپن ۲۷
 شام ۵۵، ۸۲، ۱۳۵
 شامیه ۱۷۱، ۱۸۰، ۲۱۸، ۲۳۱
 ۲۳۵
 شاه اسماعیل ۹۱
 شاه طهماسب ۹۱
 شبر، حسن ۲۳-۲۵، ۳۲، ۴۱، ۴۲
 ۴۴، ۴۷، ۵۹، ۶۰، ۸۹، ۹۱، ۱۴۵
 ۲۳۳، ۲۳۸، ۲۴۲، ۲۴۴، ۲۴۷
 شیخ [خاندان] ۱۴۵
 شبیبی، محمدباقر ۵۹، ۲۳۲، ۲۴۱
 ۲۴۴
 شبیبی، محمدرضا ۱۸۹، ۲۳۲
 ۲۴۱
 شرقی، علی ۵۹
 شریف حسین ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۹
 ۲۴۰
 شطره [عشیره] ۹۳، ۲۵۳
 شعراء الغری [کتاب] ۲۴، ۳۱، ۵۹
 ۱۰۳
 شعبیه ۹۰، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۲۶۲
 شلاش، عبدالمحسن ۱۵۷، ۱۷۸
 ۲۴۴
 شوستر، مورگان ۶۸، ۶۹
- ساسانیان ۱۰۶
 سامرا ۵۹، ۶۶، ۸۹
 سامرا، حوزه علمیه ۶۷
 سبا [قوم] ۶۱
 سبزواری، عبدالاعلی ۹
 سپهدار اعظم ← تنکابنی،
 محمدولی
 سردار اسعد بختیاری، علی قلی خان
 ۴۸، ۴۹
 سعدون، عجمی پاشا ۱۲۸، ۱۴۱
 ۱۴۷، ۱۴۸
 سکر، عبدالواحد ۲۴۱
 سلطان سلیم اول ۸۳
 سلطان محمد پنجم ۶۳
 سلطان مراد چهارم ۸۳
 سماوه ۹۰
 سند ۶۴
 سوریه ۲۳۶، ۲۴۰
 سوق الشیوخ ۲۴۱، ۲۴۲
 سویدی، یوسف ۲۴۴، ۲۴۷
 سیاحت شرق [کتاب] ۱۰، ۳۱، ۴۷

- شهرام [اهواز] ۱۰۶
 شهرستانی، محمدعلی ۲۴۲
 شیرازی، عبدالهادی ۹
 شیرازی، علی محمد [باب] ۳۶
 شیرازی، محمدتقی ۶۵، ۸۹، ۹۸،
 ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۶۰، ۱۸۳، ۲۰۲،
 ۲۰۳، ۲۰۸، ۲۱۲، ۲۳۷، ۲۳۸،
 ۲۴۲-۲۴۶، ۲۴۸، ۲۷۲
 شیرازی، محمدحسن ۲۲
 شیرازی، محمدرضا [فرزند
 محمدتقی شیرازی] ۸۹، ۲۰۳،
 ۲۰۸، ۲۴۲
 شیخ آقازرگ ← طهرانی، آقازرگ
 شیخ الشریعه اصفهانی ← اصفهانی،
 فتح‌الله
 شیخ خزعل ← خزعل بن جابر
 شیخ مبارک ← آل صباح، مبارک
 شیعه ۷، ۸، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۷، ۳۲،
 ۶۸، ۸۳، ۱۲۱، ۱۳۱، ۱۳۵، ۱۵۹،
 ۲۲۱، ۲۲۹، ۲۳۳، ۲۳۹، ۲۴۰،
 ۲۴۵، ۲۴۹
 شیعه‌العراق و قضیه‌القومیه‌العربیہ
 [کتاب] ۵۹
 شیعیان ۷-۱۰، ۱۵-۱۷، ۳۰، ۳۱،
 ۵۶، ۵۸، ۵۹، ۶۱، ۸۲-۸۵، ۸۷،
 ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۱۶، ۱۱۷،
 ۱۲۳، ۱۳۴، ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۶۵،
 ۱۶۷، ۱۷۱، ۱۸۰، ۱۸۲، ۲۱۵،
 ۲۲۹، ۲۳۱، ۲۳۴، ۲۳۹-۲۴۱،
 شیعیان، قتل عام ۸۳، ۸۴
 صاحب جواهر ← نجفی،
 محمدحسن
 صاعقه [ارتش عثمانی] ۱۵۷
 صافی، احمد ۲۴۱
 صبی [خاندان] ۱۴۵
 صبی، کاظم ۱۲۰، ۱۳۷، ۱۳۸،
 ۱۴۱، ۱۴۶، ۱۵۴، ۱۵۷، ۱۷۵،
 ۲۰۰، ۲۱۹
 صدر، اسماعیل ۶۲، ۶۵، ۷۰، ۷۶
 صدر، حسن ۲۳۸
 صدر، محمد مهدی ۲۱۲، ۲۳۸،
 ۲۴۴، ۲۴۷
 صربستان ۶۷
 صربها ۶۷
 صفحات من ایران [کتاب] ۸۳
 صفوی، دولت ۸۳
 صفویان ۸۳
 صفویه ۹۱
 صلیبیان ۷۰
 طارمی، محمدحسین ۱۴
 طباطبایی یزدی، جلیل ۹
 طباطبایی، عبدالعزیز ۹-۱۲، ۳۲

- عثمانی، امپراتوری ۵۶
- عثمانی، انجمن اتحاد و ترقی ۸۱
- ۸۵
- عثمانی، حکومت ۳۲، ۱۰۳، ۱۰۷،
۱۲۱، ۱۲۳، ۱۲۹-۱۳۱
- عثمانی، دولت ۳۱، ۵۳-۵۶، ۵۸،
۵۹، ۶۱، ۶۶، ۶۷، ۶۹، ۸۱-۸۹،
۹۲، ۱۰۷، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۷،
۱۲۹-۱۳۱، ۱۳۴، ۱۴۲، ۱۹۵
- عثمانیها ۵۳، ۵۴، ۶۷، ۸۳، ۸۶،
۹۰، ۱۰۳، ۱۰۷، ۱۱۶، ۱۲۳،
۱۲۴، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۵۶
- عجم ۶۹
- عدوه [خاندان] ۱۴۵
- عراق در اکثر صفحات
- عراق، انقلاب ۲۴۹
- عراق، جنبش ملی ۲۰۸
- عراق، حکومت ۲۰۳
- عراق، عشایر ۳۱، ۴۷، ۴۸، ۹۳،
۱۰۶
- عراق، قبایل ۱۷۴، ۱۸۴
- عراق، مردم، ملت ۱۶۳، ۱۸۴،
۲۰۵، ۲۳۰، ۲۳۲، ۲۳۶، ۲۳۷،
۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۶، ۲۴۸، ۲۴۹
- عرب ۶۹
- عربستان ← خوزستان
- عربها ۳۱، ۲۱۷، ۲۳۰
- ۹۲، ۹۳، ۹۶، ۹۷، ۱۰۵، ۱۰۶،
۱۲۱، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۳۳، ۱۶۰،
۱۶۵، ۱۸۲، ۱۸۶، ۱۹۳، ۱۹۴،
۲۲۶، ۲۳۳، ۲۷۳
- طباطبایی، علی [فرزند عبدالعزیز
طباطبایی] ۲۷۳
- طباطبایی، محمد ۲۱، ۲۲، ۴۱
- طرابلس ۵۶-۶۲، ۶۴، ۶۶-۷۰،
۱۱۵، ۲۱۱-۲۱۳
- طهرانی، آقابزرگ ۹، ۲۲
- طهرانی، حسین [نجل حاج
میرزاخلیل] ۳۰، ۳۳، ۴۳
- عاکف بک [فرمانده عثمانی] ۱۳۱
- عانه ۱۴۷، ۱۸۲
- عباسیان ۱۵
- عبد الحمید دوم [سلطان عثمانی]
۴۱، ۱۱۳
- عبدالعظیم (س) ۲۳، ۳۳، ۳۵، ۳۷،
عبید، خیون ۹۳-۹۶، ۹۸،
۲۵۳-۲۵۵
- عبید، عسکر [فرزند خیون عبید]
۹۷
- عبید، مطر [فرزند خیون عبید] ۹۷
- عثمانی ۷۰، ۸۲، ۹۱، ۱۰۷، ۲۰۸،
عثمانی، ارتش، سپاه، نیروها ۹۸،
۹۹، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۳۳، ۱۵۶، ۱۵۷

- عزازی، عباس ۵۶، ۸۶، ۱۳۵
 عزیزبک [فرماندار نجف] ۶۰
 عسکری، سلیمان [فرمانده عثمانی] ۱۰۱، ۱۰۰
 عصیمی، محمد ۱۴۷
 عطیه، رایح [رئیس قبیله حمیدات] ۱۴۶
 عطیه، شعلان ۱۹۵، ۱۹۶
 عطیه، غسان ۸۷، ۱۲۷-۱۲۰، ۲۳۰
 عفک ۲۴۱، ۲۵۹
 عفک [عشیره] ۱۹۵، ۱۹۶
 عقیقی بخشایشی، عبدالرحیم ۵۰
 عکایشی [خاندان] ۱۴۵
 علوی، حسن ۲۰۹-۲۱۱، ۲۱۴، ۲۲۱، ۲۲۰، ۲۱۵
 علی [خاندان] ۱۴۶
 علی، ودای [رئیس خاندان علی] ۱۴۶
 عماره ۹۳
 عماره [محلّه نجف] ۹۳، ۱۲۰، ۱۴۰، ۱۸۰، ۲۰۰
 عمان ۶۴
 عمرنظمی، ومیض جمال ۵۹، ۲۰۲، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۱-۲۱۳، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۳۰، ۲۴۶
 عمری، محمدطاهر ۸۶، ۱۰۱
 عنزه [قبیله] ۱۳۶، ۱۳۷
 عواید [قبیله] ۱۴۶، ۱۶۵
 عواد، عبدالکریم ۲۴۲
 عواد، مرزوک [رئیس قبیله عواید] ۱۴۶
 عوادی، کاطع ۲۴۱
 غراف ۲۴۱
 غنیم [خاندان] ۱۴۵
 فاضل، سلمان [رئیس قبیله حواتم] ۱۴۶
 فانی اصفهانی، علی ۹
 فاو ۸۸
 فتلّه [خاندان] ۱۹۷
 فرات، رود ۱۰۲
 فرات میانه ۹، ۱۳۱، ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۴۸، ۱۵۹، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۳۱، ۲۳۵، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۴، ۲۴۵
 فراماسونری ۲۵
 فراماسونها ۳۱، ۳۲، ۴۹
 فرانسه ۵۴، ۵۶، ۵۷، ۸۶
 فرانسه، دولت ۲۳۶، ۲۳۸، ۲۴۰
 فرانسه، ناوگان ۵۴
 فرانسویها ۵۴
 فرعون، مبدر [رئیس قبیله آل فتلّه] ۵۹، ۱۳۲
 فصول من تاریخ العراق القریب

- [کتاب] ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۱، ۱۹۱، ۱۹۷، ۲۰۱، ۲۰۳
 کاشانی، ابوالقاسم ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۷، ۲۷۲
 کاشانی، مصطفی ۶۰، ۹۰، ۹۱
 کاشف الغطاء، احمد ۲۳۳
 کاشف الغطاء، علی ۱۷۷
 کاشف الغطاء، محمدحسین ۵۹، ۹۰، ۹۸، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۷۷، ۲۰۹، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۵۶، ۲۶۴
 کاظمین ۱۰، ۴۶، ۴۷، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۷۲-۷۵، ۷۸، ۸۹، ۱۳۰، ۱۷۲، ۲۳۴، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۳، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۷۱
 کاظمین، حوزه علمیه ۶۷
 کاظمین، شیعیان ۲۳۴
 کاظمین، کنسولگری ایران ۷۴
 کاکس، پرسبی [سر، فرماندار کل عراق] ۱۳۸-۱۴۰، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۷
 کریلا ۱۰، ۳۱، ۵۹، ۶۶، ۶۷، ۸۴، ۱۳۸، ۲۰۵، ۲۰۸، ۲۱۰، ۲۳۳، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۵، ۲۴۶
 کریلا، حوزه علمیه ۶۷
 کریلافی التاریخ [کتاب] ۲۳۷، ۲۴۲، ۲۴۳
- فون ونگنهیم [سفیر آلمان] ۸۶
 فیاض، عبدالله ۶۲، ۷۰
 قاجار [خاندان] ۲۲
 قانون اساسی ۸، ۲۴-۲۶، ۲۹، ۳۰، ۳۴، ۴۱، ۴۳، ۶۸
 قاهره ۲۲۹
 قبرس ۵۶
 قرآن کریم [مصحف] ۶۰، ۶۱، ۶۶، ۷۰، ۷۱، ۹۳، ۹۴، ۱۴۴، ۱۹۶، ۱۹۸
 قرنه ۹۰، ۹۹، ۱۰۵
 قزوین ۶۶، ۷۲
 قزوینی، حسین ۲۴۲
 قسام، محمدعلی ۲۴۱
 قفقاز ۴۵، ۵۶
 قفقاز، مسلمانان ۴۵
 قم ۹، ۲۴
 قم، حرم حضرت معصومه (س) ۹
 قنبر، عبدالمهدی ۲۴۲
 قوچانی، ذبیح‌الله ۹
 قیام نجف ۱۰، ۱۱، ۱۱۶-۱۱۹، ۱۴۳، ۱۴۷، ۱۵۰، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۸۴، ۱۸۶، ۱۹۰، ۲۰۲، ۲۰۴، ۲۱۸، ۲۲۱، ۲۲۹، ۲۴۱

- کرخه [رود] ۹۳
 کرکوش حلی، یوسف ۱۳۱
 کرماشه ۱۴۵
 کرمانشاه ۱۴۱
 کسروی، احمد ۱۰، ۲۶
 کصراوی، حسن [مأمور اداره پست
 نجف] ۱۵۲
 کفایی، عبدالحسین (مجید) ۱۰،
 ۲۹، ۳۱، ۴۷، ۷۱
 کلیددار، عباس ۱۶۳، ۱۶۴
 کمال‌الدین، عیسی ۹۳
 کمال‌الدین، محمدسعید ۲۴۱
 کمال‌الدین، محمدعلی ۱۴۴، ۱۴۵،
 ۱۶۵، ۲۴۲
 کمونیسم ۲۰۸
 کمیته مجازات ۵۰
 کوت ۱۳۳
 کورکاها ۱۷۹
 کوفه ۳۱، ۳۳، ۱۲۶، ۱۳۷،
 ۱۳۹-۱۴۱، ۱۷۱، ۱۷۶-۱۷۸،
 ۱۸۳، ۲۳۵، ۲۴۱
 گاریوت ۲۱۶
 گیلان ۴۸
 لانکریک، استیفن ۸۷، ۱۸۶، ۲۰۵
 لچمان [سرهنگ] ۱۳۶
 لغه‌العرب [مجله] ۷۰، ۷۲
 لله، حسین ۵۰
 لمحات اجتماعی من تاریخ
 العراق‌الحديث [کتاب] ۲۵، ۵۴،
 ۵۹، ۶۶، ۸۳، ۸۶، ۸۸، ۹۲، ۹۶،
 ۱۰۱، ۱۰۷، ۱۲۱، ۱۲۴، ۱۲۶،
 ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹،
 ۱۴۱، ۱۴۸، ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۵۶،
 ۱۶۳، ۱۶۷، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۷،
 ۱۸۲، ۲۲۲، ۲۳۶
 لندن ۱۱، ۱۷۴
 لنکرانی، مجتبی ۹
 لیاخوف [سرهنگ روسی] ۴۰، ۴۱
 لیبی ۹، ۵۸، ۶۰، ۶۴، ۶۵، ۶۹
 ۱۰۴
 مارشال [سروان، فرماندار سیاسی
 نجف] ۱۴۷، ۱۵۱، ۱۵۴، ۱۵۵،
 ۱۶۰، ۱۶۸، ۱۷۲، ۱۷۸، ۲۲۰
 مارکسیسم ۲۰۸
 مازندرانی، عبدالله ۳۳، ۳۴، ۴۳،
 ۶۰، ۶۲، ۶۳، ۶۵، ۷۰، ۷۶
 مازندرانی، محمدحسین ۶۲، ۶۳،
 ۶۵
 ماضی‌النجف و حاضرها [کتاب]
 ۱۴۴، ۲۰۴
 مبعث [عید] ۲۲۳، ۲۲۴

- مترالیوز [مسلسل] ۱۶۹، ۱۷۱
 مجلس شورای اسلامی ۳۴، ۳۶، ۳۷
 مجلس شورای ملی ۲۲، ۲۴، ۲۶
 ۳۴، ۳۹، ۴۰-۴۲
 مجموعه‌ای از رسائل، اعلامیه‌ها،
 مکتوبات و روزنامه شیخ شهید
 فضل‌الله نوری [کتاب] ۱۱، ۳۳،
 ۳۵، ۳۷، ۴۹
 مختصر، منصور ۹۰
 محمد (ص) ۷، ۱۵، ۱۶، ۹۷
 محمدعلی، عبدالرحیم ۴۰، ۶۱،
 ۷۲
 محمدعلی پاشا [فرماندار مصر]
 ۵۴، ۵۵
 محمدعلی شاه ۸، ۲۶، ۲۹، ۳۸،
 ۳۹، ۴۱-۴۳، ۴۶-۴۸، ۶۸، ۲۱۰
 محیط طباطبایی، محمد ۸۳
 محیط مافی، هاشم ۱۰، ۲۲
 مدنی، جلال‌الدین ۱۰، ۲۴
 مذکرات‌الفریق طونزند [کتاب] ۸۸
 مرگی در نور، زنگدگانی
 آخوندخراسانی [کتاب] ۱۰،
 ۲۹، ۳۱، ۴۷، ۵۷، ۷۱
 مسجد جامع حیدرخانه ۲۴۷
 مسجد سهله ۳۳
 مسجد هندی ۸۸
 مسلمانان در اکثر صفحات
 مسیحی ۲۳۹
 مسیحیان ۵۳، ۲۴۰
 مسیحیت ۸۶
 مشراق [محلّه نجف] ۱۲۰، ۲۰۰
 مصر ۵۴، ۵۵، ۵۷، ۵۸، ۶۴، ۸۶
 مصر، خدیوان ۸۴
 مطر، عبدالحسین ۱۳۳
 مظفر، محمدحسین ۸۴
 مظفرالدین شاه ۲۲-۲۴، ۲۶
 مظفریک ۲۱۷
 معارف‌الرجال فی تراجم‌العلماء و
 الأدباء [کتاب] ۳۳
 معاصر، حسن ۱۱، ۴۱
 مقدمات مشروطیت [کتاب] ۱۰،
 ۲۲
 ملک حسین ← شریف حسین
 ملک‌زاده، مهدی ۱۱، ۳۸، ۲۱۰
 منتفک ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۳۲، ۲۵۷
 مود [فرمانده انگلیسی] ۱۶۹
 مؤسسه آل‌البیت (ع) ۹
 مؤسسه پژوهش و مطالعات
 فرهنگی ۵۰
 مؤسسه تحقیقات و اطلاع‌رسانی
 اسلامی ۱۱، ۱۴
 مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر
 ایران ۱۱، ۱۴

- نجف، حوزه علمیه ۶۷، ۹۰
 نجف، مهاجران ایرانی ۱۷۳
 نجف، هیئت علمیه ۶۰
 نجفی، محمدحسن [صاحب
 جواهر] ۶۰، ۱۸۰
 نجفی قوچانی، محمدحسن ۱۰،
 ۴۷، ۳۱
 نجفیها ۱۴۷، ۱۵۰، ۱۵۴، ۲۰۴
 نجیب‌الرئیس، ریاض ۸۷
 نجیب پاشا ۸۴
 نشأت، صادق ۸۳
 نظام‌الدین زاده ۶۶، ۷۴، ۷۶، ۷۷،
 ۱۱۴، ۱۱۵
 نفیسی، عبدالله ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۵۰،
 ۱۸۲، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۳۴، ۲۳۵
 نقشبندی، سعید ۲۴۷
 نقیب، هادی ۲۳۲
 نگرشی بر تاریخ ایران نوین [کتاب]
 ۶۹
 نورالدین [فرمانده عثمانی] ۱۴۷
 نوریری [سرگرد، فرماندار نجف]
 ۲۳۱
 نوری، فضل‌الله ۲۲، ۲۴، ۲۵، ۳۰،
 ۳۲-۳۵، ۳۷، ۴۹، ۲۰۹
 نهضت روحانیون ایران [کتاب] ۱۰،
 ۳۰، ۴۱، ۴۹
 موسوعه‌الاعتبات المقدسه [کتاب]
 ۱۲۲، ۱۳۶، ۱۳۹، ۲۰۴، ۲۱۸،
 ۲۲۳، ۲۲۴
 موصل ۱۴۸، ۲۳۰، ۲۳۵، ۲۳۸،
 ۲۴۰
 مونته‌نگرو ۶۷
 مهدی (عج) ۷، ۱۶، ۴۳
 مهدی، محمدحسین ۹۱
 میدان توپخانه ۴۹
 میرزا حسین میرزا خلیل ← طهرانی،
 حسین
 میرزای شیرازی (میرزای اول) ←
 شیرازی، محمدحسن
 میکادو [امپراتور ژاپن] ۲۷
 ناصر [اهواز] ۱۰۶
 ناصرالدین شاه ۲۱، ۲۲، ۱۰۶
 ناصریه [اهواز] ۹۰، ۹۵، ۹۶، ۱۰۶،
 ۲۴۱
 نائینی، محمدحسین ۳۰، ۴۹،
 ۲۰۹، ۲۶۰
 نبوی، حسن ۹
 نجف در اکثر صفحات
 نجف، بازار ۲۲۲
 نجف، حرم امام علی (ع) ۱۲۲،
 ۱۳۴، ۲۶۱
 نجف، حکومت ۱۵۰، ۱۵۲، ۱۵۶

- واسطی، حسین ۹۰
 وائلی، ابراهیم ۵۹
 وثوق الدوله، احمد ۷۴
 وردی، علی ۲۵، ۵۴، ۵۹، ۶۶، ۸۳،
 ۸۶، ۸۸، ۹۲، ۹۳، ۹۶، ۱۰۱،
 ۱۰۷، ۱۲۱، ۱۲۴، ۱۲۶، ۱۳۰،
 ۱۳۱، ۱۳۷-۱۳۹، ۱۴۱، ۱۴۸،
 ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۵۶، ۱۶۳، ۱۶۷،
 ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۷، ۱۸۲، ۲۱۳،
 ۲۲۲-۲۲۵، ۲۳۶
 وهاب، عبدالوهاب ۲۳۶، ۲۴۲
 ویلسن [فرماندار کل عراق] ۱۷۳،
 ۱۸۲، ۱۸۷، ۲۰۴، ۲۲۰، ۲۳۰-
 ۲۳۳، ۲۴۷
 هادی طعمه، سلمان ۸۴
 هانم، فلکس [ژنرال آلمانی] ۱۴۷
 هجوم روس به ایران و اقدامات
 رؤساء دین در حفظ ایران
 [کتاب] ۶۶، ۷۴، ۷۶، ۱۱۴
 هدیه الرازی الی الامام المجدد
 الشیرازی [کتاب] ۲۲
 هذال، فهد [رئیس قبیله عنزه] ۱۳۶
 هرمز اردشیر [هواز] ۱۰۶
 هکذا عرفتهم [کتاب] ۱۳۶، ۱۴۸،
 ۱۸۱
 هند ۶۴، ۸۶، ۱۷۴، ۲۲۹
- هند، مسلمانان ۷۰
 هند، نظامیان ۱۴۰
 هند، هندوهای سیک ۱۷۹
 هندی، محمود ۱۶۳، ۱۷۷، ۱۸۰
 هویزه ۹۰
 یاسری، علوان ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۴۱
 یزدی، رضا ۱۷۷
 یزدی، محمد [فرزند محمدکاظم
 یزدی] ۹۰، ۹۳، ۹۸، ۹۹، ۱۰۵
 ۱۰۶، ۱۹۲، ۱۹۴، ۱۹۷، ۲۰۱
 یزدی، محمدکاظم در اکثر صفحات
 یزدی، محمود [فرزند محمدکاظم
 یزدی] ۹۸، ۹۹، ۲۵۶، ۲۵۸
 یقظه العرب [کتاب] ۵۵
 یکصد سال مبارزه روحانیت مترقی
 [کتاب] ۵۰
 یونان ۶۷
 یونانها ۶۷
 یهودی ۲۳۹
 یهودیان ۲۴۰

